

شماره ۱۳۹



اربعین حسینی را گرامی بداریم

"الا وان الدعی این الدعی قدر کرنی بین اثنتین ، بین الصله والذله وهیبات من الذله"

(امام حسین ع)
امروز نیز خمینی جنایتکار ، این پیرکفتارخون -
آشام ارتجاع ، همچون اسلاف عقیدتی و تاریخی اش
(یزید و ابن زیاد حرامزاده و... / فرزندان و رهروان
راستین حسین (ع) یعنی مجاهدین را در انتخاب
مرگ و ذلت مخیر کرده است اما هیبات که چه دور
است از ماذلت !

در صفحه ۱۹

پیام
برادر مجاهد مسعود رجوی
خطاب به
اتحادیه انجمنهای دانشجویان
مسلمان خارج از کشور
و دست اندرکاران نشریه اتحادیه



سال چهارم - شماره ۱۱ - آذرماه ۱۳۶۱ - شماره ۱۰۰ - مال خارج کشور معادل ۲ دلار

در صفحه ۱۹

مروزی بر بهترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی

صدای سردار

آخرین نوار سردار شهید خلق موسی خیابانی

در صفحه ۴

در آغاز انتشار مجدد "مجاهد" یاد پدر طالقانی فقید گرامی باد



تجدید عهد مجاهدین با پدر طالقانی بر مزار ایشان در نوروز ۵۹: برادر مجاهد مسعود رجوی، سردار شهید خلق مجاهد کبیر موسی خیابانی، برادر مجاهد عباس داوری، برادر مجاهد مهدی ابریشم چی، سمبل زن انقلابی مجاهد اشرف ربیعی، برادر مجاهد پرویز یعقوبی و مادر رخاخی های شهید

از: مسعود رجوی

پیامی در رسالت قلم

می خواستیم در سر آغاز انتشار مجدد "مجاهد" گرچه قلممان از آتش و خون و درد و شکنجهی دهها هزار شهید و اسیر و رزمندگی مجاهد خلق تاثیر پذیرفته است ، باز هم با یادآوری مسئولیت سنگین نوشتن ، با خلق قهرمانان تجدید عهد و پیمان کنیم .
بدین منظور ، مقالهی "پیامی در رسالت قلم" را که از برادر مجاهد مان مسعود رجوی در اولین شماره ی "مجاهد" ، مورخه ی اول مرداد ۵۸ ، انتشار یافته بود مناسب ترین ، تشخیص دادیم . چرا که بد گویاترین وجه تعهد انسان انقلابی را در رابطه با رسالت قلم تشریح و تبیین نموده است و ما امروز پس از چندین سال ، در جریان عمل انقلابی و توحیدی مجاهدین خلق به درک به مراتب عمیق تری از آن دست یافتیم .

در صفحه ۳

سرمقاله

"مجاهد" در میان آتش و خون

"مجاهد" پس از قریب ۱/۵ سال مجدداً در میان آتش و خون انتشار می یابد . و به منظور گرامی داشت خاطره ای انبوه شهیدای مجاهد خلق و تذکار این نکته که راه ماهمان راه خونین شهیدای مجاهد خلق می باشد ، اولین شماره ی انتشار مجدد "مجاهد" رنگ "خون" به خود گرفته است .
طی ۳/۵ سالی که از انتشار اولین شماره ی "مجاهد" می گذرد ۳ مرتبه تصمیم به توقف انتشار آن گرفته ایم و سه مرتبه مجدداً آغاز کرده ایم .

در شماره های ۹۹ و ۱۰۰ توضیحات هر مرحله داده شده است که با مرور و یادآوری آن ها به وضوح دیده می شود که "مجاهد" از آنجا که در خدمت انقلاب و منافع خلق قرار دارد ، انتشار و عدم انتشار آن نیز دقیقاً ناشی از سیاست ها و خطوط استراتژیک و مرحله ای حرکت و پیشرفت مجاهدین خلق می باشد . امروز نیز پس از توقفی ۱۷ ماهه ، "مجاهد" منتشر می شود . ۱۷ ماهی که در آن از یک طرف خون و شکنجه ، نبرد و حماسه ، شرف و پایمردی مجاهدین خلق و شکوفائی و باروری انقلاب و از طرف دیگر خیانت و جنایت ، زبونی و بیچارگی ، بقیه در صفحه ۲

مجاهدین ، بالای دار



در صفحات دیگر:
اعلام پیوستگی مفسر اقتصادی و سیاسی رادیو تلویزیون ملی ایران ، وابسته سفارت ایران در ایتالیا و مهندس پرواز هواپیمائی ملی به سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت چگونه میتوان رزمندگان را در صحنه نبرد یاری کرد؟
حماسه مجاهد خلق ، لحظه های انقلاب
تشکیل مجلس "خبرگان" نیز مانع سقوط محتوم رژیم خمینی نخواهد شد

"مجاهد" در میان آتش و خون

بقیه از صفحه اول

کنند، نه تنها طی این مدت شریاتشان به تعطیلی یا چیزی شبیه به آن کشیده شد بلکه خودشان هم امروز از نظر سیاسی و فعالیت انقلابی جای چندانی ندارند. فی‌المثل یکی جریان وار به سیاست و تسلیم خائنه به درگاه خمینی کشیده شد، دیگری کارش به یاس و انفعال انجامید. و دیگری در محافل شورفته و گروه‌ها و محافل کوچک دیگر نیز ناگزیر دست از شریاتشان برداشتند. کلیدی گروه‌های فوق‌الذکر با مدتی پس از ۳۰ خرداد بدصورت سابق به انتشار نشریه خودشان ادامه می‌دادند و حتی موردی وجود داشت که از جنگ در جنگ بودن رژیم خمینی با مجاهدین استفاده کرده و برای چند صباحی تعداد شریات خود را در هفته افزایش داد! غافل از آن که در شرایطی که دشمن میدان را آماده کرده، تحریر را از دست گرفته و هل من مبارز می‌طلبد. قبل از هر چیزی - سخته قبل از انتشار نشریه - یک نیروی انقلابی بایستی حد استراتژیک خودش را در رابطه با دشمن استخراج کرده و انطباق سازمانی لازم برای پیگیری آن خط را بوجود بیاورد.

به اعتقاد ما، کلیدی شریاتی که در گسوت انقلابی و سراسری، پس از ۳۰ خرداد انتشار یافتند، چنانچه سازمان‌ها و احزاب متشرکمنده‌ی آن‌ها مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی را بدستوان شکل مخوری نپذیرفتند بودند هر محتوای و مضمونی هم که داشتند از موضع "راست" بوده و تأثیر خودش را هم به طور انوماتیک روی سازمانشان و هوادارانشان داشته است. آن‌ها به‌تنها طی این مدت ضربه‌ای نظامی به رژیم نرده و دست‌آوردی سیاسی نداشته‌اند، بلکه غالباً بسیاری از اعضا و هواداران خود را منقل و دست‌بسته نیز به دام رژیم انداختند. . . . شریه به‌تنها باعث ترویج و سازماندهی برایشان نشد بلکه وسیله‌ای برای پاشیده شدن مساسات و روابط آن‌ها میسر گردید. اما بازگردیم به سرخوش "مجاهد".

ما / مجاهدین خلق / مادرک واقع. . . در رژیم دجال و ضدشری خمینی و آشتی‌ناپذیری معارض

می‌شد، برانتشار آن پای می‌نفتدیم. به واقع در آن دوران "مجاهد" نقش "مروج و سازمانده" را ایفا می‌کرد. همچون نخ نسبیخی کلیدی فعالیت‌های سازمان را به رشت می‌کشید و ضمن آن که وسیله‌ی اشاعه‌ی معرفت و آگاهی برای توده‌های مردم بود، بخش عظیمی از آموزش کلیدی اعضا و هواداران سازمان را تأمین کرده و آن‌ها را حول محور واحدی متشکل می‌ساخت. در آن دوران گروه‌ها و سازمان‌ها و محافل دیگر نیز هر یک به

"مجاهد" پس از قریب ۵ / ۱ سال مجدداً در میان آتش و خون انتشار می‌یابد. وبه منظور گرامی داشت خاطره‌ی انبوه شهیدای مجاهد خلق و تذکار این نکته که راه‌ها همان راه خونین شهیدای مجاهد خلق می‌باشد، اولین شماره‌ی انتشار مجدد "مجاهد" رنگ "خون" به خود گرفته است.

انتشار نشریه‌ی ویژه‌ی خودشان مشغول بودند. برخی به علت سازشکاری‌ها و دمخوری‌ها و محیزگونی‌هایشان از رژیم، هنوز اجازه‌ی انتشار داشته و برخی دیگر که محتوای شریاتشان به مذاق سردمداران رژیم خمینی خوش نمی‌آمد از این مجال که هنوز خمینی به طور کامل دستش برای سرکوب مطلق و قتل و گشتار باز نشده، استفاده می‌کردند.

اما پس از ۳۰ خرداد، از آنجا که تضاد بین رژیم خمینی و مردم وارد مرحله‌ی کیفیتی جدیدی شد و به تبع آن قانون انقلاب نیز تغییر کرد، شریات مختلف نیز هر یک سرخوش خاص خود را پیدا کردند.

سازشکاران و لیبرال‌هایی که به امید واچی تشکیل آلترناتیو اردرون رژیم! شرکت در مجلس حنیانگاران مزدور خمینی را هنوز خفت‌بار و خیانت‌بار تحمل می‌کنند، حفقان حاکم را نپذیرفته و در قبال ضدشری‌ترین حکمت ترور و شکنجه و گشتار و ویرانی و آوارگی، حتی به سکوت و تسلیم دادند.

حیانتکاران توده‌ای و اکثریتی و امتی را نیز دیگر خوش‌رقصی‌ها و غمزه‌هایشان چاره‌سار نبود و دیوار بود، به‌دلیل ویا اگر اهدا شریاتشان تعطیل شد. . . .

ردالت‌پیشگی و دانت و اعمال و حیانت‌ترین روش‌های ضد بشری رژیم خمینی دجال، سراسر موج می‌زند. آنچه مجاهدین طی این مدت انجام دادند، چه عملیات و چه فدیهای تاریخی‌شان، البته در این سطور نمی‌گنجد، و چه بسا باید توصیف آن را به نسل‌های آینده واگذار نمود. لکن ذکر این نکته را در همین جا ضروری می‌دانیم که همچنان که تمامی مردم ایران می‌دانند و می‌بینند حتی یک قطره از خون شهیدای ما

بی‌حیث هدر ننده و از خون سردار شهید خلق موسی خیابانی تا خون سمبل زن انقلابی مجاهد شرف ربیعی گرفته و تا خون‌های شهیدای مقدس عملیات فدائسی (استخاری) و خون هزاران میلیتیای نوجوان و بسیاری مادران و پدران سالخورده تماماً در مسیر رهائی خلق بارور و متمر ثمر بوده است. گواد این مطلب همانا شریات استراتژیکی فوق‌العاده‌ی مجاهدین برستایای رژیم خمینی است که خواب خلافت اموی و عباسی اورا زهم‌دریده و می‌رود تا آن را به زبالدان تاریخ بیاندازد.

طی این مدت اگرچه "صدای مجاهد" علی‌رغم همدی تلاش و کوشش ضدانقلابی مزدوران خمینی پیوسته به کار تبلیغ و تهییج و گزارش اخبار و تحلیل اوضاع و احوال مشغول بوده است، و اگرچه "نشریه‌ی اتحادیه انجمن‌های دانشجویان مسلمان خارج از کشور" به سهم خود باربزرگی را در جهت افشای چهره‌ی گرد خمتی و رژیم رویدرولتس به دوش کشید است ولی اساساً در این ۱۷ ماه، این خروش بمت و مسلسل و اعدام و شکنجه‌های مجاهدین بوده است که راه رهائی خلق را فریاد کرده و انگاری‌ها، پیام‌ها و تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌های برادر مجاهدان مسعود رجوی مسئول اول سازمان و فرمانده‌ی عالی سیاسی - نظامی مجاهدین خلق بود که عالی‌ترین رابطه را در بین مجاهدین و بین مجاهدین و مردم برقرار نموده است.

در اینجا پیرامون علت انتشار مجدد "مجاهد" که تصمیم آن پیرو جمع‌بندی بالیانه گرفته شد ولی بد علت بسیاری شهادت‌ها و کمبود برخی امکانات و وجود یاره‌ای مشکلات و مسائلی که ذاتی نبرد تمام‌عیار و سراسری ما با رژیم خمینی است، انتشار آن تا به حال به تاخیر افتاد توضیحاتی لازم است.

مجاهد تا روز ۴ تیرماه ۶۰ منتشر شد. البته از چندین ماه قبل از این تاریخ انتشار آن در محبوحه‌ی جنگ ایران و عراق توسط دادستان خمینی در حین محاکمه‌ی برادر شهیدمان سعادت‌ی غیرقانونی اعلام شده بود ولی از آنجا که هنوز تضاد رژیم به طور سراسری با توده‌های مردم قهرآمیز نشده و مرحله‌ی مبارزه‌ی مسلحانه‌ی گسترده و سراسری به‌عنوان قانون اساسی انقلاب و حواب واقعی و مخوری به رهائی خلق فرانسیده بود، علی‌رغم همه‌ی مشکلات و ضرب و شتم‌ها و گشتار و شکنجه‌ای که در جریان تکثیر و توزیع "مجاهد" حاصل

امروز مجدداً نشریه را در این مرحله از مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی و تنها برای سازمانی مانند مجاهدین خلق که دارای نیروی گسترده و جان‌برکف، آماده‌ی جنگ و دارای تربیت‌ترین پذیرای سازمانی و مشتاق رابطه است "مروج و سازمانده" می‌دانیم و به‌نام خلق قهرمان ایران و به‌نام هزاران شهید مجاهد خلق و به‌یاد ده‌ها هزار اسیر، به انتشار مجدد "مجاهد" اقدام می‌کنیم.

تدن تضاد بین رژیم و خلق، پس از ۳۰ خرداد، قاطعانه استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه و در مرحله‌ی اول این استراتژی، ضربه یا ضربات تعیین‌کننده‌ی اول و یک فاز تهاجمی - تهاجم به هر قیمت - و تشکیل آلترناتیو را در دستور کار قرار دادیم. در آن شرایط از آنجا که می‌بایست بمجمله به خاطر پرکردن فاصله‌ی نظامی‌مان با رژیم با تمام توان خودمان تهاجم کنیم، و از آنجا که در آن شرایط انتشار "مجاهد" به‌تنها در خدمت این هدف نمی‌توانست قرار گیرد، بلکه بازدارنده نیز بود، انتشار "مجاهد" را متوقف کردیم. اگر آن روز انتشار "مجاهد" را ادامه می‌دادیم از یک طرف واقعیت‌ها و قوانین

از دودسته‌ی فوق‌نه انتظار دیگری بود و به بر کارهایشان اشقادی. چرا که در تقسیم‌بندی اشکاب و ضدانقلاب، ماهیت آن‌ها و جایگاهشان بسی روشن‌تر از آنست که به مساله‌ای مانند انتشار و عدم انتشار شریاتشان پرداخته شود. همین مختصر نیز که گفتیم به این علت بود که در این مقاله از موضع "نشریه" وارد شدیم. اما تکیه‌ی اصلی بر شریاتی است که از طرف سازمان‌ها و محافلی که یا ماهیت انقلابی داشتند و یا در گسوت انقلابی‌گری فعالیت می‌کردند انتشار می‌یافت، از آنجا که متشرکندگان آن‌ها قادر نشدند این واقعیت که تضاد رژیم خمینی و خلق قهرآمیز شده و الزاماً مبارزه‌ی مسلحانه‌ی آنها شکل مخوری نبرد است را درک

بقیه در صفحه‌ی ۲۷

مرگ بر خمینی شعار مخوری مرحله‌ی کنونی

مبارزه انقلابی مسلحانه تا کتیک مخوری مرحله‌ی کنونی

پیامی در رسالت قلم

والقلم و ما یسطرون

سوگند به قلم و آنچه می نویسد
سوگندهای عظیم همیشه
مستولبت‌های بزرگ را معرفی
می‌کند. مستولبت وفاداری به
نقدی و حرمت این سوگندها و
بای بندی به حریم و مصوبی که
در خود نهفته دارند.

مکاسم یا ساخت و کار این
حردوری تا آنجا که به بافت
و بره‌وظایف الاعضاء (فیزیولوژی)
اسان مربوط می‌شود، از "حس"
و احساس آغاز شده و با گذر
کردن از بازناب‌های شروط به
"کلمه" منتهی می‌شود. اسان
این "حیوان ناطق" به مدد این

قلم نمادی است از هستی، فشرده‌ی انسان، سمبل
آگاهی و دوشادوش آزادی، وسیله‌ی انتقال و پراکندن
آگاهی و نیز ژرفا بخشیدن و گسترش دادن بدان، پس
پیام قلم، پیام آزادی است و حریت، یعنی پیام انسان
و تاریخ که باید سیری مداوم از حیوانیت محض رایسه
جانب مطلق آزادی ورهائی تحقق بخشد.

اگر واژه‌های "مستولبت"،
"حرمت" و "نقدی" را ماهمی
ذهنی ندانسته و آنها را انعکاس
کلامی واقعیات معرفی بدانیم،
که مستقل از داوری و ذهنیت ما
بسر اصلت و حقیقت دارند،
در این صورت به حرمت، نقدی
و عظمت سوگند قلم بی‌خواهیم
برد، همان حرمت هائی که روید
رهائی بحس تکاملی بیوسه
مرهون آنها بوده است.
بنیادی ترین سیمای و بره‌ی
اسان که حیوان او را کف با
دنیای حیوانی متفاوت می‌کند،
همان "آگاهی و شناخت پذیری"
است. به این ترتیب دنیائی
سخر غریب، تحت الشعاع
جهانی آگاه، و آزاد قرار می‌گیرد
و ادراکاتی صوری و ساده به
درکی عقلی و منطقی ارتقا
پیدا می‌کند، درکی عقلانی و
منظم که بواسطه‌ی آن رمز و راز
جهان، یک به یک بر فرزند اسان
کنوده می‌شود و راه سخر
کون و مکان هموار می‌گردد...
اسان رازدان و حردمند،
همان که از سطوح گذشته و به
زرقا دست می‌یابد، با کشف هر
سری از اسرار عالم، امکان
می‌یابد که یک گام رهبر و
آزادتر شده و جبرهای طعیانگر و
سرکنی پیرامون را مهار سازد،
رام کردن سرنوشت سوم و
نامطلوب و تبدیل آن به
تقدیرات و فاسون مندی‌هائی
بسامان و آستی‌پذیر که چه در
طبیعت و با فرد و اجتماع و
سرانجام در کل هستی یگانگی و
وحدت به ارمغان می‌آورد.

ساخت و کار و بره، مصادیق را
در قالب کلمات به مفهوم تبدیل
می‌کند و به این واسطه به فهم
جهان عننی دست می‌یابد. پس

هر کلمه، مصادیق ادراک شده یک
عین خارجی است. آنگاه کلمات
در قالب حملات بهم پیوند
می‌جویند و هستی پیرامون را
قابل شرح و درک و "تعبیر"
می‌سازند. و سرانجام بی‌نوع
اسان را بر بال ماهی آگاهی بر
تارک افلاک آزادی می‌نشانند...
پس "کلمه" آغاز جهان
اسانی و شرط برین و بنیادین
هستی ویژه آدمی است و البته
آن "کلمه" ای ارزسند است و
حقیقت دارد که "واقعیت" را
عرضه کند والا میناق کلمه را
شکسته‌است. زیرا که کلمه از
آغاز، مصادیق یک واقعیت محض بود
و اما اندام کلمات زبان
است و "قلم" آزاری زبان‌مانند.
آفرینش "ابزارها" که جبری جز
نجم فنی و مادی آگاهی‌های
اسانی نیستند نیز ویژه نوع
اسانند، به همان سان که کتاب

خدا نیز می‌گوید...

"یا بنی آدم قد انزلنا علیکم
لباسا" یواری سواتکم و ریشا"
ولباس التقوی خیر ذلک من
آیات الله لعلهم یدکرون."

ای فرزندان آدم همانا که
برسا لباسی مقرر دانستم که
عورت‌هاتان را بیوساد و ابزار و
سازوبرگی. و لباس رهائی بحس
نفوا بهتری (و جوهر تمام البسه
و ابزار دیگر آدمی) است. این
از بنادهای خدا است باید که
مندر کردند...

آری ابزارها مکمل اندامها
هستند که بنیائی و سنوائی... حسائی
اسانی را در اعماق و
اطراف بغایت گسرس می‌دهند.
اندام‌هائی منفصل و تکامل‌پذیر
که دامنه عملی بس وسیع بردارند.

به این ترتیب رسالت و
مستولبت قلم همان رسالت و
مستولبت زبان و سرانجام خود
اسان و نوع اوست. قلم نمادی
است از هستی، فشرده‌ی اسان،

یک زبان معادل دو دست و دو
باست. اما وحدت سلاح و قلم،
وحدنی است درون ذات که از
کلیت و هویت واحد اسانی
سرحسته می‌گیرد. بنابر این
همچنان که بیوسه در تاریخ
شاهد آن بوده‌ایم، بریدن زبان و
سکسن قلم، با بستن دست و به
رنجیر کسندن یا فرس بوده
است. فرسی سوم و نامیمون که
در هر حال مصمون واحد ضد
آزادی داند و دیواسناد را
برخای فرسوی حریت بنانده‌است.

آری، رسالت قلم که با بر
سلاح به بس می‌رود، همان
رسالت اسان است که در بحق
آزادی می‌توان آن را خلاصه
کرد، در این احاد، قلم سمبل
آگاهی و بسش، و سلاح (که
عامل اجرائی است) مظهر
خواست، اراده و عشق و شور
است. حبس است که اندیشه و
عشق که در جارحوب "ایمان"
یکی می‌شوند و فلسفه واحدی

از سوی دیگر قلم همیشه با سلاح تداعی می‌شود. همچون رابطه مغز و زبان با
دست که یکی می‌شناسد و می‌شناساند و راهبری می‌کند و دیگری خراب می‌کند و می‌سازد
و تغییر می‌دهد و خلاصه جهانی نومی سازد. به راستی هم که کدام سلاح بدون قلم
کارآمد است؟ و بدیهی است که تا تیرات گسترده‌ی یک قلم کارآمد هرگز با یک سلاح قابل
مقایسه نیست چرا که حتی در یک واحد انسانی نیز یک زبان معادل دو دست و دو پا است.
اما وحدت سلاح و قلم، وحدتی است درون ذات که از کلیت و هویت واحد انسانی
سرچشمه می‌گیرد.

می‌یابند، دست در دست هم
کون و مکان را در می‌نوردند. پس
جامعیت قلم، در سلاح و بنیان
سلاح، در قلم است. پس صاحبان

آری، رسالت قلم که پابر سر سلاح به پیش می‌رود
همان رسالت انسان است که در تحقق آزادی می‌توان
آن را خلاصه کرد، در این اتحاد قلم سمبل آگاهی و
بببش، و سلاح (که عامل اجرائی است) مظهر خواست،
اراده و عشق و شور است.

این دو عنصر اگر به جنب
اتحاد و وصلت بهجت اثری،
بپیوندند، بیوسه ناقص، عقیم و
ناباروری مانند و ما امروز در صدان
هستیم که در سایه‌ی این وصلت
که از آغاز بدان معتقد بوده‌ایم،
در مسیر خدا و خلق، به "ایمان"
بازهم بیسر دست یابیم. در

این صورت انبات کرده‌ایم که به
رسالت و سوگند قلم وفاداریم،
رسالت و سوگندی که مقدمنا"
مستلرم صدافت و درستی است،
والا چگونه می‌توان از هدف و
رساخیز حقیقت جویند و
رستگار کننده‌ی آن دم زد؟
اگر زبان اندام کلمات است،
پس وای بر زبانی که کلمات را
بدانسان که حقیقت را درگون و
واژگونه و تحریف کند و آنها را
در غیر مواضع واقع‌گرایانندی
خود بکار برد. اینست همان
حیانت مستعری که به دلیل
وسعت آثارش اعدای محاسبه
نابذیر دارد. نفی و لعنت نثار
حبس زبان‌ها و قلم‌های نقرین شده‌یاد
"فما نقصهم میثاقهم
لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه
یحرفون الکلم عن مواضع و نسوا
حظا" مما ذکروا به ولا تزال
تطلع علی خائنه منهم الا قلیلا منهم".
(... بس بواسطه‌ی سکسن
مبتافسان لعنت (نفی) سان
کردیم و طلب‌های آنها را سکسن
و کران‌بار گردانیدیم. چرا که
کلمات را از مکان ساینده‌ی خود
جایجا و تحریف می‌کردند و
فراموش کردند بخشی از آنچه را
که بدان یادآوری و تذکر داده
شده بودند و گاهی بسست که بر
حیاتی از اسان آگاه‌نسوی مکرانندی...
اینحاست که باید قلم فروسان
و صرافان کلمه را، هر چند هم
ظاهری معنوی و حلقوی منطقی
دانسته باشند، در عداد سایر
آدم‌فروشان و آدم‌کشان محکوم
ساخت. چرا که ایمان به متابه
دسبازان سلطان همان تاجران
کلمه اعلای انسانی‌اند که در
فرشته آزادی سلور می‌یابند.

این دو عنصر اگر به جنب
اتحاد و وصلت بهجت اثری،
بپیوندند، بیوسه ناقص، عقیم و
ناباروری مانند و ما امروز در صدان
هستیم که در سایه‌ی این وصلت
که از آغاز بدان معتقد بوده‌ایم،
در مسیر خدا و خلق، به "ایمان"
بازهم بیسر دست یابیم. در

این دو عنصر اگر به جنب
اتحاد و وصلت بهجت اثری،
بپیوندند، بیوسه ناقص، عقیم و
ناباروری مانند و ما امروز در صدان
هستیم که در سایه‌ی این وصلت
که از آغاز بدان معتقد بوده‌ایم،
در مسیر خدا و خلق، به "ایمان"
بازهم بیسر دست یابیم. در

این دو عنصر اگر به جنب
اتحاد و وصلت بهجت اثری،
بپیوندند، بیوسه ناقص، عقیم و
ناباروری مانند و ما امروز در صدان
هستیم که در سایه‌ی این وصلت
که از آغاز بدان معتقد بوده‌ایم،
در مسیر خدا و خلق، به "ایمان"
بازهم بیسر دست یابیم. در

این دو عنصر اگر به جنب
اتحاد و وصلت بهجت اثری،
بپیوندند، بیوسه ناقص، عقیم و
ناباروری مانند و ما امروز در صدان
هستیم که در سایه‌ی این وصلت
که از آغاز بدان معتقد بوده‌ایم،
در مسیر خدا و خلق، به "ایمان"
بازهم بیسر دست یابیم. در

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی

صدای سردار

آخرین نوار سردار شهید خلق موسی خیابانی

مقدمه کوتاهی بر "صدای سردار"
بقلم برادر مجاهد مسعود رجوی



این صدای عزیز محبوب من موسی است که از شهیدش

خسته نمی‌شوم. صدای سردار شهید خلق و ارادین است. آخرین نوار

تکلیلی فرمانده بسم است که تاریخچه ۲۲ برادر سازمان همیشه را نیز در بر دارد

بنام نوشته علی غزیزمان :

«... موسی این نوار را چند روز قبل از شهادتش ضبط کرد. او در آنجا تنظیم و حتی ضبط کرد. آنجا بیداری دستور و حال دیگری داشت. ابتدا تصمیم داشت مطالب خودش را در نوارهای یک ساعته بگنجد. ولی باورنکردنی زود تاریخچه حکومت خائسانه و جنایتکارانه خمینی از بیطرف و موزون سیاسی و انقلابی در تحیدی موصی که برای سازمان، گوی میخواست حتماً قبل از شهادتش ضرورت و حقانیت مبارزه مسلمانان انقلابی سازمان و صمیمیت سرنگونی خمینی و پرورداری و بهر روزی خلق را بزبان خودش نوید دهد و با خون خودش آنرا مهر کند... الان که درباره خاطرات آن روز احوالات او را مرور می‌کنم، شور و حال او را برای تهیه این نوار با بستن از هر چیزی می‌دانم به شور و حال فرمانده ای که در صحنه نبرد مشغول تنظیم سفارشات و وصیت‌های خود است. بتبیین کنم...»

با تیرتیب در پیاده کردن نوارها و رساندنش به گوش همه خواهران و برادران که اصل نوار را در اختیار ندارند. گوش با شنیدن و بیچیم‌ها بگوشید ما آن را آموختیم «برخورد کنند»

برادرمان مسعود



این روح بلند شیطان و بزند زمان، بخاک و خون غلطیده‌اند. مادران، پدران، خواهران- برادران، بچه‌ها! سلام.

من موسی هستم. از طرف خودم و دیگر برادرانم در مرکزیت سازمان به تک تک شما درود می‌فرستم و امیدوارم همگی ماضی سرشار از امید و ایمان، در نهایت رزمندگی و نشاط انقلابی باشید. چندی بود که می‌خواستم صحبتی با شما بکنم. و مطالبی را درباره‌ی وضعیت و موقعیت کنونی سازمان، مستقیماً با شما در میان بگذارم، لکن این کار مدتی به تاخیر افتاد و من موفق بدان نشدم. از طرفی هم با توجه به چندین پیام و مطلب که برادران مسعود از خارج برایمان فرستاد و ما آن‌ها را تا آنجا که مقدورمان بود، بین خواهران و برادران عضو هوادار سازمان پخش کردیم.

نبودی که ترا بی‌نیاز نمود؟ مس، بر بی‌سربست و بی‌پناه خشم‌مکبر و محتاج و نیازمند را از خود می‌ران و به نعمت پروردگار خویش مفر و گویا باش.

بسم الله الرحمن الرحيم
آیا سینه‌ات را برای فراج نکردیم، و مارگران از دوست بریداشتم که پشتت را خم کرده بود؟ و آیا یاد و صحبت را بلند آوازه نکردیم؟ پس بدان که همراه سختی و دشواری، آسانی و گشایش نهفته است؛ همانا که با دشواری گشایش قریب است. پس، آنگاه که فراغت یابنی بایست و بازنگر و بسوی پروردگار خویش روی آور.

بنام خدا و
بنام خلق فهرومان ایران و با درود بی‌پایان بر شهیدان بخون خفته‌ی خلق و خصوصاً بر هزاران مجاهد شهید که بدست تبهکار خمینی جلاد،

تو را رها نکرده و بر تو خشمگین نشده و قطعاً که با آن و سرانجام برای تو از ابتدا و سر آغاز بهتر است؛ و به زودی باز پروردگارت بر تو عطا کند، طوری که خشنود شوی. آبیایی سربست و بی‌پناه نبودی که پناهت داد؟ و آیا سردرگم و سرگشته نبودی که تو را راه بنمود و آیا محتاج و گرانبار

بسم الله الرحمن الرحيم
الم نشرح لك صدرک، ووضعتنا عنک وزرک، الذی انقض ظهرك، ورفعتنا لك ذکرک، فان مع العسر يسرا، ان مع العسر يسرا، فاذا فرغت فانصب، والی ربك فارغب.
بسم الله الرحمن الرحيم
سوگند به جاشنگاه، و بدشب، آنگاه که تبرگی افکند. پروردگارت

بسم الله الرحمن الرحيم
والضحی، واللیل اذا سجدی، ما ودعك ربك وما قلی، وللاخره خیر لك من الاولى، و لسوف یعطیک ربك فترضی، الم یجدك یتیمًا فآوی، ووجدك ضالًا فهدی، ووجدك عائلاً فاغنی، فاما الیتیم فلا تقهر، واما السائل فلا تنهر، و اما بنعمه ربك فحدث.

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت حسینی

صدای سردار

همین طور با توجه به چند نوشته و تحلیل که در دوسه ماه اخیر نوشته شده و در اختیاران قرار گرفته، فکر کردم که دیگر احتیاجی به صحبت جداگانه‌ی من نباشد. اما با وجود این، و با توجه به این که بعضی از بچه‌ها هم، حین صحبتی را بیسپید کرده و حواسه بودند، من این نوار را برای شما خواهان و برادران، تهیه کردم. امیدوارم اگر مطالب آن بعضا تکراری باشد و یا صحبت طولانی شود، باعث حسرتی نباشد. در ضمن، حتما تاکنون پیام‌ها و مطالبی را که از برادران مسعود رسیده است - جدید صورت بوسند و با نوار وجه مصاحبه‌های بخش سده‌ی برادران - که واقعا بسیار آموزنده است و مسائل بسیاری را روشن می‌کند؛ به دقت گوش کرده و با خواننده باشید. و هم‌چنین نوشته‌ها یا تحلیل‌های سازمان را که دیگر لزومی ندارد من درباره‌ی مطالبی درمقالات آن مجدداً یادآوری و تکرار کنم. اما درباره‌ی موضوع صحبت من، فاعداً انتظار است که باز هم درباره‌ی ارزیابی موقعیت فعلی سازمان، و چشم‌انداز آینده باشد و به خصوص حول این که خط آینده چیست؟ و سازمان درادانسی راهی که تاکنون آمده است، می‌خواهد حکار کند؟ فکر می‌کنم درباره‌ی موقعیت کنونی سازمان، تاکنون به تدرکاتی صحبت شده است؛ با وجود این، من باز هم اساره‌ی بدان خواهم کرد. به خط آینده هم خواهم پرداخت. یعنی خطی که سازمان، هم‌اکنون هم، آن را دنبال می‌کند. اما به نظر بهتر است ابتدا نگاهی به خط چندماه گذشته‌ی سازمان بینداریم و قدری درباره‌ی آن صحبت کنیم. یعنی مشخصاً به خط برخورد قهرآمیز و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی که ما از حدود ۷ ماه پیش، یعنی بطور مشخص پس از سی خرداد آن را در پیش گرفته‌ایم. آیا این خط، واقعا خط درستی بود؟ این مطلب را از این جهت مطرح می‌کنم که شنیده‌ام، اخیراً بعضی‌ها می‌گویند تا خط مبارزه‌ی مسلحانه‌ی سازمان را بخطی کرده و در مورد آن ایجاد تردید و سوال کنند! مثلاً در گزارشانی که به دستم می‌رسد، خواننده‌ام که اخیراً بعضی از گروه‌ها و جریان‌های سیاسی چنین تبلیغ می‌کنند که، این خط مجاهدین، درست نبوده و منجمله‌می‌گویند:

"مجاهدین زود شروع کردند." و یا "از مردم جدا شدند." و از این قبیل حرف‌ها...! البته رژیم هم در این مدت سقوط نکرده و هم‌چنان با رجاست. البته، شما می‌دانید که صحت



خط سازمان را نمی‌شود صرفاً با این معیارها، یعنی با ارقام ظاهراً بالای تلفات و یا "سربا" ماندن علی‌الظاهر رژیم پس از هفت ماه، ارزیابی و داوری کرد؛

روشن است که این قبیل اظهار نظرها و تبلیغات اگر از روی بیماری حاد و مریض‌انگیزی بعضی از این گروه‌ها نباشد، از روی کج‌فهمی است؛ و با به خاطر اینست که آن‌ها بدینوسیلد می‌گویند با انفعال و بی‌عملی و عذب‌ماندگی خود را نزد نیرو-ها بسیار توجیه کنند. و از طرفی هم، آن‌ها واقعا قادر به درک مسائل و موقعیت ویژه‌ی سازمان و مسئولیت‌های ما، چه قبل از سی خرداد، و چه در مقطع سی خرداد، و چه پس از آن، و چه در حال حاضر، نبوده و نیستند؛ و نمی‌توانستند و نمی‌توانند الزامات انتخاب‌ناپذیر موقعیت و حرکت سازمان را درک کنند. هم‌چنین شنیده‌ام از جمله مسائلی که دستاویز بخط‌کنندگان خط سازمان قرار می‌گیرد، و با انگشت گذاشتن روی آن‌ها می‌گویند تا درباره‌ی صحت خط سازمان ایجاد تردید کنند، یکی ارقام بالای اعدام‌ها و کشتارهای وحشیانه‌ی رژیم است! که فقط تعداد اعلام‌شده‌ی آن تاکنون به مرز سه‌هزار نفر در مدت شش ماه رسیده است. در حالی که رقم واقعی از این میزان خیلی بیشتر است. و مساله‌ی دیگر اینست که

آن را به ناخبر بیندازیم؛ و منجمله می‌دانید که ما در مقابل کسار حدود ۵۰ نفر از اعضا و هواداران سازمان از طرف عمال جماق دار ارتجاع و حامیان مسلح آن‌ها تا پیش از سی خرداد، حتی یک گلوله هم شلیک نکرده بودیم.

به هر حال، ما در نقطه‌ی اسباب و لحظه‌ی تصمیم‌قرار گرفتیم. البته مسائل و موقعیت در مجموع، بسیار بعرج و بیجده بود، و علاوه بر مساله‌ی ورود در مرحله‌ی برخورد قهرآمیز شکل و نحوه‌ی ورود به فاز نظامی نیز بر ایمان مطرح بود، که هر چه بیشتر مساله را بیجده می‌نمود، در هر صورت، ما انتخاب خود را کردیم و تصمیم مقتضی را گرفتیم؛ و حوسبانه، اسباب درست را هم کردیم و تصمیم صحیح را اتخاذ نمودیم. انتخاب و تصمیمی که درستی آن هر روز که می‌گذرد، روشن‌تر می‌شود. حب، کفم که خط مبارزه‌ی مسلحانه، از درون خط منی و حرکات و مواضع ۲/۵ ساله‌ی گذشته برآمده و مجموعه‌ی تحولات عینی طی شده در زمینه‌های مختلف جامعه، بدان منتهی شده است.

خط ما پس از پیروزی انقلاب تا فردای سی خرداد

اما خط ما در آن ۲/۵ سال چه بود؟ با توجه به مجموعه‌ی شناخت‌هایی که ما از ماهیت و بافت

مبارزه را تعیین نمود. در این رابطه، اگر فرضی شد، در ادامه‌ی مطلب؛ باز هم صحبت خواهم کرد. اما نکته‌ای که در اینجا می‌خواهم بگویم اینست که، خط فعلی سازمان، یعنی خط مبارزه‌ی مسلحانه ما با ارتجاع، حرکتی خلق‌الساعه، بررسی و پیش‌بینی نشده، نبود. بلکه این خط، از درون حرکت تقریباً دو و نیم ساله‌ی سازمان، تا سرفصل سی خرداد بیرون آمده و ادامه‌ی منطقی آن است، که در شرایط مشخص خود نیز، صحیح-ترین پاسخ به ضرورت‌های عینی اجتماع و ادامه‌ی حرکت انقلابی ما بود. یعنی با توجه به حرکات سیاسی سازمان از فردای ۲۲ بهمن در مقابل مواضع و حرکات و عملکردهای رژیم، و رویدادها و تحولات جامعه، مجموعاً در فردای سی خرداد، به نقطه‌ی رسید که ما از ورود در مبارزه‌ی قهرآمیز، ناگزیر بودیم، یعنی، این نقطه را ما به تنهایی و از پی-س خودمان، از روی گرایش‌ها و تمایلات ذهنی‌مان، تعیین نکردیم. بلکه مجموعه‌ی تحولات ۲/۵ ساله‌ی جامعه، آن را رقم زد. و به خصوص، این خود ارتجاع بود که آن را تعیین نمود. و ما در آن نقطه، فقط در معرض یک اسباب قرار گرفتیم.

این انتخاب، در واقع، اسبابی بود پس تسلیم شدن به ارتجاع و رها کردن مردم و انقلاب و دست بستن از اصول و اعتقادات و ارزش‌ها و آرمان‌های سازمان، و با رویارویی قهرآمیز با ارتجاع، و ما در مجموع، از این اسباب هم ناگزیر بودیم؛ و هرگونه تعلل و یا به تاخیر انداختن آن، دیگر

با توجه به حرکات سیاسی سازمان از فردای ۲۲ بهمن، در مقابل مواضع و حرکات و عملکردهای رژیم، و رویدادها و تحولات جامعه، مجموعاً در فردای سی خرداد، به نقطه‌ای رسید که ما از ورود در مبارزه‌ی قهرآمیز، ناگزیر بودیم. یعنی، این نقطه را ما به تنهایی و از پیش خودمان، از روی گرایش‌ها و تمایلات ذهنی‌مان، تعیین نکردیم، بلکه مجموعه‌ی تحولات ۲/۵ ساله‌ی جامعه، آن را رقم زد. و به خصوص این خود ارتجاع بود که آن را تعیین نمود و ما در آن نقطه، فقط در معرض یک اسباب قرار گرفتیم. این انتخاب، در واقع، اسبابی بود پس تسلیم شدن به ارتجاع و رها کردن مردم و انقلاب و دست بستن از اصول و اعتقادات و ارزش‌ها و آرمان‌های سازمان، و با رویارویی قهرآمیز با ارتجاع.

موجب ضربات مهلک به سازمان و با حداقل یک عقباتادکی استراتژیک می‌شد، که معنای آن هم با توجه به موقعیت آن زمان سازمان، در واقع از دست دادن بسیاری از دستاوردهای انقلاب بود، که مسئولیت آن هم مستقیماً منوجه ما می‌شد. و گرنه تا آنجا که به ما مربوط می‌شد، همواره در گذشته از رویارویی قهرآمیز با رژیم بهره‌بر گرفته بودیم و کوشیده بودیم که ناچائی که ممکن است

موجب ضربات مهلک به سازمان و با حداقل یک عقباتادکی استراتژیک می‌شد، که معنای آن هم با توجه به موقعیت آن زمان سازمان، در واقع از دست دادن بسیاری از دستاوردهای انقلاب بود، که مسئولیت آن هم مستقیماً منوجه ما می‌شد. و گرنه تا آنجا که به ما مربوط می‌شد، همواره در گذشته از رویارویی قهرآمیز با رژیم بهره‌بر گرفته بودیم و کوشیده بودیم که ناچائی که ممکن است

بلکه، باید مسائل جامع‌تری، منجمله اوضاع، شرایط اجتماعی و هم‌چنین موقعیت، مسئولیت‌ها، و الزامات سازمان را که به اسباب و الزامات سازمان منجر شده است، مورد توجه قرار گیرد. و در کمیل این ارزیابی باید موقعیت سازمان، و متقابلاً، وضعیت و موقعیت رژیم و سمت حرکت و چشم‌انداز آینده‌ی آن‌ها را بررسی نمود و سیر تحولات را نگاه کرد و سپس برنده‌ی تهائی

رژیم داشتیم، و بر اساس ماهیت و هویت ویژه‌ی خودمان و موقعیت سازمان در فردای انقلاب، خط ما این بود که ناآنجا که ممکن و مقدور است، ضمن یک حرکت و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، سازمان، اهداف، آرمان‌ها و برنامه‌های خود را به میان توده‌های مردم ببریم و پایگاه اجتماعی‌مان را در بین توده‌های مردم گسترش بدهیم. آگاهی سیاسی مردم را

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی

صدای سردار



ارتقاء داده و با کسترش و تحکیم موقعیت سازمان، اساسی‌ترین کمبودی را که انقلاب داشت، یعنی فقدان یک سازمان انقلابی سراسری بوده‌ای را برطرف نمائیم و دستاوردهای انقلاب را حفظ و از انحراف مسیر آن جلوگیری کنیم.

ما می‌بایست این خط را با استفاده از فرصت‌های پیش آمده‌ی پس از سقوط شاه، یعنی با استفاده - حتی - از آخرین دره‌های بد اصطلاح دموکراسی سیم‌بند و لرزان موجود در جامعه، پیش می‌بردیم. و بسیار روشن است که این خط، با توجه به تضادی که بین ما و ارتجاع وجود داشت، خودبه‌خود مستلزم افساء ارتجاع و ماهیت عقب ماندگی آن و ناتوانی‌اش در حل مسائل جامعه نیز بوده در ادامه‌ی آن، می‌بایست تعارض و برخورد قهرآمیز رانیز پیش بینی کرد و برای آن آماده شد.

حتی، این خط ما بود. حرکت ما بر اساس این خط و چنان که گفتم، مجموعه‌ی تحولات سیاسی در این مدت، بالاچاره، منضم بروز و رشد بی‌وقفه و روزمره‌ی تضادی بود که از همان ابتدا یعنی از فردای پیروزی انقلاب در جامعه‌ی ما وجود داشت. در یک طرف این تضاد، عمدتاً ارتجاع قرار گرفته بود که در موضع حاکمیت قرار داشت و جنبه‌ی دیگر آن نیز به طور عمده سازمان ما بود. این تضادی بین دو ماهیت متقابل بود؛ بین ارتجاع و عقب‌ماندگی به نمایندگی خمینی و دارودسته‌ی قرون وسطائی او، و انقلاب و پیشرفت به نمایندگی سازمان.

با رژیم اجتناب کنیم. اما در هر حال، ما فقط یک طرف قضیه بودیم و جانب دیگر آن ارتجاع بود، که با انحصارطلبی مغرور و بی‌سابقه‌ی خود، سعی می‌کرد همه را، از طریق وادار کردن آن‌ها به تسلیم در برابر خودش، و با با از میدان بدرکردن آن‌ها از طریق تصفیه و سرکوب، نفی کند. ما این واقعیت را، از همان ابتدا در صحنه‌ی سیاسی جامعه و در رابطه‌ی رژیم با نیروهای مختلف مخالف، می‌دیدیم. اما با هوشیاری سیاسی و درک شرایط و برهنگار از راست‌روی و چپ‌روی، بی‌خواسیم به ارتجاع این فرصت را بدهیم که زودتر از موقع، مارا نیز به مسلح قدرت - برستی‌های خود ببرد و نوع خود را برگردن ما فرود آورد. ما این را می‌دانستیم که بالاچاره، خمینی تیغ خود را برگردن ما نیز فرود خواهد آورد؛ اما بی‌خواسیم به او این فرصت را بدهیم که در شرایطی که هنوز ماهیتش برای مردم روشن نشده، و هنوز بین مردم محبوبیت و جایگاه داشت، این تیغ را فرود آورد و این، سیاست کاملاً درستی هم بود. زیرا در غیر اینصورت، یعنی در صورتی که به خمینی اجازه می‌دادیم تا مارا از بین ببرد و با ما را آن‌چنان محدود کند که به طور کیفی حلو رنشدمان گرفته شود، آینده‌ی انقلاب در خطر می‌افتاد و این، حقیقتی است که امروز دیگر به انبات رسیده است. البته ما در این سیاست، موفق هم شدیم و ارتجاع بالاچاره زمانی سستیر خود را علناً و رسماً به روی ما کشید و به نابودی ما کمر بست

مروری کوتاه بر تحولات سیاسی پس از پیروزی انقلاب تا ۳۰ خرداد

حال، نظری به گذشته یعنی به همین دو سال و چندماه پس از انقلاب تا ۳۰ خرداد ۶۰ بندها و باهم خیلی سریع و به اختصار تحولات این دوره را، در سرفصل‌ها و خطوط برجسته‌ی

خط ما این بود که تا آنجا که ممکن و مقدور است، ضمن یک حرکت و مبارزه‌ی مسالمت‌آمیز، سازمان، اهداف، آرمان‌ها و برنامه‌های خود را به میان توده‌های مردم ببریم و پی‌یکاه اجتماعی‌مان را در بین توده‌های مردم گسترش بدهیم، آگاهی سیاسی مردم را ارتقاء داده و با گسترش و تحکیم موقعیت سازمان، اساسی‌ترین کمبودی را که انقلاب داشت، یعنی فقدان یک سازمان انقلابی سراسری توده‌ای را برطرف نمائیم و دستاوردهای انقلاب را حفظ و از انحراف مسیر آن جلوگیری کنیم.

آن، مرور کرده و بنسبیم که داستان ما با خمینی و ارتجاع، از کجا شروع شد، چگونه گذشت، و به کجا انجامید. البته این داستان، ریشه‌ها، زمینه‌ها و سوابقی هم در گذشته دارد، که من فعلاً از برداشتن به آن صرف‌نظر می‌کنم. ضمناً این را هم بگویم که این نگاه به گذشته، یک تحلیل نیست، بلکه فقط مروری

که دیگر بسار در سده بود و اگر یادمان باشد خمینی در یکی از سخنرانی‌های خودش، پس از هفتم تیر گفت، که در این باره استنباه کرده است. از این نکته بگذریم که با حرکات و مواضع صحیحی که ما اتخاذ می‌کردیم، آیا خمینی اساساً می‌توانست ما را از بین ببرد یا نه؟ به هر حال، گفتم که تحولات

تضادی، پس گذشته و آینده و بین کهنه و نو، این تضاد، البته ماهیتاً معارض و آشنی‌ناپذیر هم بود. یعنی بالاچاره، به تعارض و برخورد می‌کشید. معیها تا آنجا که به ما مربوط می‌شد، ضمن دو سال و چهارماه، ما به سهم خود کوشیدیم تا از بروز زودرس این تعارض جلوگیری کنیم. یعنی، از برخورد قهرآمیز

احتمالی بر حوادث و تحولات سیاسی پس از انقلاب است. و من می‌خواهم ضمن آن نشان بدهم که چگونه سر این تحولات، به برخورد قهرآمیز پس از ۳۰ خرداد کشید و چگونه این خط، در آن شرایط بسیار صحیح و تنبها پاسخ صحیح به ضرورت حفظ انقلاب و ارتقاء سارر به فاز کمینا بوی و بالایی بود.

خ. در مرداد ۲۲ پیش، خمینی در اس قدرت، و ارتجاع، جناح غالب حاکمیت بود، ما هم گروه کوچکی بودیم، که از ریز خیره‌های ایورنویمت هستای جنب‌ما بیرون آمده بودیم، البته با سابقه‌ای درخشان و محبوبیت اجتماعی نسبتاً چشمگیر، و با بناسیل انقلابی و استعداد رشد و سرفتی عظیم. ما یک نیروی انقلابی متحد بودیم، که هویت و روی خود را داشتیم، و به دلیل همین هویت، بی‌خواسیم چینی در حکومت خمینی، دانستیم. ما ارتجاع و خمینی را می‌شناختیم و آن‌ها نیز کم‌وبیش ما را می‌شناختند. و درست، به دلیل همین دو ماهیت کاملاً متضادی که ارتجاع و ما داشتیم، به آن‌ها ما را به حکومت خود راه می‌دادند، و نه ما می‌توانستیم در حکومت داخل شویم. واگر یادمان باشد، در همان هفته‌های اول پس از انقلاب، آن‌ها بعضی از اعضا و هواداران ما را، که در برخی از نهادها مشغول فعالیت بودند از این

بنیادهای بیرون کردند. حاضران هست که مثلا شرط پذیرفته شدن در سنا اساساً صدمت با مجاهدین بود و سر می‌دانید، کسه خمینی - که در آن موقع باهمد و با هرگی و ناکی ملاقات می‌کرد - به هیچ وجه حاضر به ملاقات با ما نبود. هم‌چنین اطلاع دارید که درست در اولین روزهای پیروزی انقلاب بود که جنای داران ارتجاع به مراکز ما، در بعضی شهرستان‌ها نظیر بزد و کاسان و تربت حیدریه، حمله کردند. به هر حال، ما در سنادها و تراکربان که در تهران و شهرستان‌ها دایر کرده بودیم، دستر و مشغول به کار شدیم. ساررهای سخت، پیچیده و طولانی در پیش داشتیم. نخستین موضع‌گیری سیاسی ما، در سوم اسفند ۵۷، توسط برادران مسعود، ضمن یک سخنرانی در دانشگاه تهران، عمل آمد. با توجه به شناختی که ما از حکومت جدید و یافت و رنگ آن داشتیم، این سخنرانی در واقع، به معنای تعیین و موسم بعضی حدود مرزها بود، که از ماهیت و هویت ویژه سازمان باقی می‌شد و مسئولیت‌های تاریخی ما در قبال خلق و انقلاب، تعیین چنین حدود مرزهایی را ایجاب می‌نمود و به طوری که می‌دانید، این موضع - گیری، موفنا برای سازمان، دافعهای هم در برداشت. ولی در آن مقطع، این تعیین موضع، بقیده در صفحه‌ی ۲۳

چگونه می توان رزمندگان را در صحنه نبرد یاری کرد؟

قسمت اول

حفاظت مجاهدین

در قبال مزدوران خمینی

مقدمه:

سازش و فریبکاری، که توسط فرماندهی عالی، سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق، برادر مجاهد مسعود رجوی اعلام گردید، در تهران بوج عملیات در جهت سربردن به ماسن نظامی دسمن و آرسن بردن پاسداران صدحلتی و عناصر جاسوس و جریحین افراش جسم گیری پیدا نمود. این موج جدید آن چنان بود که بلافاصله بارانهای سیاسی خودی را در هیات حاکمه گذارد، به طوری که طی یک هفتد چندین بار تمام نظامات رژیم از خود خمینی گریخته با یاتین برین سطوح، حملات خودشان را در تبلیغات رادیو - تلویزیون متوجه سازمان نمودید هم چنین شاهد بودیم که موسوی اردبیلی رسماً در مورد اقداماتی که جهت حفظ امنیت صورت گرفته است، سوال نمود. آنس مجاهد خلق سعه و سر سد و تمام دروخ برداری های خمینی دجال را نقش بر آب نمود.

طیبا ماسن نظامی دسمن که در ابتدای مرحله جدید نیاحم، آمادگی های لازم را نداشت ضربات سنگینی را دریافت نمود، به نحوی که در بست نی سم جای سان که از رادیو صامت (۱) سیده می شد، کسبیدی مرکز در پاسخ سیاه پاسداران با ربونی می گفت: "امشب هم ۲۰ تا تلفات داده ایم." و باکم نبود مواردی که واحدهای در حال گنت رژیم با عجز و ولایه نقاصای کمک می کردند. چرا که واحدهای عملیاتی مجاهد خلق به طور برق آسا دسمن را به خاک افکنده و صحنه را سریعاً بدون هیچ گوید ردی برک کرده بودند. به هر حال رژیم برای جلوگیری از گسترش عملیات روزافزون مجاهدین خلق که توسط مردم آزاده به خصوص در تهران، دهان به دهان نقل می شد، حضور نظامی خود را در شهر افزایش داد و پاسداران رژیم به دست خود را هر چه بیشتر در خیابانها ریخت و بدین ترتیب بازرسی های

ماسن، موبورو بناده کسرس یافت. در دروازه های سپهر واحد نظامی مستقر شدند و غالب انویوسها و خودروهائی که از سپهر خارج می شدند مورد بازرسی قرار گرفتند. در بازرسی های بزور سپهر مواردی دیده شده که حتی انویوس دوطنند را سوخت نبوده اند یا زرسدهای مجاهدی را دستگیر کنند و یا موارد سعدهای بوده است که تمام موبوری ها را سوخت می کردند یا سوخت ردی از مجاهدین است. در کنار این تدابیر نظامی و حضور گسترده و غلبی مزدوران رژیم در کویچه و حیابان ها بود، که داد ساسی صد - انقلابی خمینی اطلاعاتی صادر کرد، که سباحرس و صاحبخانه ها هر کدام همراه با مسجحات به کسید سراجعه کنند یا بدین وسیله سرحی از خانه های سیمی رزمندگان مجاهد بدست آورند. اطلاعاتی که نقل از هر جریب سناکر صفت رژیم از دسترس به انقلابیون است. اما هم چنان آنس مجاهد که بسیلور سرف تاریخی یک حلق است با تریاد "مرک برحمینی - درود بر رجوی برسدی حضم می بست و آنها را بد خاک می افکنید. ارسوی دیگر حضور گستردهی نظامی و نفیس های وسیع و اغراض برانگیز حیابانی که رژیم ایجاد کرده بود، نیازمند زهره - جسم گرفتن اولیهای از مردم بود که با استفاده از انفجار حسانت - کاراندی بمب در خیابان ناصر خسرو به آن پرداخت تا راحت تر بتواند ولو در کویچه مدت نورهای بازرسی خود را توجیه کند، گرچه رژیم با انسان دادن سرتیره در خیابانها و معابر عمومی و هم چنین اطلاعاتی داد ساسی می خواهد به اصطلاح قدرت خود را نشان دهد اما با توجه به استمرار عملیات و اقبسال عمومی از آن، ایجاد این چنین سبوههایی از سوی دسمن در عمق خود بیانگر درماندگی می باشد، چرا که اگر رژیم می توانست مجاهدین را از بیای در بیارود، نیازمند این چنین کارهائی نبود.

حمایت های مردمی و هدف از نگارش این سلسله مقالات

چنانچه بررسی سیر ۱/۵ سالدی مسلحانه سن مجاهدین خلق و رژیم حسانکار خمینی نشان می دهد، خلق مجاهد بزور را نمی توان از کمک به رزمندگان مجاهد باز داشت. مجاهد در صحنه سیر همواره از سسرسین حمایت های مردمی سمن بر خوردار بوده است به طوری که در این رسند برادر مجاهد "مسعود رجوی" در حرم بندی سالانه اشاره می کند: "واقعا که آدم سست به مردمتر غرق در شگفتی، تحسین و قدرشناسی می شود، به نحوی که از قول برادران مرکزیت سازمان و به خصوص از قول علی (زرکش) خواندم که "واقعا اگر ما نسبت به حمایت تودهای بی - دریعی که، نثارمان می شود شک یکیم، در شمار شکر است..." سبوهها فراوانند از مردمی که علی رعم جدی بودن اعدام خودشان به مجاهدین پناه دادند، مجاهد رحمی را از میدان درگیری فرار دادند، زحم هایش را مرهم گذاشتند و بعد جم با ابتکارات خلاقانهی خودشان، از محاصره فرارتن داده اند، از زن پیروی که در مسجد، وقتی که به یک مجاهد تحت تعقیب برخورد می کند، او را در زیر چادر خودش پناه می دهد و یا با تعویض لباسش، خودش را مادر او معرفی می کند و از حلقه ی محاصره ی پاسدارها بیرونش می برد، تا خانواده ی متوسطی که نیمه شب در شرایط وحشتناک حکومت نظامی خمینی از همسایه ها یا اقوامتان ماشین قرض می کنند، تا مجاهدی را از حلقه ی محاصره بیرون ببرند. بله، اینها پاسخ های طبیعی قدرشناسانه ی مردمی، در قبال آن مجاهدینی است که حتی وقتی توی خیابان قصد خودکشی دارند بد زیر پل می روند و قبلاً به مردم اعلام می کنند تا حتی -

المقدور خسارت هر چه کمتری به جان و مال مردم بی پناه و بی دفاع وارد بشود." همواره ما با بسیاری از سوالات از سوی نیروهای هوادار مواجه بوده ایم که: "بگوئید چه کنیم؟" هر چه از دستمان ساخته است حاضریم تقدیم کنیم. چرا به ما سر نمی زنید؟ حالا که به ما سر نمی زنید حداقل بگوئید چه کنیم؟". ما، که ارتباطمان قطع است، چگونه می توانیم به مجاهدین کمک کنیم؟ "ونس علی هدا... لدا نصمیم گرفتیم که طی چند مقاله، رهنمودهای لازم به آن دسته از هوادارانی که ارتباطشان قطع شده است و یا مردم آزادهای که خواهان یاری دادن به مجاهدین خلق در صحنه ی نبردی با سداداده بود، بدینگی است این سلسله عظیم حمایت مردمی ونسی که در جهت سیر مجاهدین، به طور غیر مستقیم نرسارمان باشد و جاری گردد. رسند را برای حفظ و گسترش ارتباطات و عملیات مجاهدین فراهم می سارد. ممکست سرحی این سوال را نکنید که، مگر می شود بدون ارتباط با رزمندگان، آنها را یاری داد، ما کتاها را نمی سیم س چون کمکیان کنیم؟ پاسخ ما اینست که در مواردی که به دلیل احتیاق، ارتباط مستقیم امکان بدیر سناست، به سسرسین و مناسب سسری سوهی ارتباط، غیر مستقیم است. به طور غیر مستقیم می توان در کانال های اجتماعی و عمومی ارتباطی، پیام ها، اخبار و اطلاعات... را جاری کرد. در این صورت مجاهدین و هر رزمدهی مجاهدی سیر سست به شدت و ضعف ارتباطات اجتماعی که حول خود ایجاد کرده است می تواند به طور غیر مستقیم از آنها استفاده نماید. به این شکل ارتباطات نباید بنهای کبی داد، باید این سبوه را آموج و آموزش داد. ما به حال بسیاری از موارد بوده است که مجاهدین با همین سبوه حضور دسمن را توسط مردم فهمیده و توانستند خود را از دسترس دسمن دور کنند. به هر حال، در این رسند در بخش های بعد بیشتر صحبت خواهیم کرد. از آنجا که کمک کردن به مجاهدین در صحنه ی مبارزه دارای ابعاد متفاوتی است لذا این محبت را به ۳ بخش جداگانه تقسیم کردیم که شامل: الف - جنبه های حفاظتی ب - جنبه های اطلاعاتی و عملیاتی ج - جنبه های ارتباطی و تبلیغاتی است، که در این مقاله به جنبه های حفاظتی پرداخته و بقیه ی مطلب را به شماره های آینده محول می کنیم

چگونه می توان به لحاظ حفاظتی رزمندگان مجاهد را یاری داد؟

ابتدا باید دید که منظور از حفاظت چیست؟ وقتی که دسمن می خواهد به هر طریقی رزمندگان و انقلابیون و یا هواداران را دستگیر نماید اگر بتوان به هر طریقی آنها را خبر نمود یا سبواند فرار کنند، در واقع به لحاظ حفاظتی به او کمک کرده ایم؛ یعنی نکدا سنام که تدابیر دسمن موثر واقع شود. البته حفاظت دارای ابعاد دیگری سیر هست که فعلاً به آن نمی پردازیم؛ بلکه در این سبوه کمک های حفاظتی را معادل با مطلع کردن از حضور دسمن گرفتاریم. به طور مثال ونسی پاسداران و کسبده های های دسمن به سخلدی سنا می آیند طبعاً خواهند شد و می توانند بگریزند، و با دسمن در برخی جبار راهها کسمن می گذارد، اگر به نحوی سبوانیم خبر حضور آنها را نقل از رسدن بد جبار راه بخش کنیم طبعاً مجاهدین فرصت خارج سدن از بزوا احتیالی را خواهند داشت برای روس بر و غمی بریدن و هم چنین قسیم موضوع، ما رچند گزارش کمک گرفتاریم - این گزارشات ارسان صدها گزارش در مورد حمایت های مردمی و حساندها اشحات گردیده است که برخی از نقل قول کنندگان و سبوسندگان آنها سبهد سدادند و از آنها به یادگار مانده است. پاسداران گرامی و راهسان بر رهروان باردهای از سحجحات گزارشات به دلایل امنیتی و بعضی سسبها جهت خلاصه نمودن حذف گردیده است.

گزارش اول دیماه ۶۰

خام حانداری که هوادار بود دریگی از محله های غرب تهران صبح جهت خرید ما یحتاج به بیرون می رود. محل سکونتش باخاندی ما ۴ ساختمان فاصله باورقی: (۱) - رادیو صامت، نام مستعار رادیوهائی است که مجاهدین با دستکاری های خیلی ساده، مکالمات بین مراکز و واحدهای عملیاتی رژیم را روی آن می سنونند و مزدوران رژیم در اعلامیه ها و مصاحبه های تلویزیونی خودشان به این نام مستعار رسمیت داده اند.

چگونه می توان رزمندگان را در صحنه نبرد یاری کرد؟

داشت. هنگام خروج از خانه، در تقاطع کوچه و خیابان اصلی ۲ تا ماشین متعلق به پاسداران را می بیند که در حال صحبت با یکدیگرند. بلافاصله با محمل این کدچیزی را فراموش کرده است دوباره وارد کوچه شان شده به درختی همسایه ها می رود و ضمن احوال پرسی و خوشبویش کردن می گوید: "می خواستم بروم خرید، شما چیزی نمی خواهید برایتان بخرم، آمده ام کیف پولم را که جا گذاشته بودم، بردارم. راستی دفعه اول که رفته بودم سرکوچه، ۲ تا ماشین پاسدار آمده بود، شاید می خواهند خاندی تیمی بگیرند، خوب اگر چیزی می خواهید بگوئید. چون ممکنست دیرم بشود..." بدین شکل ۳ خانه را که آشنا بود خبر می کند که ساکنین آن ها به داخل کوچه می آیند و رزمندگی می کنند. کدپایگاهش در همان کوچه بوده است و پاسداران به منظور دستگیری آمده بودند، از حضور مردم در کوچه متوجه می شود و می گریزد.

مساهده می کند که چگونه این خانم هوادار حضور پاسداران را خرداد و چون مجاهد مزبور که می دانست معمولاً این پاسداران قتل از مراجع به محل در نزدیکی آنجا جهت هماهنگی با یکدیگر جمع می شوند، توانست از این خبر استفاده نماید.

گزارش دوم شهریورماه ۶۱

من و پری با هم خانهای احاره کرده بودیم. صاحبخانه صد رژیم بود وزن مهربان او ما را مثل ۲ دخترش دوست داشت. با این که وضع مالی شان خوب نبود، ولی معمولاً یک شب در میان به ما شام می داد، صبح ها عموماً پری می رفت و ظهر می آمد. بعد از آمدن او، من ماشینش را می گرفتم و می رفتم و شب بازمی گشتم.

یک روز قرار بود که من در یک نشست اختطاری شرکت کنم، و می بایست صبح زود بروم. چون خانه نزدیک بود، زودتر از پری خارج شدم و پیاده به آنجا رفتم. پری هم مطابق هر روز سوار ماشین می شود که برود، مسلسلی را که دیشب من آورده بودم قرار بود همراه خود ببرد، زمانی که می خواهد از فرعی وارد اصلی شود به او ایست

می دهند، او هم بدون تامل پایش را روی پدال گاز گذاشته و به سرعتش می افزاید. پاسداران به تعقیب او می پردازند، اما او بالاخره از جنگشان می گریزد. کمیته چپی ها به همان جای اول برمی گردند و پایگاه را شناسائی کرده و درون آن به منظور تله گذاشتن می نشینند. نشست من زودتر از ظهر تمام شد بدخانه برگشتم. زمانی که سر کوچه رسیدم، دختر صاحبخانه را دیدم که وحشت زده جلوی پله های یک ساختمان نشسته است، گفت: خانه نروید، پاسدارها آمده اند. مادرم یواشکی به من گفت امروز مدرسه نرو، بنشین سرکوچه تا آمدند خبرشان کن. او را بوسیدم و سریعاً از منطقه خارج شدم. سلامتی ام را اطلاع دادم و بدخانه ای زایان رفتم.

گزارش سوم اردیبهشت ماه ۶۱

خانهای تیمی مان را ۶ ماه بود که گرفته بودیم. از آنس (N) بود. بعد از جریان ۱۹ بهمن و شهادت سردار کبیر موسی، دادستانی به آنسها مراجع می کرد و آنسها را می گرفت، و برای چک کردن آن ها مراجع می کرد تا بلکه خانهای تیمی پیدا کند، به اصطلاح تاکتیک جدید رژیم بود. به هر حال یک شب مسئولان (R) آمد و گفت که باید اینجا را تخلیه کنید چون این آخرین خانهای است که توسط آنس گرفته شده و هنوز تخلیه نشده، امکان دارد با پرونده هایی که رژیم از آنسها گیر می آورد سراغ شما هم جهت چک کردن بیایند و توی دام بیفتید. بالاخره قرار شد طرف یک هفته هشیاری بیشتر بخرج بدهیم، به همین جهت من پست شبها را اضافه کردم، گشت خواهر شمس را که روزی یک نوبت بود به دوتا افزایش دادم. فردای آن روز ساعت ۵ عصر روی صامت شنیدیم که دو واحد به منطقه ما، خیابان بعل خانهای ما اعزام شده است، بلافاصله خواهر شمس را جهت کشف علت فرستادیم. خواهر شمس دو ماشین متعلق به پاسداران و ۳ پاسدار را که در همان خیابان در حال قدم زدن بوده اند می بیند. ولی چون محیط خلوت بود و ایستادن در آنجا عادی جلوه نمی کرد برمی گردد. او حدس زده بود که

سرازم مد و گفت: دیروز عصر که من کلاس داشتم توی رنگ تفریح تلفنی از اوین شد که مدیر را می خواستند، مدیران که خیلی فالانتر بود گوشی را گرفت. نوی صحبت هایش یک بار از من پرسید که فلانی (یعنی تو) کی کلاس دارد من گفتم: "صبح، فکر می کنم فردا صبح کلاس دارد." و حدس می زدم امروز بخواهند بیایند دنبالت".

تصمیم گرفتم همان موقع زندگی علنی را رها کنم. هنگامی که می خواستم از آن محل دور شوم همکارم هزارتومان از جیبش درآورد و گفت که: "تو وضع من را می دانی، انشاء الله موفق باشی". چند روز بعد که به مدرسه تفریح رفتم، شش گفتم: چند نفر آقا آمده بودند با شما کار داشتند، بهر حال این شروع زندگی مخفی من بود.

گزارش پنجم فروردین ماه ۶۱

ساعت هفت و نیم شد بود. از مجیدیه می خواستم به چهارراه قصر بروم، سوار یک ماشین شخصی شدم که سه ماسکر دیگر هم داشت، کنار درب نشستم که تسلط کافی داشته باشم. راننده برای این که به ترافیک برخورد از طریق خواجه عبداللہ رفت. همین که نزدیک بلوار اودرشد، متوجه شدم که ترافیک سنگینی است، شیشه را پایین کشیدم با محمل این که محله دارم از دور زن که جلوی درب خانه شان ایستاده بودند، با صدای بلند پرسیدم: "خانم مگر جلوتصادف شده که راه بندان است، یکی از زن ها که حدود ۳۵ ساله و قیافه ای خافتاده ای داشت اندکی جلوتر آمد و گفت: "نه آقا جان بازرسی است. تازگی شبها، اینجا پاسدارها ماشین ها را می گردند." شستم خیردار شد. با عذر و بهانه و این که خیلی دیرم شده درآوردم به راننده دادم، راننده با نگاه معنی داری ۲۵ ریال به من داد و لبخندی زد. سریعاً زدم توی کوچه پس کوچه ها، رسالت را قطع کردم و سر قرارم به موقع رسیدم. بعدا هم شنیدم که آنجا یک بازرسی حیایانی توسط سپاه بوده است.

گزارش ششم مردادماه ۶۱

ساعت هشت و نیم شب بود، برای خاندهان مسالده ای پیش آمده بود و قرار بود که به خانهای هواداران نزدیک برویم. ضمناً صبح فردا نیز قرار بود که ماشین را از یکی از بچه ها تحویل بگیریم، به همین جهت تصمیم گرفتم به

خانهای خواهرم بروم. خواهر اردهام که دانش آموز و میلیتیا بود (سنش حدود ۱۶ سال و کلاس دوم نظری است) یک بسته گزارش تحویلیم داد، تعجب کردم، گفتم: "این ها چی؟" گفت: "یادته آن دفعه که آمدی گفتمی برو از جاهایی که ماشین ها را بازرسی می کنند گزارش تهیه کن." یادم افتاد بازرسی، خیلی تعجب کردم، واقعا هم از این بچه های میلیشیای سازمان شگفت زده می شود. بسیار منظم، چند ستون کشیده بود، و روی یک ستون تاریخ، یک ستون محل، یک ستون ساعت دقیق، یک ستون تعداد کمیته چپی ها و ... را نوشته بود.

گزارش بعدی را باز کردم، برای سمیرو پنجره گیری دو چرخه اش نوشته بود و با این محمل دم درم حدس سازی حدود ۱/۵ ساعت شده بود و از نحوه ی کار بازرسی کمیته چپی ها گزارش تهیه کرده بود. وقتی این ها را دیدم، واقعا عدا را شکر کردم که سازمان چه هوادارانی دارد. آنهایی هم که ارتباط ندارند، به همین میزان فعالند. می خواستم در صورتی که اشکال نداشته باشد یک صامت و محور کار بدو بدهیم تا گزارش روزانه برایمان تهیه کند. خواهرم هم سمیات است می توانم به او بگویم که توی خانه نیز جاسازی درست کند، خطای خیلی رحمت کشیده بود شام عصر رفته بود دنبال تهیه گزارش. تشویقش کردم و بهش قول دادم دفعه ای بعد اگر خواستم نوارهای جدید برودهای سازمان را برایش ببرم.

گزارش هفتم خردادماه ۶۱

خانه را ۲ ماه بود اجاره کرده بودیم. جنوب شرقی تهران قرار داشت، طبقه دوم را اجاره گرفته بودیم، ضمناً کارت سجد نیز داشتیم، یک خانه روبروی ما بود که یک راننده ی تاکسی با زن و سدا بچه اش توی آن می نشستند. خود راننده صبح زود می رفت سرکار، شب می آمد، ۲۰ سال بود که تاکسی داشت و توی محل شناخته شده بود، با خانمش دوست شده بودم. چون عصرها که من "عطا" را می بردم بیرون خانه، او هم می آمد دم در می نشست، (M) گفته بود که هر روز نیم ساعت تا یک ساعت دم در کوچه بنشین، هم دیده باشی بده و هم این که با همسایه ها صحبت کن. یک روز وقتی رفته بودم دم خانه، یک ماشین با یک راننده را دیدم که بقیه در صفحه ی ۲۱

گزارش چهارم آبان ماه ۶۱

صبحها ساعت ۸/۵ باید به مدرسه جهت تدریس می رفتم. چندتا از دانش آموزن مرا در تظاهرات مسلحانه گرفته بودند، حدس می زدم که ممکنست به سراغم بیایند، ولی نه به این زودی، یک روز صبح که ساعت هشت و ربع می خواستم وارد مدرسه شوم، یکی از همکارانم که هوادار سازمان و آدم مردمی و دوست داشتنی بود هراسان دم دکان خرازی جلو مدرسه به

حماسه مجاهد خلق

لحظه‌های انقلاب

خورشید را بگو،
در ماه‌های خون سحر جوش می‌زند.

مقدمه: نزدیک به یک سال و نیم از نبرد رودررو و قهرآمیز خلق و در صفوف مقدم آن، فرزندان مجاهدش با سیاه‌ترین و ضدبشری‌ترین حکومت تاریخ ایران می‌گذرد. رژیم ضدبشری که در رأس هرم پوسیده‌ی قدرتش، خمینی دجال هر روز و هر ساعت مرزهای ناشناخته‌ی از سفاکی و رذالت را کشف می‌کند و درمی‌نوردد. ساید سوان گفت ابعاد، گستردگی، شدت و حدت سرد با این هیولای برحاسده از ظلمات ازبجاج، سنانگر است که برخورد با این همه سادکاری و فساد سوان چند نسل را طلب می‌کرد، اما به علت ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی و سبب و قرائن‌های خاص تاریخ ایران، به ناچار بایست بهای این نبرد را یک نسل و در صفوف نخست آن نسل مجاهد خلق بپردازد، نسلی که هنوز باز نیامده از میدان نبرد با شاه سرسپرده به میدان‌های نبرد با حلف راسین وی خمینی روانه شد، و در همین حاست که جراتی سب و حدت، این نبرد خویش، عظیم و سرنوشت ساز فهمیده می‌شود. مبارزه‌ای که از یک سو خمینی به عنوان وارث تمامی مرتجعین تاریخ، حجم شکست‌انگیز جنایات خود را به نمایش گذارده و از سوی دیگر حماسه‌ها، ایثارها و فخرمآنی‌های نسل مجاهد خلق در دفاع از خلق و آرمان‌های انقلاب بر فراز ایران زمین و در مصاف با این دجال خون‌آشام گسترده است بدانسان که چشم جهانی را از درخشش مبارزات فخرمآنانه و فداکاری‌های شکوهمند خویش خیره کرده و بی‌شک بایست منتظر بود تا در آینده‌ای نه چندان دور خلق و تاریخ آن را به قضاوت نسیند. در رابطه با این مبارزه‌ی سهمگین و شورانگیز و گذشته از دستاوردهای عمیق و درخشان سیاسی، نظامی و اجتماعی و افشای چهره‌ی واقعی خمینی و جنایات وی در سطح ایران و جهان و ضربات سهمگینی که به وسیله‌ی مجاهدین بر بنیان حاکمیت ضدبشری‌اش وارد آمده، اینک اذهان تمامی زنان و مردان مجاهد خلق و همه‌ی کسانی که

به نحوی تن و جان و نیروی خویش را به انقلاب سپرده‌اند، لبریز از خاطرات، خاطراتی بس سوزانگیز و بلخ و سیرین، (و مشکل است که کلمات ماریاسی تلخ و سیرین سواند سنانگر این خاطرات باشد) خاطراتی که هر گوشه‌ی آن گسره‌ی بهناور و مواجی از فداکاری‌ها، حماسه‌ها، ایثارها و فخرمآنی‌ها را به نمایش می‌گذارد، خاطراتی که تصویر زنده و جاندار دردها و رنج‌های خلق، خود را در پس تلوزه‌های خویش در اذهان هر یک از سیرزبان و گوهمردان مجاهد، آشکار می‌سازد و می‌توان گفت اینک، نه در کیفیت بلکه در کمیت نیز حتی دهن یک نوجوان مجاهد بسی لبریزتر از دهن سالخورده‌گانی است که عبری بر فراز و سبب راست سر نیامده‌اند، خاطراتی که مستمل بر زنجیره‌ی یکساحت، بی‌ریگ و کسل‌کننده‌ی زندگی آرام و بی‌هدف نیست و از حوادث رست و زیبای روزمره تشکیل نمی‌شود، بلکه خاطراتی که هر یک از آن‌ها می‌توانست و می‌تواند در شرایط عادی و در ضمیر فردی عادی آن جنان طوفانی از ایثارات بیاکند که وی را از پای سبکند، واقعیتی که در گذشته‌ای نه چندان دور بر اساس رویدادهایی سبب به آن، داستان‌ها، فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها و شعرهایی خلق می‌شد که به کار تعبیه‌ی فکری-سیاسی و اجتماعی درست یا نادرست یک یا چند نسل می‌آمد. (بر اساس این که از چه دیدگاهی به آن برخورد شود) هر چند که در این ابعاد و در این عمق هرگز این حوادث تا به حال بوجود نیامده است. و به راستی بی‌تأیید تا از دروازه‌ی این خاطرات گذشته و بانه این دنیای شکست‌انگیز نهم و لحظه‌لحظه‌ی آن را به تماشا بنشینیم، لحظاتی که از یک سو در رابطه با جنایات خمینی، گویا تمامی کابوس‌ها حاصه‌ی واقعیت پوشیده‌اند و از سوئی در رابطه با فرزندان خلق کوئی حماسه‌ها بر فراز اساطیر و درافق‌هایی بس شکوهمندتر بال و پر گشوده‌اند. بی‌تأیید لحظه‌ای پایه این دنیا نهم و در ضمیر آن پدر سالخورده فروریوم، پدری رنج‌دیده که پس از ساعت‌ها

سروکل‌زدن با سگان حیره‌خوار خمینی بیکرهای نیرباران شده‌ی دختر و داماد مجاهدش (مجاهدین شهید بنول اسدی و اسلام قلعم-سری) را از زیر زمین لبریز از اجساد زندان رست نحویل گرفته و اینک در عقب وانت باری که در قلب جنگل در دل سیاه شب به پیش می‌رود، در کنار اجساد آنان نسته و باطلی لبریز از درد می‌رود تا آن‌ها را در گوشه‌ی دور دستنی از جنگل، دور از دسترس اوپاس خمینی به خاک سپارد. بی‌تأیید از جسمان گساده از حیرت مادری بیمار و سالخورده، آخرب سسجات بیکر رسیدن فرزند نوجوان مجاهدش را بر فراز دار بنگریم و بی‌تأییدسیم به لحظه‌ای که مادر سالخورده می‌فهمد (... آه...) این آخرین صربان قلب او بود و دیگر (...). در هنگامی که مردم ستم‌دیده‌ی شهید در زیر برقی بفتک‌های پاسداران خودخوار و صد خلق بعض خود را در کلو فرو می‌خورند و رجاله‌کان حزب‌السلطان و دختران برید و مستی نمین حیره‌خوار کردا کرد دار به رقص و باکویی مشغولند. بی‌تأیید به رسی نوجوان و روستائی بی‌تأییدسیم که نیمه‌سب سکنجده‌گران پاسدار، همسرش را با ضرب سر سبزه از خانه بیرون کسیده‌اند و صحکاه جسد او را با جفره‌ای در اسجوان حمحنه‌اش که از کوبیدن مسج در مغزش بوجود آمده به او نحویل داده‌اند (معلم روسای ده‌گر) و بی‌تأیید حالت مادری را سحسم کنیم که جسد له شده و مورد تجاوز فرار گرفته‌ی دختر نوجوانش را از کرمان خمینی نحویل گرفته و اینک از زبان منتظری جانی می‌شود (به علت آن که نیرباران دوسرگان مکروهست وی را در شب آخر حیات به عقد یکی از پاسداران در آورده‌اند). و بنابه این شعر کهن پارسی می‌توان گفت:

سراسر سرزمین ما سبکی نیست
کز خون دل دیده‌ی بر آن رنگی نیست
در هیچ دیار و هیچ فرسنگی نیست
سنگی که بر آن نشسته دل‌تنگی نیست
با این خاطرات چه باید کرد؟
در امواج خروشان و سرکش این دریای توفانی چگونه بایست به پیش رفت و به ساحل نجات رسید؛ امواجی که به هر حال لحظه‌ای هم ذهن را آسوده نمی‌نهد. آیا باید آن‌ها را به فراموشی سپرد؟! به حال خود

رها کرد ناذهن ما را عرصه‌ی ناخت و تاز بی اختیار خویش قرار دهند؟! برای رهائی!! در امواج خروشان و لحه‌های آن جوان غربتی، گاه فرورفت و گاه بیرون آمد؛ امواجی توفنده و بی‌رحم و نیرومند که در شرایط بسیار حساس امروز، که باید با تمامی نیرو و با هوشماری کامل و حرکتی فزاینده به نبرد ادامه داد، می‌تواند در فعالیت‌های ما وقفه ایجاد کند و حتی گاه به صورت مانع و سدی در برابر ما قد برافزارد، و یا نه؟ یا برخوردی انقلابی و مجاهدگونه و نهایتاً ایدئولوژیک و ملهم از نحوه‌ی برخورد‌های پیامبران و امامان و انقلابیون بزرگ تاریخ با آن روبرو شد و تک‌تک آن‌ها را در خدمت تقویت روحیه‌ها، اعمالی نفس و تشدید مبارزه‌ی بی‌امان بر علیه دشمنان خدا و خلق به کار گرفت و پیام مجاهد شهید احمد رضائی را به یاد آورد که "صمیر یک انقلابی در دریائی از ظلمات چون اختری فروزان می‌درخشد"، و خروس سردار کبیر خلق موسی را به یاد آورد و به گوش جان شنید که در آخرین پیام ضبط شده‌ی خود در پایان به همه‌ی مجاهدین و انقلابیون پیام داد: "... شهیدان راه‌گرز... هرگز فراموش نکند" این سخنان از زبان احمد رضائی مجاهد کبیری که در اوج قدرت حکومت سرسپرده‌ی شاه و اوج ضربات ساواک به سروهای انقلابی، فضای لبریز از اختناق را شکست و از زبان موسی و در قاموس موسی این گرد بی‌ترس و بیم و قهرمان شکست ناپذیر و بی‌مرگ میدان‌های نبرد با شاه سرسپرده و خلف راستین وی خمینی صدبشر، مفهومی بس عمیق و ویژه دارد. این فراموش نکردن‌ها، اگر چه برای کلبه‌ی وازدگان، سرخوردگان، در نیمه‌راه ماندگان، در خود شکستگان و در نهایت برای آن کسانی که به انقلاب و خدا و خلق نمی‌اندیشند جز یاس و انفعال نمر نمی‌دهد و آن‌ها را به سکوت و سرخوردگی می‌کشد، اذهانی که بنا بر این گفته‌ی نعر بسیار کهن (جز از گاه حامله نمی‌شوند و جز حس نمی‌زایند)، اما در رابطه با عناصر رزمنده و انقلابی، برای مجاهد خلق، برای آن کسانی که تاریخی می‌اندیشند و

تاریخی می‌نگرند و همگام و شانه به شانه‌ی تاریخ توفنده و پرستاب به سوی آینده‌ی درخشان بشریت به سوی فردائی آزاد و رها و به سوی جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی گام برمی‌دارند، چیزی جز این است. این خاطرات و فراموش نکردن‌ها میراث خونین و بسیار گرانبه‌ای است که از آن ارنقاء آرمان و اندیشه و نشووری و عمل زاده می‌شود، ما را رشد می‌دهد، به حرکت ما سبب، به اندیشه‌ی ما روسی و به دستان ما نیرو می‌بخشد. در زیر بسماران بی‌امان این حوادث و خاطرات، تنها و تنها اذهان ضعیف و غیرانقلابی تسلیم می‌شوند ولی در اندیشه‌ی مجاهد خلق هر یک از این خاطرات هیمنه‌ای است فروزان که در برتو آن و در گرمای حیات بخش آن انرژی‌ای فزاینده کسب می‌کند، حقایق را به نظاره می‌ایستد و بر سرور به مبارزه ادامه می‌دهد. ذهن عنصر انقلابی هرگز در برابر فروریختن آوار مپیت و غبارانگیز دنیای کهن و بی‌آمد-های به ناچار آن یعنی سهادت‌ها، قربانی‌ها، شکنجه‌ها، نیرباران‌ها، تجاوزها و بی‌شرمی‌ها آسفته نمی‌شود، بلکه وی در کنار و در لایلای این فروریختن‌ها به این مساله توجه دارد که همراه با این عرش هول‌انگیز فریاد زایس دنیای نوبس که به لاجرم با درد و رنج و اسک و خون هم‌راه است و به گوش می‌رسد و باید به این فریاد پاسخ گفت، آن را رسا کرد، مشخص کرد، از اسهام در آورد، به گوش همگان رسانید و در برابر چشم همه به تماشا گذارد. انقلابیون فداکار این سرزمین هرگز فراموش نمی‌کنند که این شدت و حدت و فشارها و این همه خون‌ها و بعضی‌های گره‌خورده و اشک‌های فروریخته، بهای رسیدن به معاد و میقات و تاریخی آرزوی دیرپا و دیرمان و زنده و جاودانه‌ی نسل‌های موالی ستم‌دیدگان و محرومین این سرزمین و در تحلیل نهائی بخشی از به تحقق رسیدن آرمان‌های تمامی خلق‌های تحت ستم از قرن‌های دور تا به امروز است. ما دقیقاً توجه داریم که بنابر مضمون این گفته‌ی پیشوای انقلابی خویش علی علیه‌السلام، رسیدن به ساحل نجات و پیروزی و وصول به دنیائی

خورشید را بگو،

در ماهمارة خون سحر جوش می زند

عاری از استنمار و استناد و اربحاع جز فرورفتن در حیرات‌های مرک، امکان پذیر نیست. خاطرات ما زاده‌ی خلق و مرآت خلق است و از تک تک آن‌ها نیز جوان دانه‌دانی‌ی فسک‌های سلاح خویش چون اهرمی برای مسرد مقاصد انقلاب و خلق استفاده خواهیم کرد. خاطرات ما سکوی حسرتی است که از آن برای پرواز به اقیانوس روس انقلاب و مبارزه با بی‌خوابی و آسفتی را هرگز زهری آن نخواهد بود که نه‌حرم اندیشه‌مان بای نهد. در خاطرات کسب کرده و خویشی که در صبر هر مجاهد می‌گذرد، در کنار حانات عظیم حسنی آنچه که به ما نیرو می‌دهد، درک عظمت اسان و توان پایان - نابدیر خلق است. عظمت آن بدر بالخورده‌ای است که وقتی صحکاهان درخاند را می‌کناید با هسایوی رحالده‌های حزب - السیطانی روبرو می‌شود که جسد فرزند او را از کور بیرون آورده و در جلوی خانه افکیده‌اند، می‌گوید: "بدبخت‌ها! هرکار می‌خواهید بکنید من فرزند می‌کنم که در راه آزادی هدیه کرده‌ام هرگز نخواهم بدرف" و آنگاه به دنبال کار خود می‌رود. عظمت آن مادر فریوت و بیمارست که وقتی سن از سپادت فرزند مجاهدین از وضعیت قلب بیمارس سوال می‌شود، می‌خندد و می‌گوید: "حوسم و فعلا اجازه نخواهم داد که این قلب از حرکت باز ایستد، هنوز جلی کارها دارم". عظمت آن جرک رزمنده‌ی مجاهدست که در هنگام اعدام در پای جوبدی دار با لکده‌ها ن باسدار حسنی را درهم می‌کوبد و با فریاد مرک بر حسنی درود بر مجاهدین صندلی زیرپایش را خود به کوبه‌ای برتاب می‌کند و بر فراز دار بدهنزار درمی‌آید، عظمت کوهر ادب‌آوار، متحد نیکو و هزاران جرک پهرمان مجاهد خلق است که با انفجار شحنگان مزدور حسنی، تدرب خلق را فارغ از باودسراتی قارقارک‌ها، عیان کردند. بر اساس همین پهرمانی‌های اساطیری است که ما ساعد هسینم که‌ننها فلز رنگ خورده و غش‌دار ست عصمران در کوره‌ی انقلاب دوب می‌شود، پولاد اراده‌ی خلق در این آتش آبدیده‌تر خواهد شد و چون سبازی از حسونت و حنجر در کله‌ی حاکمیت صدسیری حسنی خواهد سکت.

تاریخ مبارزات خلق‌ها سدهای بی‌شماری را در هم شکسته، اسخوان تزارها، باتسناها، محمدرضا شاه‌ها را در زیر کام‌های خود خرد کرده و بر خمینی حلاله نیز همین خواهد رفت، ظرفیت عظیم اسان و تدرب بی‌پایان وی انکارناپذیر است و به قول گورکی واژه‌ی اسان خود منضم سکوه و عظمت است. خاطراتی که از این پس این بخش از نشریه انتشار خواهد یافت، واقعیتی است از جواهران و برادران مجاهدان، بدران و مادران سالخورده و حتی کودکان خردسالی که در ساهرس فصل تاریخ ایران مسعل نبرد را برافروختند، بسیاری در سکرهای نبرد به یاسداری از سرف خلق ایساده‌اند و بسیاری به شهادت رسیده‌اند، سپادی با کدار آگاهانه از کوره‌ی کدازان انقلاب و درجهت منافع خلق، شهادتی که با رسیدن بدان نشان دادند شایستگی باقی ماندن و زیستن را در مداری برتر دارند. یادآوری خاطرات آنان جز به منظور کسب اسری و انکبره و اخذ نقاط قوت و برکردن جای خالی آن‌ها با ارتقا فردی و جمعی خودمان نیست، نالی یادآوری‌ها ما آنان را در وجود خویش زنده می‌کنیم؛ آنان زنده می‌شوند و در وجود تک‌تک ما به حساب خود ادامه می‌دهند، ما به خاطر آنان هرگز اجازه نخواهیم داد نکرانی در وجود ما مایه بندد، نباید فراموش کنیم که ارزش حقیقی تک‌تک جواهران و برادران مجاهد ما و تمامی انقلابیون تاریخ دقیقاً در رابطه با حسین زیستن و جنین مبارزات و شهادت‌ها در راه خدا و خلق است، تنها در کدار از کوره‌ی چنین حوادث و رنج‌ها و شهادت‌ها و تن و جان سپردن به این سبب و فرازها و فداکاری‌ها است که ایک مجاهد خلق در قلب خلق و تاریخ قرار گرفته است و تاریخ امروز و آینده در ضریان قلب طینده‌ی خویش بی‌وقفه نام آن‌ها و آرمان‌های آن‌ها را تکرار می‌کند و به گوش همگان می‌رساند تا در برتنو این خون‌های پاک به راه بشتابند و از هرچه ظلم و تباهی است رهایی یابند و به راستی اگر جز این بودند و اگر جز این باشیم، چه چیزی از ما باقی می‌ماند؟ هویت ما چه خواهد بود؟ و در کجای تاریخ قرار خواهیم گرفت؟ در موضع توده‌ی معض توده‌های خیانتکار؟؟ در

خیل واخورده و افسارگسیختگی نادمین پیکارگر؟! در عمق خیانت اکثریتی‌های خودفروخته و... یادرمدار بی‌سرانجام و هیچ و یوج روزمرگی‌های عبث و نکراری که ایدئولوژی درخسان اسلام انقلابی با طاعتی‌گرنده آن را نفی می‌کند. "و ما خلقنا السماء و الارض وما بینهما لاعین... بل نقذف الحق بالباطل فیدمغه..." (سافریدیم آسمان و زمین و آنچه در بین آن‌هاست بی‌پوده و بوج،... بل هدف آنست تا، حق را به جان باطل درافکنیم تا آن را درهم بکوبد.) آری، فراموش نکنیم و این خاطرات را صدبار و هزاربار به یادآوریم، خاطرات پهرمانان مجاهد و روح‌های یولادس و دلبری را که در سباهترین دوره‌ی احتناق و سکوت تاریخ ایران بر فراز توفان، درفش خون خویش را برافراشتند و در اوج سرف، به خلق، به تاریخ، و به خدا و به آینده‌ی روس خلق پیوستند و اینک آساند کدنگران مابند و شاهدان ما. به آنان بسیدشیم و در خاطرات آنان به صدای کام‌های استوار تاریخ گوش فرادهیم که بی‌وقفه به سوی فردای آزادی ره می‌سیرد. به خروش تمامی سیرزبان و کوهمردان مجاهد از حنیف نراد تا موسی و از فاطمه امینی تا اسرف و فاطمه مصباح گوش فرادهیم که از فراز تاریخ ما را پیام می‌دهند و لبریز از شور و ترور و عظمت می‌کنند. به سیلاب خون هزاران شهید مجاهد بیانیدشیم و سناق خود را با آرمان‌ها و آرزوهای آنان تازه کنیم. به چشم و کین عظیم خلق بیانیدشیم، بر ساحل رود خروشان رنج‌های آنان زانو زیم هر آنچه اندوه و سستی است به امواج خروشان آن بسیاریم تا آن را در خود فروکشند و آنگاه خویشتن را از این رود خروشان سیراب کنیم و بر خیزیم و به راه بشتابیم و با نیروی صدچندان در هر کجا به میدان‌های نبرد و انقلاب بشتابیم و طومار رژیم ضد خلقی و سباه حسنی را درهم بکوبیم و سرانجام و بی‌تردید درفش فتح و پیروزی خلق پهرمان ایران را در سیده‌دمان پیروزی برورانه‌های حکومت پوسیده‌ی خمینی و در طلیعه‌ی دنیائی نوین برافرازیم که: *الیس الصبح بقریب*

حماسه مجاهد خلق

لحظه‌های انقلاب

سپیده در شفق خون
ستاره در آفاق دود، شکوفه در گذر رود.
نه پشت بیشه و جنگل،
به خانه خاکی هر شهر،
جریک می‌گذرد.
بد لب چهل‌بختی،
بدرنگ قوس و قزح،
در آستانه اسحر.
(؟)

وبدینسان خود را
برای رهائی خلق فدا می‌کنیم

گزارشی از نبرد و شهادت قهرمانانه

یک مجاهد خلق

حسینی دیوانه وار و ولحام - گدیخته فریاد می‌زند، مجاهدین تمام سده‌اند و مردم! ساواک ۳۶ میلیونی، آن‌ها را سناستی می‌کند و سحول می‌دهند، ولی مجاهد بر فراز اسطوره‌ها، در نارو بود تاریخ ایران، در قلب توده‌های خلق و در ضمیر تک تک هم‌میهنان آزاده‌ی ما می‌گذرد و داسان خویش را می‌راند، و به راستی چه کسی است که این روزها صحنه‌ای از دل‌آوری‌های مجاهد خلق را در راه آزادی مردم و سپس خویش از جنگال حسنی، ندیده و نا سیده باشد؟ کدام محله‌ای را می‌توان سراغ گرفت که جسد تن ما حداقل یک تن از دلیرترین و پاک‌ترین جوانان در صقوف مجاهدین به نبرد مسعل یاسند و یا در این راه به شهادت برسیده باشد؟ و راستی اندکی، فقط اندکی به اطراف خود بنگرید و حقایق را بروشنی خورشید ببینید. این کسرتدکی ابعاد مقاومت و مبارزه‌ی مجاهدین نه سپاهجوی و رسوائی سخنان پیرکفزار جماران را ثابت می‌کند، بلکه حقیقی دیگر را نیز گواهی می‌دهد. حقیقی را، که ضامن آزادی و رهایی آینده‌ی میهن ما نیز هست و آن حقیقت در سادترین کلام این است: مردم ایران حامیان راستین و فرزندان دلیر خود را دیگر با چشم خود، آری با چشم خود، دیده و شناخته‌اند و از این پس فریب هیچ دجالی را نخواهند خورد. گزارشی را که در زیر می - خوانید، شرح نبرد قهرمانانه‌ی مجاهد خلق الف-ن (۱) است که در فروردین ماه ۶۱ طی یک

درگیری قهرمانانه با مزدوران حسنی در حیم به شهادت رسید این گزارش از مجموع دیده‌های دیگر جواهران و برادران مجاهد و هم‌بایگانی او قبل از شهادتش و هم‌حسین مساهدات عینی و هم‌وطنان مبارری که در لحظات شهادت و بعد از آن ناظر این جریان بوده‌اند تنظیم شده است. * * * خدای سلک بی‌وقفه به کوی می‌رسد و هر چند لحظه نیکار کلوله‌ها صفرزبان سیمسای را خرد می‌گردند و به درود یوار می‌سیند، از باروی الف سیدیدا خون می‌آمد ولی لحظه‌ای از حرکت باز نمی‌ایستاد و با تحرکی زیاد و روحیه‌ای اسوار به سلک سبب باسداران و کمیده‌ی‌های سردوری، که بی‌رحمانه خانه را بر آس سلاح‌های خود گرفته بودند، مسعل بود. طبق طرحی که از قبل تعیین شده بود، قرار بود که تمامی بچه‌ها در پناه آس سلاح الف خانه را بخلیه کنند و از طریق خانه‌ها و کوجه‌های اطراف، خود را از منطقه‌ی دزگری دور کرده و به پایگاه‌های امن برسانند. و در پایان من دحجر کوچک الف را در حمام خانه بگذارم و خودم از خانه خارج شوم و الف نیز آخرین نفری باشد که خانه را ترک می‌کند. طرح تقریباً نا آخرین قسمت آن با موفقیت و در پناه ار جان گذشتگی و آتش بی‌وقفه‌ی سلاح الف انجام شده بود و بقیه در صفحه‌ی ۱۹

یازمی: (۱) - به دلایل امنیتی از ذکر نام این رزمنده‌ی مجاهد خودداری می‌کنیم.

عقب نشینی و خروج از حلقه محاصره دشمن

در هنگام حمله و هجوم به پایگاه عناصر رزمنده مجاهد خلق

اکنون مدتی از آغاز مرحله دوم مبارزه انقلابی مسلحانه بر علیه رژیم خمینی ضد بشر می گذرد و هر روز در گوشه و کنار وطنمان تنی چند از پاسداران ظلم و اختناق و عوامل سرکوب بدست فرزندان مجاهد خلق مجازات می شوند. فاز نوین مبارزه که با گسترش و افزایش عملیات همراه بود، ارتجاع را مجبور ساخت که برای هر یک روز بیشتر حکومت کردن و تحمیل خود بر خلق محروم و ستمکشیده مان بپای سنگین تری بپردازد. پرداخت این بپا نه فقط در هنگام عملیات فیر آمیز رزمندگان مجاهد بر علیه آنها، بلکه حتی به هنگام حمله عناصر مزدور دشمن به پایگاهها و منازل سروه های مقاومت نیز، از او گرفته می شد. حملات دشمن به پایگاههای مبارحلاف گذشته همراه با دریافت ضربات و دادن تلفات بسیاری بوده و اسن خود بوضوح کوبای صحت و سسرتت حظ جدید در صحنه سرد با خستی صفتان صدسراست.

در سپهریورماه گذشته دو پایگاه متعلق به مجاهدین در بهران مورد حمله تعداد زیادی از مزدوران کسسه و دادستانی فرار می گردید. در هر پایگاه یک رزمنده مجاهد به شهادت رسیده و یک رزمنده دیگر پس از به هلاکت رساندن حذس بقرا از پاسداران موفق به عقب نشینی و خروج از حلقه محاصره می گردد، و خود را سالم به پایگاه دیگری می رساند.

دبلا گزارش عقب نشینی این دوین از رزمندگان مجاهد خلق را از زبان خود آنان نقل می کنیم و سپس به بررسی برخی از ابعاد و بجارب آن می پردازیم (ضمنا" به دلیل مسائل امنیتی از ذکر تاریخ و آدرس دقیق پایگاه های فوق خودداری شده است.)

گزارش درگیری پایگاه اول

" ساعت ۸ شب بود. در حالی که من و برادر دیگری مشغول کارهای خود بودیم، مورد تهاجم پاسداران حانی و آدمکش قرار گرفتیم. رگبار بلاانقطاع از هرسویر پایگاهمان می بارید. ما که در لحظات نخستین این حمله، بقدری متعجب شده بودیم، پس از چند ثانیه سریعاً " سنگر گرفتیم و من بلادرنگ سلاح کمریم را کشیده و سهنیر به بیرون پایگاه شلیک کردم. برای چند لحظه صدای تیراندازی دشمن قطع شد و همین لحظات فرصتی برای

همین حال گشت دشمن از جلوی من عبور کرد؛ من یک تاکی صادره کردم و راننده با خوشحالی از اینکه توانسته کاری برای مجاهدین انجام دهد مرا به موقعی که می خواستم رساند.

گزارش درگیری پایگاه دوم

" ساعت حدود ده ونیم شب بود که از طریق دیده بانان متوجه موارد مشکوکی در اطراف پایگاه شدم. برای تکمیل بیشتر خواستم به بیرون پایگاه بروم ولی به محض بازکردن درب متوجه شدم که مزدوری جلوی آن ایستاده و با مشاهده من وحشت زده و دست پاچه، فرمان است داد. من بلافاصله درب را بسته و به داخل دویدم و پس از برداشتن مسلسل، به برادر دیگر فرمان آماده باش و خروج سریع از راه فرار را دادم. در همین لحظه از همه طرف به پایگاه شلیک شد و تمام سینه های پایگاه جرد شدند. ما سریعاً بست دیوارها سنگر گرفتیم. من می دانستم که ماندن در پایگاه صحیح نیست زیرا با سلاح سنگین پایگاه را خواهند کوبید، به همین دلیل تصمیم گرفتیم که از طریق پشت بام پایگاه را ترک کنیم، هر دو که کار را تمام شده می دیدیم خود را آماده شهادت نموده و با حدای خود عهد بستیم که با آخرین فشک خود می جنگیم و سپس با بدبیرس شهادت انقلابی به دیدار فرماندهی کبیرمان موسی و دیگر شهیدای والامقام مجاهد خلق می شناسیم. با عزمی جزم به سمت پشت بام حرکت کردیم. مزدوران که با مقاومت سرسختانه ما روبرو شده بودند علاوه بر رگبار بیوقفه ۸ عدد نارنجک جنگی سز به داخل پایگاه برتاب کردند، برادر مجاهد که پشت دیواری سنگر گرفته بود و آتش می کرد مورب اصابت ترکش های یک نارنجک فرار گرفت و بهرمانانه به شهادت رسید، من نیز، که دیگر چیزی به اتمام فشنگ های مسلسل باقی نمانده بود، به پشت بام رسیدم و متوجه شدم که تمام پشت بام های اطراف پایگاه در اختیار پاسداران جنایتکار قرار دارد ولی همه ی آنها از فرط وحشی که از آتش مجاهد خلق داشتند، جرات بردک شدن به پایگاه را

حیاط از مزدوران پاک شد، در حالی که ضامن نارنجک دیگر را هم کشیده بودم و آنرا در دست داشتم از طریق حیاط به ساختمان بعدی رسیده و به پشت بام رفتم. در این فاصله بین من و برادر دیگر فاصله افتاد، خواستم برگردم، اما امکان بازگشت نبود و من دیگر اورا هیچوقت ندیدم. به حیاط ساختمان بعدی پردم؛ یک بیرمرد و چند زن داخل حیاط نشسته بودند؛ از صورتم خون می آمد و یک سیرهم به پهلوم حورده بود، خود را به اهالی خانه معرفی کردم. جوانی بلند شد و گفت استحا حای تو اسن است اگر می خواهی همان و هر موقع خواستی برو. خانمی یارحدهای آورد. پس صورتم را بشویدم، پسر سرد را برای جک کردن وضعیت بیرون ساختمان، فرستادم. او بازگشت و گفت: "باصد ستر باینتر جلوی ماشین ها را می گیرند، بدس تربس حاسن کردم که حلقه محاصره سکنه شده و از بهلکه گریخته ام. پس از نسرک و فدردای از کتک های آن خانه سلاح را در غلاف گذاشتم و با نارنجک که صابن نداست و هنوز در دسم بود، با استفاده از تاریکی ست از میان پاسداران ظلمت عبور کردم و پس از عبور از آنها ماشین را صادره کرده و از منطقه خارج شدم. ساعت از ۹ گذشته بود و واحدهای مستقر دشمن هر بخرکی را در سطح شهر زیر نظر داشتند. اسدا به یک خانه رفته و آنها ضمن استقبال گرم برایم لباس آوردند و سرووضع را مرتب نمودند سپس به سمت پایگاه زایاس حرکت کردم. در مسیر به یک تور ماشین گردی برخورد کردم که در آن یک تک افراد را بازرسی بدی می کردند، از ماشین پیاده شده و از لابلای ماشین ها سریع فرار کردم. پس از گرفتن فاصله تازه مزدوران متوجه شدند و شروع به تیراندازی هوایی نمودند، بلادرنگ ماشین را صادره کرده و به مسیر ادامه دادم.

موضعگیری و امکان فکر کردن را به من داد، بلادرنگ هر دو از طریق راهرو به پشت بام رفتم. مزدوران هر لحظه حلقه محاصره را تنگ تر می کردند؛ و از طریق تسنگ های من محدود بود و برای شلیک هر یک از آنها، باید جای مناسب می یافتیم؛ به این ترتیب هر بار که یکی از گروه های ۱۰ نفری دشمن قصد بیسروی از چهارراه نزدیک پایگاه را داشتند به سمت آنها شلیک می کردم. با شلیک یک ستر همدی آنها زبوانه قرار می گرفتند و در فاصلدای که می خواستند دوباره خود را جمع و جور کرده و دست به بیسروی بزنند، تا کمی نگر موضع خود را تعیر می دادم. در یک لحظه متوجه شدم که تعدادی از مزدوران از طریق خانه ی شمساه به روی دیوار شرقی حیاط ما آمده اند. البته نقطه ی قوت موضع ما این بود که در تاریکی بودیم و آنها را نمی دیدند ولی وضعیت خیلی دشوارتر شده بود. من مرتب آتش می کردم و آن برادر هم سلاحها را فستک گذاری می نمود. تسنگ هایمان هنوز تمام شده بود، خواستم فرصت را بجوم که بیاد مجاهد شهید "مسعود حریری" افتادم که در اولین روز حرکت نظامی، وقتی فرصت ها را بین ما تقسیم می کرد، گفت: "بچه ها! ترس یعنی آخرس سلاح مجاهد خلق میاد بی مورد استفاده کنید." همچس بیاد آبدای از قرآن که می گوید: "سمازا آزمایش می کنیم...". بسارت ده صابرس را وقتی که به آنها مصیبتی می رسد می گویند ما از خدا هسسیم و به سوس باز می گردیم." همدی اینها در یک لحظه از ذهنم گذشت و بیروی جدیدی در من بوجود آورد. موضع مزدورانی را که بر روی پشت بامها کمس کرده بودند ارزیابی کردم؛ درکناره ی پشت بام تمام، یک ستر گرفته و مزدوری که روی دیوار ایستاده بود زدم، او از پشت به داخل کوچد پرتاب شد. سریع به ضلع دیگر رفتم و یک ستر به سمت مزدور دیگری که بر روی آن ضلع مستقر بود شلیک کردم او که بی هدف رگبار می زد، به داخل حیاط افتاد. بلافاصله صابن یکی از نارنجک هایم را کشیده و به داخل حیاط پرتاب کردم.

نداشتند و از دور نامنظم و بی هدف آتش می کردند. من می بایست از حلقه محاصره بگذرم برای این کار در یک فرصت مناسب و با استفاده از تاریکی شب خود را به پشت یکی از پاسداران رساندم. در آن موقع، که دیگر فشنگ های مسلسل تمام شده بود، با یک تهاجم سریع، با سلاح کمری آن پاسدار کتف را به هلاکت رسانده و به مسیر خود ادامه دادم از چند خانه گذشتم، به نقطه ای که تعدادی از پاسداران تجمع کرده بودند رسیدم، آنها نیز متوجه من شدند و همگی باهم بسوی من آتش کردند. من که نمی بایستی فشنگ های خود را بی مورد مصرف می کردم با پرتاب یکی از نارنجک هایم به تجمع آنها ۳ الی ۴ تن از آنان را به هلاکت رسانده و تعداد دیگری را زخمی نمودم و بدین ترتیب راه فرار خود را هموار نمودم. و در حالیکه پنجم بر اثر اصابت ترکش های ریز نارنجک زخمی شده بود و می سوخت، خود را به یکی از خانه های مردم رسانده و با استقبال گرم آنها روبرو شدم. در این موقع حس کردم که از حلقه محاصره ی مزدوران خارج گشته و از جنگ آن جنایتکاران گریخته ام. به کمک اهالی فداکار آن خانه، زخم ها را باستمان کرده و لباس هایم را تعویض نمودم، و با اینکه دیگر فسنگی نداشتم اما متکی به عادی سازی مناسب آن خانه را ترک کرده و با مصادره ی یک ماشین به پایگاه زایاس رفتم.

بالندکی دقت در دو گزارش فوق درمی یابیم که:

رزم موفقیت رزمندگان ما در سکنس حلقه محاصره ی دشمن و خروج از منطقه درگیری و در یک کلام، "تحرک مستمر و آتش حساب شده ی آنان بوده است. وقتی که پایگاهمان، تاکنون مورد هجوم عناصر دشمن قرار می گیرد و رگبار گلوله از هر طرف باریدن آغاز می کند تسلط بخود، حفظ خونسردی، تمرکز و برهیز از حرکات خود بخودی بسیار مهم و تعیین کننده است به همین دلیل لازم است که از قبل آمادگی ذهنی کامل برای روبرو شدن با چنین شرایطی را درخود ایجاد کرده باشیم تا در صورت حمله ی احتمالی دشمن، بتوانیم سریعاً واکنش مناسب را از خود نشان بدهیم.

پس از حمله ی افراد داخل پایگاه باید سریعاً خود را به جای پناه مطمئنی رسانده تا از رگبارهای اولیه ی مزدوران درامان بمانند سپس با یک ارزیابی بقیه در صفحه ی ۱۳

تشکیل

مجلس "خبرگان" نیز مانع سقوط محتوم رژیم خمینی نخواهد شد

تحلیل شعار

"خدا یا، خدا یا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار!"
و انعکاس بی آیدگی رژیم خمینی در این شعار

همان گونه که می دانید رژیم خمینی در ماه های اخیر در جهت حل مسأله جانشینی برای شخص سنی، تلاش های خود را در زمینه تشکیل مجلس به اصطلاح خبرگان، افزایش داده و بالاخره نیز پس از حدس بار بدعوی انداختن و حتی تمدید مهلت بنام برای کاندیدها، مقدمه حینی های لازم برای برگزاری "انتخابات" مربوطه را فراهم نموده و گواهی که تعداد کل کاندیدها حتی از دوبرابر تعداد "خبرگان" مورد نیاز کم تر است، ظاهراً اسکال مهمی در برگزاری این "انتخابات" وجود ندارد!

اما علی رغم آماده شدن مقدمات کار، هنوز ابهامات و به اصطلاح کیویسج های مربوط به تعیین جانشین خمینی کاملاً حل نشده است. کماست به نواقص گوئی ها و حرف های دوپهلوی چندپهلوی مقامات درجده اول رژیم. اشاره کنیم که ضمن ناکندگی شان بر اهمیت و حساسیت و ضرورت تشکیل مجلس خبرگان در عین حال، خبرگان "منتخب" آینده را از حالا در "آب نمک" می خوابانند و وظیفه و کار اصلی و بسیار مهم "آنان" (انتخاب رهبر یا شورای رهبری رژیم) را ناآشنده ای نامعلوم در تعلق نگه میدارند و از این جانب تر اینکه هنوز مجلس خبرگان تشکیل نشده، احتمال متغی شدن موضوع کار آن را مطرح می کنند و بالاخره آن را در حد یک "نهاد احتیاطی" یائین می آورند. مثلاً رفسنجانی در تاریخ ۲۴ آذر ۶۱ در یک کنفرانس مطبوعاتی و رادیوتلوویزیونی که در رابطه با همین مجلس خبرگان تشکیل داده بود، در زمینه ضرورت و اهمیت تشکیل خبرگان گفت:

"اولاً ضرورت تشکیل خبرگان در اصول مختلف قانون اساسی آمده است و مربوط به رهبری می باشد. در نظام ما ولایت فقیه، محور نظام است و حاکمیت واقعی در عهده ولایت فقیه است و همه ی ارکانها مشروعیت حکومت خودشان را از رهبری می گیرند. مجلس خبرگان... حق و وظیفه تعیین رهبر را دارد و نیز تعیین محور حکومت و نظام و شما الان ببینید که امام چه نقشی در جامعه و انقلاب ما دارند. در صورتی که رهبری مثل امام نداشتیم و یا اکثریت روی فرد خاصی نظر نداشته باشند، خبرگان باید این محور را تعیین کنند و این مهم ترین کار است، اگر چه از نظر کمی خیلی کم است... اما یک کاری است که از لحاظ کیفی بسیار مهم است بنابراین به همین دلیل مجلس خبرگان اهمیت خاصی دارد و برای افراد آن هم صلاحیت های عمیقی را در نظر گرفته اند که شرایط مهمی است..."

اما در جای دیگری از همین مصاحبه، رفسنجانی می گوید: "مجلس خبرگان در ابتدا کاری ندارد و عملی انجام نمی دهد. تا رهبر حیات دارند و رهبری را به عهده دارند، مجلس خبرگان اصلاً در این جهت وظیفه ای ندارد. مجلس خبرگان الان یک نهاد احتیاطی است... در آینده از چند حال بیرون نیست. مطلوب ترین حالتش اینست که انشاء الله امام بمانند و این نسل و نسل آینده از رهبری ایشان استفاده نکنند... این مطلوب اصلی ما است، حالت دوم اگر خدای ناگردد روزی ایشان نباشند و باز مردم خودشان رهبر بعدی را تشخیص داده باشند، باز هم مجلس خبرگان کاری ندارد..."

همان گونه که می دانید رژیم خمینی در ماه های اخیر در جهت حل مسأله جانشینی برای شخص سنی، تلاش های خود را در زمینه تشکیل مجلس به اصطلاح خبرگان، افزایش داده و بالاخره نیز پس از حدس بار بدعوی انداختن و حتی تمدید مهلت بنام برای کاندیدها، مقدمه حینی های لازم برای برگزاری "انتخابات" مربوطه را فراهم نموده و گواهی که تعداد کل کاندیدها حتی از دوبرابر تعداد "خبرگان" مورد نیاز کم تر است، ظاهراً اسکال مهمی در برگزاری این "انتخابات" وجود ندارد!

اما علی رغم آماده شدن مقدمات کار، هنوز ابهامات و به اصطلاح کیویسج های مربوط به تعیین جانشین خمینی کاملاً حل نشده است. کماست به نواقص گوئی ها و حرف های دوپهلوی چندپهلوی مقامات درجده اول رژیم. اشاره کنیم که ضمن ناکندگی شان بر اهمیت و حساسیت و ضرورت تشکیل مجلس خبرگان در عین حال، خبرگان "منتخب" آینده را از حالا در "آب نمک" می خوابانند و وظیفه و کار اصلی و بسیار مهم "آنان" (انتخاب رهبر یا شورای رهبری رژیم) را ناآشنده ای نامعلوم در تعلق نگه میدارند و از این جانب تر اینکه هنوز مجلس خبرگان تشکیل نشده، احتمال متغی شدن موضوع کار آن را مطرح می کنند و بالاخره آن را در حد یک "نهاد احتیاطی" یائین می آورند. مثلاً رفسنجانی در تاریخ ۲۴ آذر ۶۱ در یک کنفرانس مطبوعاتی و رادیوتلوویزیونی که در رابطه با همین مجلس خبرگان تشکیل داده بود، در زمینه ضرورت و اهمیت تشکیل خبرگان گفت:

"اولاً ضرورت تشکیل خبرگان در اصول مختلف قانون اساسی آمده است و مربوط به رهبری می باشد. در نظام ما ولایت فقیه، محور نظام است و حاکمیت واقعی در عهده ولایت فقیه است و همه ی ارکانها مشروعیت حکومت خودشان را از رهبری می گیرند. مجلس خبرگان... حق و وظیفه تعیین رهبر را دارد و نیز تعیین محور حکومت و نظام و شما الان ببینید که امام چه نقشی در جامعه و انقلاب ما دارند. در صورتی که رهبری مثل امام نداشتیم و یا اکثریت روی فرد خاصی نظر نداشته باشند، خبرگان باید این محور را تعیین کنند و این مهم ترین کار است، اگر چه از نظر کمی خیلی کم است... اما یک کاری است که از لحاظ کیفی بسیار مهم است بنابراین به همین دلیل مجلس خبرگان اهمیت خاصی دارد و برای افراد آن هم صلاحیت های عمیقی را در نظر گرفته اند که شرایط مهمی است..."

اما در جای دیگری از همین مصاحبه، رفسنجانی می گوید: "مجلس خبرگان در ابتدا کاری ندارد و عملی انجام نمی دهد. تا رهبر حیات دارند و رهبری را به عهده دارند، مجلس خبرگان اصلاً در این جهت وظیفه ای ندارد. مجلس خبرگان الان یک نهاد احتیاطی است... در آینده از چند حال بیرون نیست. مطلوب ترین حالتش اینست که انشاء الله امام بمانند و این نسل و نسل آینده از رهبری ایشان استفاده نکنند... این مطلوب اصلی ما است، حالت دوم اگر خدای ناگردد روزی ایشان نباشند و باز مردم خودشان رهبر بعدی را تشخیص داده باشند، باز هم مجلس خبرگان کاری ندارد..."

ضرورت حل مسأله جانشین برای خمینی

به طور کلی در رژیم های دیکتاتوری مطلقه (و مشخصاً دیکتاتوری هائی که بر محور یک فرد استوار است) و به طور خاص در رژیم فرون وسطائی و ضد بسری موسوم به ولایت فقیه خمینی، هرگونه لرزل در مقام و موقعیت و حیات شخص حاکم، بدون شک تاثیر تعیین کننده ای بر وضعیت و موجودیت رژیم مربوطه دارد. در چنین رژیم هائی، کسی که زمام امور را در دست می گیرد، بنا به ماهیت ایدئولوژیک و طبقاتی خود و در گذر امکانات، سریعاً یا تدریجاً با استفاده از زمینه ها، عوامل، تضادها و اهرم های مختلف سیاسی، اجتماعی، نظامی، تاریخی، بین المللی و... سیستمی را در رابطه با خود و در خدمت خود شکل می دهد که بالذات وابسته به خودش نیز می باشد و نتجتاً تغییرات مربوط به او در وضعیت سیستم نیز منعکس می گردد.

لازم به توضیح نیست که چه سا همین دیکتاتور مطلق العنان، خودش کاملاً وابسته، دست - ساند و ساخته و پرداخته ی اربابان دیگری (و در دوران ما امبرالیزم) باشد اما در این صورت هم ناآجا که به وضعیت کل نظام دیکتاتوری فردی مربوط می شود، از این قاعده مستثنی نیست و از ابروست که این گونه رژیم ها تلاش می کنند که به هر ترتیب شده با حل مسأله جانشین برای دیکتاتور، آینده ی خود را به اصطلاح تضمین کنند. به عنوان مثال در این زمینه، رژیم شاه، نمونه ی بسیار گویائی است:

همان گونه که شاهد بودیم، رژیم شاه، علی رغم موقعیت ظاهراً بسیار مستحکم و پایدارش و به خصوص علی رغم قدرت سیستم سازی اش در گذر یک نظام بورژوازی کمپرادور، از آنجا که به هر حال منکی به دیکتاتوری و شخص شاه بود، با (در رفسنجان او، هیچ یک از سیستم ها و ارکان هایش منجمله قوی ترین آنها (ساواک و ارتش) نتوانستند کم ترین تضمینی برای بقا رزمش باشند، البته از آن بیسر نیز همیای نزلزل روزافزون در دیکتاتوری و موقعیت شخص شاه، استحکام و انسجام و یکپارچگی تمامیت رژیم او و طبعاً هر یک از ارکانها و اهرم های قدرتش به سرعت شکاف برمی داشت و هر لحظه هم عمیق تر و گسترده تر می شد. این درحالی بود که سالها پیش

(در ۱۳۴۶) شاه برای مواجهه با احتمال پیش آمدن هرگونه خطری برای خودش، حمله شب - بازی ناگذاری را (بنابینه توصیه ی امبرالیست ها) مشخصاً به منظور نابالسلطنه اعلام کردن فرج (نازمانی که فرزندش برای بدست گرفتن قدرت آماده بود) برآوردند. البته دیدیم که در اوضاع و احوال بین المللی آن روز که دیگر شاه امکان سرکوب کامل نداشت، چگونه امواج خروشان خلق، رفسنجان را اجتناب ناپذیر کرد (با آن زمان شاه با حمایت بی قید و شرط امبرالیست ها نتوانسته بود با تکیه بر دیکتاتوری و سرکوب کامل در صحنه سیاسی، مانع خروس انقلابی خلق شده و نتوانست قدرت خود را تثبیت کرده بود). اما به هر حال به محض رفسنجان در حلقه سرایبی، سیستم او نیز که خودش محور آن بود، به هیچ وجه نمی توانست دوام بیاورد و نتجتاً سقوط سریع آن خمینی و غیر قابل پیشگیری بود.

مثال دیگر: چنان که می دانیم پس از برکناری رضاشاه (در شهریور ۱۳۲۰) ثبات سیاسی و دیکتاتوری مطلقه ی رژیم پهلوی اساساً فروپاشید. هرچند که شرایط اجتماعی و سیاسی و بین المللی مضافاً بر فقدان یک نیروی رهبری کننده ی قدرتمند و با صلاحیت و نبودن یک آلترناتیو مردمی (منجمله به دلیل شدت سرکوب رضاحانی و خلافت خمینی سالی مبارزات انقلابی) سقوط قطعی و سریع رژیم پهلوی را مانع شد و نتجتاً امبرالیست ها موفق شدند که ولیعهد رضاشاه را به تخت سلطنت بنشانند، اما با وجود این، نفس خروخ رضاشاه از صحنه ی سیاسی ایران، کافی بود که حداقل سیستم سرکوب و دیکتاتوری مطلقه اش را سر (برای چند صاحبی هم که شده) از بین ببرد. کما این که از فرای شهریور ۲۰ بسیاری معادلات سیاسی و اجتماعی تعبیر کرد: منجمله این که حرکت و آکسیونته ی سیاسی به شدت اوج گرفت، نیروهای گسسته و عظیمی آزادانه وارد صحنه شدند و سرانجام زمینه ی پیدایش و اوج گیری یکی از فصول درخشان مبارزات ضد استعماری مبین ما تحت رهبری دکتر محمد مصدق فراهم گردید و می رفت که در صورت آمادگی رهبری جنبش و به خصوص در صورت عدم حیات حزب مردم فروش توده - قبی و شرکای مرتجعش، حداکثر در حوالی ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ (یعنی یک ربع قرن قبل از قیام بهمن ۵۷) طومار آن رژیم عدلخلفی را برای همیشه درهم

پسندیده و به زباله دارن تاریخ سپارد. مصادیق دیگر فاشون کلی ثوق الذکر را در کشورهای دیگر نیز می توان یافت: مرگ دیکتاتور سابق اسپانیا (زنرال فرانکو) کافی بود که یکشنبه ساط دیکتاتوری فاشیستی او را در هم ببرد؛ هرچند که رژیم او با یک جنس گسسته و سراسری و یک آلترناتیو انقلابی مواجه نبود. اما به هر حال در فرم حکومتی اسپانیا پس از فرانکو - صرف نظر از ماهیت بورژوازی آن - تنها بوسندای از سلطنت مطلقه ی فرانکو باقی ماند و سالوده ی دیکتاتوری فاشیستی آن اساساً فرورخت و سریعاً به جانب اسکال دمکراتیک جنبش های بورژوازی تعبیر شد - به عبارت دیگر، نیروها و انرژی که در زمان حیات فرانکو بر محور او یک حاکمیت انحصاری و فاشیستی بورژوازی را بنا نهاد، قوا باسداری کرده و هیچ گونه حق (سیاسی) برای دیگر نیروها و افسار فائل نبودند، بلافاصله پس از مرگ فرانکو با از دست دادن این محور حاکمیتان، اخباراً صحنه ی سیاسی را به نفع افسار دیگر بورژوازی که حواء ناخواه می باستی فرم دمکراتیک نظام برآورداری را رعایت می کردند، حالی نمودند.

لازم به توضیح نیست که انگار جانشین شدن آلترناتیو اسرائیلی از درون طبقه ی حاکم - یعنی وقوع یک تحول اصلاح - طلبانه (رفرمیستی و نه انقلابی) در کشوری نظیر اسپانیا که سالوده ی مناسبات و کم و کیف تضادهای سیاسی و اجتماعی و طبقاتی و نتجتاً جسم انداز حولت آن هنوز طرفت جنبش - به عبارات رفرمیستی را داشت، دقیقاً نقطه ی مقابل وضعیت و آینده ی جامعه ی ایران و رژیم خمینی است. بدین معنی که در شرایط کنونی ایران، سقوط تمامیت رژیم و تحقق انقلاب یک امر ضروری و اجتناب ناپذیر است و بنابراین رژیم خمینی مطلقاً امکان رفوم و یا ارائه ی آلترناتیو از درون خود را ندارد. برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع بندی یکساله ی مقاومت مسلحانه در پاسخ به این سوال که: "آیا این رژیم، امکان رفوم دارد یا خیر؟" چنین می گوید: "جواب ما اینست که مطلقاً نه. یعنی این رژیم، آب از سرش گذشته، امکان هیچ نوع سروسامان دادن موضعی به کار خودش هم ندارد. این طور نیست که اگر جوخه های اعدام و حاکمین ضدشرعی و کمیته های بقیه در صفحه ۱۷

اعلام پیوستگی مهندس پرواز «هما» به مجاهدین خلق

اینجانب رسول نژاد مهندس پرواز در هواپیمائی ملی (بوئینگ ۷۰۷) و عضو کانون خلبانان و مهندسان پرواز ایران به دنبال پیام آقای مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق ایران منی بر عدم همکاری با رژیم خوارجوار خمینی سفل خود را ترک و به مجاهدین خلق پیوستم.

دلایل این عمل من وجود شرایط اختیاتی در ایران و اعدام بیش از ۲۰ هزار نفر و حبس و شکنجهی دانشی بیش از ۵۰ هزار نفر و کشته شدن بیش از ۲۰۰ هزار نفر در جنگی که هم‌اکنون همدی ملت ایران خواستار پایان آنند می‌باشد. هم‌اکنون در ایران یک حکومت نظامی غیر رستی برقرار است. به علت حاکم بودن شرایط سخت حفظان و سانسور در ایران تنها به این شکل می‌توانیم کوفتهای از فریاد حق طلبانیدی مردم ایران را به گوش جهانیان برسانیم. در جامعه به اطلاع خبرنگاران می‌رسانم که برای پاسخ‌گوئی به سؤالاتان در زمینهی مساهدات من با ۱۳ روز پیش در ایران و مساهدات ویژهی سعلی در روز پنجشنبه از ساعت ۱۱ صبح به بعد در تلفن ۲۲۶۰۸۰ - ۴۶۸ آماده می‌باشم.

مرکز خمینی
درود بر رجوی
۸۲/۱۱/۲۵ - رسول نژاد

ابراز انزجار وابسته سفارت ایران در رم از رژیم ضد بشری خمینی واعلام پیوستگی به شورای ملی مقاومت

بر اساس خبر دفتر شورای ملی مقاومت در پاریس: آقای حسین یاسنگ وابستهی سفارت ایران در ایتالیا در روز ۶ آذرماه جاری طی تماسی با دفتر شورای ملی مقاومت در پاریس اعلام داشت که سفارت رژیم خمینی را در رم ترک و به شورای ملی مقاومت می‌پیوندد. آقای یاسنگ با نام بردن از رژیم خمینی به عنوان خوارجوار برین رژیم اعلام داشت که این رژیم به سبب با کلبه‌های ارزش‌های علمی، فرهنگی، سیاسی و ملی منهن بر خاسته و با اختیاق، سانسور، تبعیض و خوارجری از جمله اعدام و کشتار بیست هزاران از پرسونل فرزندان ایران، جنایت، جنل و ویرانی به ارمغان آورده است. آقای حسین یاسنگ آمادگی کامل خود را جهت بی‌گیری و تحقق آرمان‌های رهبر فقید نهضت ملی ایران دکتر محمد مصدق و نجات منهن از جنگال اوباشان غاصب اعلام داشت.

اطلاعیه مفسر اقتصادی و سیاسی

رادیو و تلویزیون ملی ایران

معنی بر اعلام انزجار از رژیم خمینی و اعلام پیوستگی به مجاهدین خلق

من خندان آریین یک زن ایرانی یک‌کارمند مسعفی از رادیو تلویزیون ملی ایران همسر کاپیتان فریدون آریین و یک مادر هستم که از سرکوب و اختناق اجتماعی و سیاسی و تحریک فرزندش علیه والدین به شدت رنج برده است. من شاهد زندان و شکنجه و اعدام خواهران مجاهد خردسال و زنان باردار بوده و بنحس خود تحقیرها، اهانتها و خوسنهای عمال رژیم را نسبت به کلبه‌ی زنان آزاد و رؤس فکر ایران دیدهام و معنی سانسور شدید اخبار و مطبوعات را در زمینهی سعلی عینا درک کرده‌ام. سندن صدای گوش‌خواس رگبار مسلسل‌ها که سنان روز سندی بهترین فرزندان مجاهد خلق را می‌کشد، گذراندن بیسر وقت روزانه در صف‌های طویل برای خرید مواد اولیه زندگی، سیاست‌جاسوسی و ایجاد اختلاف بین اعضای خانواده، خلاصه حکومت ترور و وحشت اساس و سنی خانواده‌ها را در ایران تهدید می‌کند. در جنس سراطی به پیام آقای مسعود رجوی رهبر مجاهدین و مسئول شورای ملی مقاومت در مورد عدم همکاری با رژیم خمینی جواب‌میت داده بیوستگی خود را به سازمان مذکور که ناکون هزاران شهید زن در راه آزادی میهنم و اعادهی حقوق و آزادی‌های زنان ایران داده اعلام می‌دارم. خندان آریین
زنو ۲۸ نوامبر ۸۲

بقیه از صفحه ۱۱

حالی که با تسلط کامل بر عملکرد نارنجک، تک‌بیرور کردار می‌توانیم حداکثر راندمان را از قدرت آتش خود در شکستن حلقه‌ی محاصره بدست بیاوریم و یا اگر فرار باشد که شهید شویم یا به هلاکت رساندن تعداد بیسیری از نفرات دشمن به وظیفه‌ی خود در این مرحله از مبارزه عمل کرده باشیم. بدون شک عناصر دشمن که سخت بزدل و زبون هستند در مقابل قدرت آتش و هجوم بی‌امان ما چاره‌ای جز تسلط فرورفتن و مخفی شدن ندارند. بخصوص بعد از دریافت هر صریح و دادنی تلفات، نسبت به پیگیری و تعقیب سوژه، سست و منفعل شده و فقط دیوانه‌وار و بدون هدف به هر طرف نیراندازی کرده و آرایش خود را از دست می‌دهند. در چنین شرایطی با استفاده از فرصت‌های مناسب باید سریعاً "عقب‌نشینی کرده و

عقب‌نشینی و خروج از حلقه محاصره دشمن

بسی از شلیک اولیه، با توجه به اینکه دشمن قادر نیست تمام راهپای فرار را مسدود نماید، باید جسورانه در فکر شکستن حلقه‌ی محاصره‌ی دشمن و عقب‌نشینی باشیم. نکته‌ی بسیار مهم در این موقعیت محاسبه‌ی مقدار مهمات و دانستن نحوه‌ی صحیح استفاده از آنها می‌باشد، چرا که ما برای باز کردن راه و شکستن حلقه‌ی محاصره، گذشته از جسارت و فاطمیت، به قدرت آتش نیز احتیاج داریم. بنابراین در چنین نبرد و خروج از پایگاه فشنگ‌ها و مهمات خود را باید بسیار حساب شده و دقیق مورد استفاده قرار داده و از قدرت آتش خود حداکثر بهره را بگیریم. با مصرف بی‌رویهی فشنگ و نارنجک و رگبارهای بی‌هدف، دست ما بزودی خالی شده و آنگاه دشمن امکان می‌یابد تا به طرف ما پیشروی کند؛ در

بسی از مواضع دشمن و با اتخاذ سنکر مناسب فاطعانه وارد عمل شده و به سمت او شلیک کنند. باید دانست که آتش اولیه در تعیین محصنات صحنه‌ی نبرد و تعیین شرایط آن به نفع ما بسیار نقش تعیین کننده‌ای ایفاء می‌نماید. تجربیات گرانبار گذشته به ما آموخته است که به محض آنکه دشمن برخوردی محکم و حساب شده را از سوی نیروهای رزمنده می‌بیند انسجام و کنترل خود را بشدت از دست داده و شدیداً دچار انفعال و ازهم پاشیدگی می‌شود. مثلاً وقتی واحدهای مقدم دشمن را از پای درمی‌آوریم و اجساد کشف‌شان نقش خیابان‌های اطراف پایگاه می‌شود وحشت عجیبی در دل سایر مزدوران می‌افتد که حداقل تا آن‌جا نیست که دیگر نمی‌توانند به سرعت نیروهایشان را دوباره منسجم و متراکم کنند.

نامه مفسر اقتصادی و سیاسی رادیو و تلویزیون ملی ایران به برادر مجاهد مسعود رجوی

برادر مجاهد آقای مسعود رجوی سلام کرمم را، که از وطن خوسنارمان می‌آید بیدیرید. همان وطنی که زنان شجاع و از خودگذشته‌ی مجاهدش هر روزه در مقابل درخیمان رژیم واپسگرای خمینی حماسه می‌آفرینند.

زنانی که اعم از مادر و دختر، بیروخوان، مجروح و باردار یا قلبی ملو از عشق به آزادی به خاطر ارتقاء شخصیت فردی و اجتماعی‌زن، آگاهانه مبارزه می‌نمایند. آن‌ها در کوجه و خیابان‌ها، در کارگاه‌ها و ادارات و فعر سیداحال‌های حمصی با سهامتی بی‌نظیر علیه رژیم جاهلیت و ضدسری او می‌جنگند.

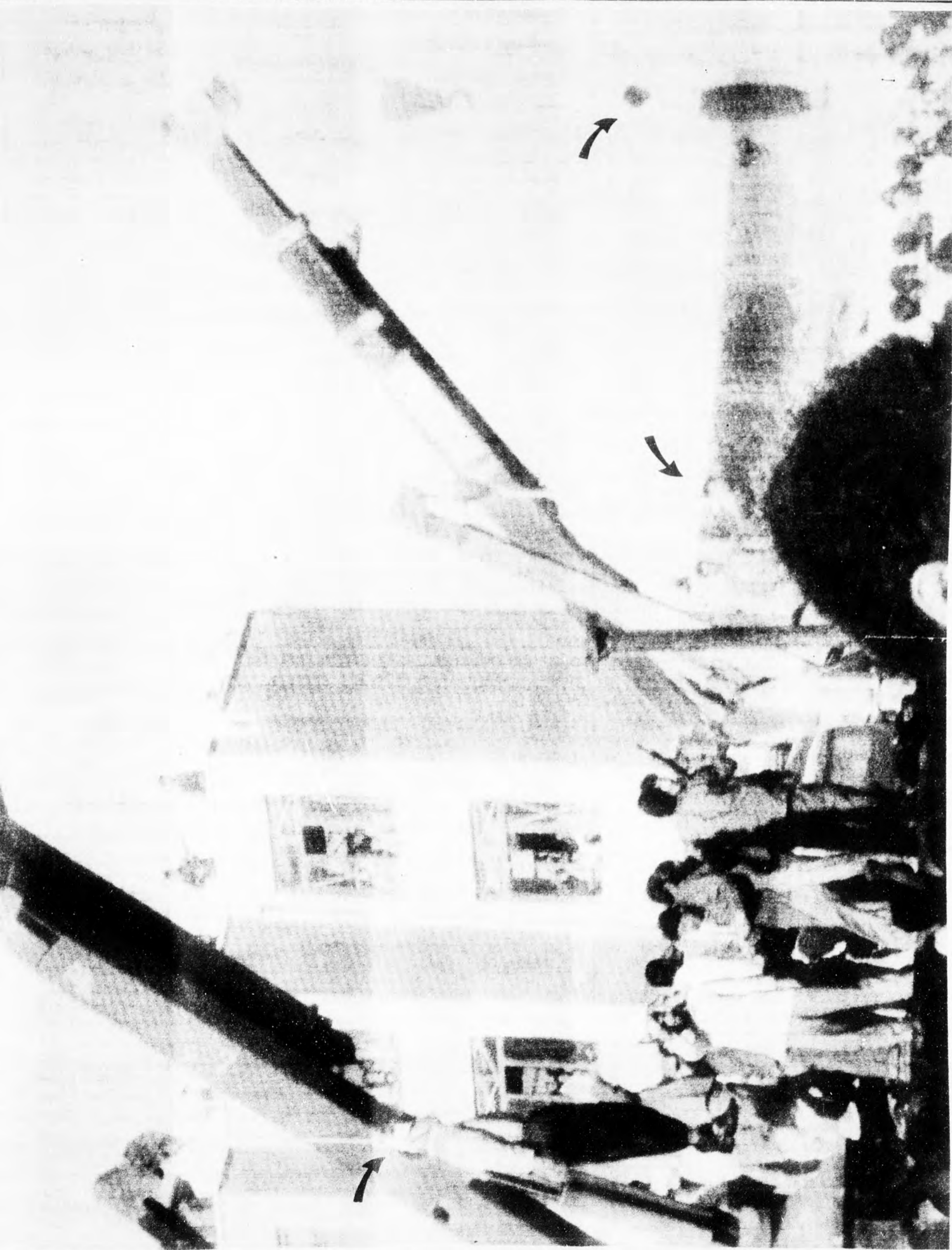
من به عنوان یک زن ایرانی، یک مادر و یک زن فعال و هوادار مجاهدین، می‌توانم کوفتهای از وضع اجتماعی زنان را، که در اثر غلبه‌ی افکار پیوسیده‌ی خمینی بوجود آمده است، افشا کنم. او و بیروانش به تنها زن را به عنوان یک انسان قبول ندارند، بلکه با فتواها و تبلیغات و تدوین لایحه‌ی قصاص خود، عملاً نشان دادند، که به زنان به اندازه‌ی حیوانات نیز ارج نمی‌گذارند. من زنی هستم که ناظر از هم کسسن رسندهای خانوادگی و تحریک فرزندان علیه والدین بوده‌ام و به العین دیدهام که چگونه رژیم خمینی سعی دارد در روح معصوم و پاک فرزندان خردسال خانواده‌ها نخم کینه و نفرت بکارد.

سیاست اساعدهی جاسوسی و ترور و وحشت، سسسنوی مغری و خسوت، تحقیر و اهانت نسبت به کلبه‌ی زنان در جامعه، اساس و بنیان خانواده را در ایران به خطر انداخته است. در جامعه‌ای که فسار و سرکوب حکمفرما است، زن، تحت ستم مضاعف است. به عنوان مثال در زمینه‌ی سعلی به تنها مقالات و نفسیرهای من چندین بار سانسور می‌شد، بلکه به عنوان یک زن کارمند خود را به بیست نیروهای دشمن رسانده و با رفتن به خانه‌های اطراف و باری گرفتن از مردم، بطور کامل از منطقه خارج شویم. حمایت بیدریغ مردم از فرزندان مجاهدشان، اینک واقعیت گسترده و عمصنی در جامعه‌ی ما می‌باشد، چرا که ظلم و اختناق حکومت ارتجاع نا جائی رسیده است که هیچ خانه‌ای حالتی از کینه به ارتجاع و عشق به فرزندان مجاهدش،

می‌باید در اطاق‌های تاریک در بسته، روبه دیوار و در رابطهای اسیرانه کارکنم. با این وصف من شخصاً شاهد مبارزات قهرمانانه‌ی زنان و دختران مجاهد خلق که سرفصل نویی در تاریخ مقاومت مردم ایران و جهان در راه احقاق حقوق حقه‌ی زنان رنج‌کشیده و ستم‌بده آغاز کرده‌اند، بودم. من همیشه فکر می‌کردم که لازمه‌ی رهائی زن از جنگال اسارت، بعیر از مبارزه‌ی آگاهانه خودش، ارتقاء افکار مردان جامعه نیز می‌باشد. اینک به رای العین می‌بینم که زنان مجاهد جامعه‌ی ما با شرکت فعال خود در همه‌ی مبارزات و حتی در مبارزه‌ی مسلحانه دوش به دوش مردان موفق شده‌اند در نحوه‌ی تفکر مردان و حتی عمال خمینی نیز تا سیر گذاشته، چهره درخشانی از زنان، به جامعه عرضه نمایند. با توجه به این که نیمی از ۲۰۰۰۰۰ نفر شهید و ۵۰۰۰۰ نفر زندانی سیاسی رژیم خمینی را، زنان و دختران مجاهد تشکیل می‌دهند، برید نیست که بار اعاده‌ی حقوق و آزادی‌های زنان زجرکشیده‌ی منهن ما بر دوش شما سنگینی می‌کند.

اینک ضمن اعلام بیوستگی کامل خود به سازمان مجاهدین خلق و حمایت از شورای ملی مقاومت بیروزی شما را در راه تحقق اهداف مردمی آرزو مندیم. به امید تحقق کامل برنامه‌ی دولت موقت جمهوری دمکراسیک اسلامی ایران که به موجب آن در عقیده و جنسیت و مذهبش مورد فسار قرار نگیرد. به امید روزی که با سقوط رژیم ضد بشری خمینی، زنان ایران نیز فارغ از تحملات و فشارهای مضاعف این رژیم، به حقوق و آزادی‌های بایمان سندهی خود دست یابند و برابری زن و مرد محقق گردد.

خندان آریین نیست. بی‌سرمی و وفاتح رجالگان دیوسیرت خمینی آنقدر گسترده و همه جا گیر شده است که مردم برای مرگ خمینی و سرنگونی حکومتش روزشماری می‌کنند. به همین دلیل نا آتجا که برایمان ممکن باشد، به باری رزمندگان مجاهد می‌شنابند، بخصوص وقتی که ما به آنها مراجعه کرده و برای آنها توضیح دهیم که مجاهد خلقیم، آنوقت کمک‌های بی‌دریغ آنها آغاز خواهد شد.

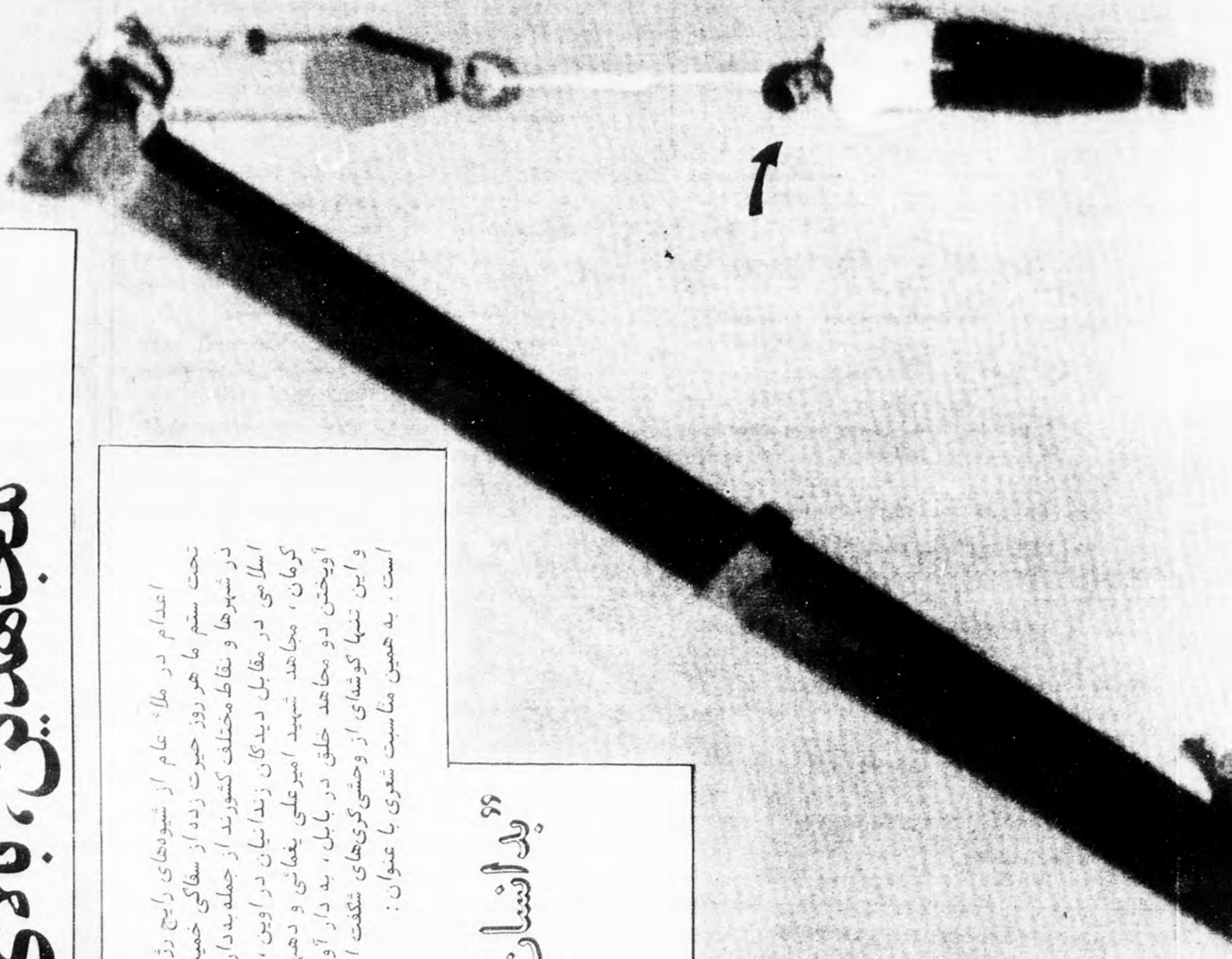


مجاهدین، بالای دار

اعدام در ملاء عام از شیوه‌های رایج رژیم ضدبشری خمینی است و مردم تحت ستم ما هر روز حیرت زده از سفاکی خمینی خون آشام شاهد مواردی از آن در شهرها و نقاط مختلف کشورند از جمله دارآویختن مجاهد شهید حبیب‌الله اسلامی در مقابل دیدگان زندانیان در اوین، مجاهدین شهید حمید و حامد در کرمان، مجاهد شهید امیرعلی یغمائی و دهها مجاهد دیگر در مشهد، به دار آویختن دو مجاهد خلق در یابل، به دار آویختن مجاهدین در همدان و... و این تنها گوشه‌ای از وحشی‌گری‌های شگفت‌انگیزترین جنایتکار تاریخ، خمینی است. به همین مناسبت شعری با عنوان:

«پد انسان که نام سر پیران...»

انتخاب شده است که در صفحه‌ی ۱۶ می‌خوانید.



یورش ناجوانمردانه پاسداران خمینی به یک خانه مسکونی با آری جی ۷ و مسلسل سنگین

و کشتن یک زن و شوهر جوان و ویران نمودن یک خانه سه طبقه در تهران

صبح روز ۱۴ شهریورماه، پاسداران، خانهای را در خیابان آزادی، خیابان کاوه نبش کوچه کوهر، محاصره کرده و با آری-جی و مسلسل سنگین و بمب و نارنجک به آن حمله نمودند. از داخل این ساختمان هیچگونه عکس العملی مشاهده نشد و سبری هم سلیک نگردید؛ فقط سروصدای ناله و فریاد ساکنین آن ساختمان، کدبی خبر از همجا مورد هجوم بی رحمانه‌ی مزدوران رژیم قرار گرفته بودند، شنیده می‌شد. بعد از چند لحظه، سون‌های دود و شعله‌های آتش از ساختمان بلند شد و قسمت زیادی از آن ویران گردید.

بعد از موقوف شدن تیر - اندازی، مزدوران هنگامی که هیچگونه عکس‌العملی را مشاهده نکردند، پیروزمندانانه وارد ساختمان شده و در آنجا با چند بی‌جان یک زوج جوان، که پسر و عروس صاحب‌یکی از پارلمان‌های آن ساختمان بودند، روبرو شدند. آن‌ها در میان اجساد و خاک و خاکسپریه دنبال سلاح و مدارک سازمانی و... بودند ولی هرچه جستجو کردند چیزی در این رابطه بدست نیاوردند. از میان گفته‌های مزدوران مشخص شد که آن‌ها به دنبال گزارشانی که در رابطه با یکی از پارلمان‌های آن ساختمان بدست آورده بودند فکر می‌کردند که مجاهدین در آن مستقر هستند و بر این اساس اقدام به حمله به آن ساختمان نمودند، ولی هیچگونه دلیل و مدرکی دال بر این که آنجا یک خانه تیمی

بد انسان که نام شیران

به خمینی: شگفت‌انگیزترین جنایتکار تاریخ

از: اسماعیل یغمائی

که در چهارسوی خاک برگرده‌ها نشست و به حساب نیامد. در سیلاب عظیم خونی که در استان توجاری کرد، با خون‌ها که فروریخت. بسا کسان که آواره شدند. هم بد انسان که خون فلسطینیان، هم بد انسان که آوارگی یاسر، در پس سر پرده‌ی عظیم جنایات تو، بسا جنایتکاران که کران تا - کران جهان را

بر جنایت خویش پرده آویختند. از این سوی جهان تا خونی که در دهکده‌های آن سوی خاک بادست - مزدوران به خاک ریخت

دیوار جنایات تو آنقدر سربلند و سطرشد که بسا کسان جنایات خویش را در پس آن به انکار نشستند. با این همه

بد انسان که نام شیران پیش از تو گنجد، نام تو در ظلمات محو خواهد گردید

* * *

زنجیر برگرده‌ی آتش میبچ آتش‌دردی که گیسوان مادران جوان شهر را با خاکستر خویش سپید کرد استخوان تبار تو را سیاه خواهد کرد.

بدیا و سخن از ماندن می‌گوئی. بد انسان که اینک سردی فلز تفنگ را بر دستان فشرده‌ام، و سختی این صخره‌ی عظیم را در زیر گام‌هایم حس می‌کنم، سقوط هولناک تو را باور دارم.

مگر... انسان‌ها به یکباره از انسانیت تهی شوند، (۴) دیگر باره به آغوش جنگل‌ها بازگردند و به قبیله‌ی بوزینگان بپیوندند و... هرگز چنین نخواهد شد.

بدیا و سخن از ماندن می‌گوئی فرجام تو را نه فوج فوج کرم‌گانت در همدی خیابان‌ها نه رگبارهای مزدورانت در تمامی سحرها رسیده‌های ما و نه شقاوت دوست‌قبایانت در تاریک‌ترین رویای شکنجه و شهوت (۵) رقم نخواهد زد

فرجام تو را اندیشه و دستان خلقی رقم خواهد زد که در زمانی نه چندان دور (بار آمده از میدان‌های دونبرد هول‌انگیز باتوشاه، پدرت آن‌که نطفه‌ی حرام تو را در کمرگاه سلطه‌ی دیرپای خویش پیروز در خیابان‌های تمامی شهرها) (۶)

با مارش عظیم آزادی رژه خواهد رفت. آری

فرجام تو را اندیشه و دستان خلقی رقم خواهد زد.

از تاریخ ۲ خرداد ۶۱ تا ۱۱ آبان ۶۱

بوصیحات:

- ۱- جمله‌ای از نورات (نام سربان خواهد گنجد)
- ۲- قطعه‌ای از (نیجه) در کتاب جنس گفت زرتشت ص ۱۲۴ برجمه‌ی داریوش آشوری اصل جمله بدین صورتست (دوست دارند با دود و غرش سخن گویند تا به دیگران بیاوراند که صدای آن‌ها از بطن هستی برمی‌آید)
- ۳- کیل گمش، قدیمی‌ترین داستان مکتوب پسر درباره‌ی مرگ که در سنگ‌نوشته‌های هزاران سال قبل بدست آمده و به وسیله‌ی باستان‌شناسان ترجمه شده، در این داستان (کیل گمش) پهلوان بی‌مرگ به جستجوی دوست خویش (انکیدو) به سرزمین مردگان سفر می‌کند و رازهای آن را به چشم می‌بیند و از انکیدو می‌شنود.
- ۴- جمله‌ای از بنیانگذار سازمان مجاهدین خلق ایران در کتاب شناخت، با نزدیک به این مضمون، امپریالیسم تنها در صورتی می‌تواند سلطه‌ی خویش را پایدار سازد که انسان‌ها را تبدیل به حیوان کند و از تمام ویژگی‌های انسانی تهی سازد و این محال است.
- ۵- دوست‌قبایان: شکنجه‌گر
- ۶- تعبیری از برادر مجاهد مسعود رجوی: خمینی خلف راستین شاه.

"بد انسان که نام شیران پیش از تو گنجد" (۱)
نام تو در ظلمات محو خواهد گردید.
"از فرزند و ابر، از ماورای هستی، از زبان خدا سخن می‌گوئی" (۲)
با این همه، بد انسان آسان بدریزش خون‌ها، بدیریدن سرها، بدیریدن پرده‌ی ناموس خلافت دست می‌گشائی، که اندیشه در نظاره‌ی کردارت به سختی گره می‌خورد، و در تلاش دردناک خویش در جستجوی سرچشمه‌ی آن جز قطراتی تلخ و زهرآگین نصیبی نمی‌یابد. نه خدا را باورداری،

نه انسان را و در آغاز سیطره‌ی سطر خویش باورهای تاریک خود را، حتی چنان دشنند به کرده نشاندی و به خون گشاندی که دیدگان نظرگان در تماشای آن به حیرت در چشمخانه افسرد به حدای تو

در کدام قبله نماز باید بود، که رئیس‌گان و دلال‌گان و جانیان دارالامارات بالمخند و قبیح خویش،

دست ما را با نثار (تقبل الله) نیفتند. خدای ترا،

بر کدام مهر پیشانی باید افشرد تا ضربان قلب خونگشان و هنوز طپنده‌ی نوباوه‌ای خرد را بر پوست پیشانی خود حس نکرد.

بد انسان که نام شیران پیش از تو گنجد، نام تو در ظلمات محو خواهد گردید. در پیشگاه پلیدی قلبه حیات بارت،

سرای روسپیان، بعد بگر و سر به مهر عصمت است. و در آستان گنداب اندیشه‌ات، مرداب تا خویش را تیرند کند،

مرداب تا مرگ را پذیرد شود، و لعناک خورشید سوزان را می‌نوشد، بی‌په‌په‌می‌پائی بی‌په‌په، بدیا و سخن از ماندن می‌سراتی.

دیرگاهی است، چشم‌ها تصویر ترا از نی‌نی خویش استفرغ می‌کنند، و به یاد افرازه پذیرش تصویر تو در روزگاری نه چندان دور، با دریائی از اشک و خون خود را می‌شویند،

ای گاش می‌توانستم، ای گاش می‌توانستم جوانان (کیل گمش) که در جستجوی یار خویش (۳) دروازه‌های دیارناشناخته‌ی مرگ را گشود و باز آمده از سفری شگفت‌درد یار مردگان رازهای نهان آن را بدیکباره عیان کرد

در جغرافیای پیکرتو که تاریخی از زدالت در حصار آن وحشیانه طبل می‌کوبد فرو شوم. و از پس آینه‌ی منجمد چشمان تو بشریت را نظاره‌ای کنم،

ای گاش می‌توانستم، در رگ‌های تو درد دله‌ی قلبت، که خونی به سیاهی قیرو به سردی یخ و به تلخی - زهر در آن می‌گذرد

سفر کنم. ای گاش می‌توانستم ز پس پرده‌های سنگی و سنگین و خزه گرفته‌ی گوش‌هایت صدای جهان و آواز انسان را بشنوم.

ای گاش می‌توانستم از پس پوست زیتونی زرد زهرآگین پیشانیت از آن سوی استخوان پوسیده‌ی جمجمه‌ات در پیچ‌پیچ پرده‌های تاریک اندیشه‌ات را جستجویی کنم.

ای گاش می‌توانستم. * * *

بد انسان که نام شیران پیش از تو گنجد، نام تو در ظلمات محو خواهد گردید. * * *

در ظلمات تو، بسا ظلمات که رنگ باخت و خویش را نهان کرد. در صفر تازیانه‌های تو بسا تازیانه‌ها،

تشکیل مجلس "خبرگان" نیز...

برخی از تضادها و اشکالات رژیم در مسیر حل مسأله جانشینی خمینی

علی‌رغم اهمیت و ضرورت تعیین جانشین برای خمینی (به خصوص با توجه به کمپولت بیس از حدش) تصمیم‌گیری توسط رژیم در این مورد کار چندان سهل و سادای نبوده است:

ناقل از برکناری اولین رئیس جمهوری (آقای بی‌صدر) که تکلیف اساسی‌ترین مسأله‌ی درونی رژیم همواره روشن شده بود، اصولاً نمی‌توانست به این مسأله بپردازد. اما با تکلیف شدن رژیم هم که خمینی برای به اصطلاح درهم‌گوبیدن و نابودی تطنی و نهضتی انقلاب و انقلابیون و مسخ و مجاهدین خلق، خیز برداشت و بلادرنگ با کولولماران کردن مردم بی‌گناه در نظاره‌ها ۳۰ خرداد و اعدام‌های دسته‌جمعی، این تصمیم ضدانقلابی‌اش را به وحساندترین صورت به اجرا گذاشت، تا کجا که کوبنده‌ترین پاسخ انقلابی از جانب پیسازان پاکاحادی خلق موحده شد و به طور سراسری، عظیم‌ترین مقاومت انقلابی مسلحانه گریبانگیر او شد و منحل‌ه در همان آغاز، بالاترین مه‌رد و امید آینده‌اش را از دست داد. بنابراین در چنان همگامی‌های مندرجا وقت لازم داشت تا خود و نهایی نیروهای سرکوبگرش را با شرایط جدید تطبیق دهد و لذا به سپاه کم‌ترین فرصتی برای برداشتن به مسأله‌ی جانشینی نداشت، بلکه به لحاظ سیاسی هم طرح جس مسألتهای در آن موقعیت، به هیچ‌وجه به صلاحش نبود، اما با وجود این به دلیل اهمیت و فوریت آن نمی‌توانست برای مدت زیادی از دستور کار رژیم خارج باشد، به همین جهت بی‌وسه سعی در رفع موانع و هموارکردن زمینه‌ی طرح و اجرای آن داشته است.

یکی دیگر از اساسی‌ترین دلایل تاخیر رژیم در این مورد، این امید واهی بوده است که شاید بتواند طی چند ماه و یا حداکثر یک سال، بر امواج کوبنده‌ی مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه‌ی سراسری و گسترش روزافزون مجاهدین غلبه نماید بی‌جهت نبود که ۹۵٪ سازمان از زیر رتبه، مجاهدین تمام شدند و... اما همه شاهد بودند که برخلاف انتظار و آرزوی خمینی حاش و با وجود نهایی وحشی‌گری‌ها و حمایت ضدبیسری‌اش، این رژیم بود که هر روز از زولمر و به سقوطش نزدیکتر شد، و این مجاهدین بودند که هر روز گسترده‌تر و از حمایت خلق، بیس‌تر برخوردار گشتند و مسلح‌تر و خلق و انقلاب را هر روز قوی‌تر بر نمودند.

قطعه‌اند و بد گونه‌ای انقلابی هرکس در هر کجا که هست باید شورا‌های ملی مقاومت را در هر اداره‌ای و در هر جایی تشکیل بدهد. یعنی در چنان صورتی شورا‌های ملی مقاومت را و واحدهای نظامی مجاهد خلق را در هر کجا باید آماده کرد و هر چه سریع‌تر قدرت را به صاحبان واقعی‌اش یعنی خلق انتقال داد."

به هر حال یا بوجه به مواردی که فوقاً گفته شد، اهمیت حل مسأله‌ی جانشین برای خمینی (به ویژه با توجه به واقعیت‌اش خارج نشده است) بی‌شک روشن می‌شود. به خصوص که جناح غالب رژیم سعی می‌کند که در این فاصله از قدرت و آسودگی خمینی برای ساکت کردن و کنار زدن سایر رقبای و مدعیان درونی‌اش در رابطه با این موضوع استفاده کند و جدال‌های احتمالی جناح‌ها را به نفع خود حتمی نماید. علاوه بر این برای ارگان‌ها و نیروهای خاص رژیم نیز از هم‌اکنون مسأله را به نحو مطلوبی حل کرده و آن‌ها را از سردرگمی، ترس از آینده‌ی نامعلوم و احساس بی‌سربست ماندن، نجات دهد و در نتیجه، عشق و امید آن‌ها را به سمت چنین نقطه‌ای متمرکز و نیروهای رو به تحلیل‌شان را در این جهت سمج نماید تا به زخم خود از فروپاشیدن سریع سیستم پس از خمینی به اصطلاح جلوگیری نماید. از این‌ها گذشته، در سطح بین‌المللی نیز حس و اعتماد کند که رژیم بعد از خمینی هم کماکان ادامه خواهد یافت و بدین ترتیب امپریالیست‌ها را به حمایت بیس‌تر از خود تسویق نماید، در نایب‌نگات فوق بدینستندست دیگری از صحبت‌های رفسنجانی در کنفرانس مطبوعاتی‌اش در مورد مجلس خبرگان اشاره کنیم. وی می‌گوید:

تشکیل مجلس خبرگان یک قوت قلب و یک انگیزه است برای حفظ جامعه و انسان، انسان مطمئن است که هیچ وقت در ارتباط با رهبری هیچ خلأئی پیش نمی‌آید، زیرا اگر در جامعه‌ای که منگی بر ولایت فقیه می‌یافتد، خلأ رهبری پیش بیاید، بسیار دشواری خواهیم داشت... تشکیل مجلس خبرگان کار بسیار ضروری و لازمی است، چرا که حوادث را کسی نمی‌تواند پیش‌بینی کند، هر چند که امیدواریم که بجز امام، رهبر دیگری به خود نمی‌بینیم، انتخاب خبرگان در زمان امام از یک قداست و پشتوانه‌ی محکمی برخوردار خواهد بود."

بقیه از صفحه ۱۲

غلبه کند و کنترل اوضاع را در دست بگیرد؟ اما در چنان شرایطی (با فرض این که خمینی زودتر از سقوط رژیم بمیرد) واقعیت سرختر اینست که خلق و پیسازان مجاهدش کم‌ترین فرصت و نرجه‌ای نه به حمایت رژیم و نه به هیچ یک از جناح‌ها و ارگان‌های صدخلق‌اش نخواهد داد.

برادر مجاهد مسعود رجوی در جمع‌بندی یکساله‌ی مقاومت مسلحانه در پاسخ به این سوال که: "اگر خود خمینی بمیرد یا از بین برود چه خواهد شد؟" چنین می‌گوید: "مجاهدین در اولین ضربه‌شان، جانی برای تثبیت رژیم نگذاشتند و از قضا خیلی از علوغم‌سازی‌ها و شلوغ‌کاری‌های رژیم (حتی تا حدود خیلی زیادی، همین رفتنش به خاک عراق و قدرت نهائی هایش هم) برای این است که خلأ عدم تثبیت خودش را پر کند و خودش را تثبیت شده جلوه بدهد. در حالی که "تثبیت" تمام شد. گذشت و دوباره هم آن را حاصل نخواهد کرد. که البته بعداً بیشتر توضیح خواهیم داد. خوب، به اعتقاد ما از آنجائی که رژیم به شیوه‌ی دیکتاتوری مبتنی بر شخص خمینی اداره می‌شود و باز تا آخرش هم (یعنی تا وقتی خمینی هست) همین طور خواهد بود، از آنجائی که معنی ولایت فقیه‌ی خمینی هم یعنی همین (یعنی حادائی! خمینی!) و از آنجائی که نقش خمینی در این رژیم ارتجاعی، اگر خیلی بیشتر از نقش شاه در رژیم سلطنتی نباشد، از آن هم کم‌تر نیست، در نتیجه وقتی که خمینی برود، به هر حال دیر یا زود رژیم اساساً دوام ندارد. البته احتمال برخورد‌ها و خونریزی‌ها، بی‌جهت است، اما به فرض همدی این‌ها حتی پس از مدتی، تاگزیر از سقوط قطعی است، مهم این است که بدانیم خلاصه این رژیم، ماندگار نیست و به هیچ وجه آینده ندارد... صمنه در صورتی که چنین چیزی (مرکز خمینی) اتفاق بیفتد، وظیفه‌ی بلادرنگ ما این است که از هر جا شده از هر طرف که شده بتازیم، یعنی تدارک قیام را ببینیم، ملاحظه می‌کنید که اگر رژیم را در تمامیتش سریعاً رو به زوال ببینیم، این فرق دارد با این که فکر کنیم که خوب، یکی دیگر یا دسته‌ی دیگری خواهد آمد و رژیم را از بحران در خواهد آورد. خلاصه هیچ وقت به فکرهای رفرمیستی نباید افتاد. قویا و

فوق‌الذکر است، که رژیم خمینی تنها در سایه‌ی سیاه‌ترین و بی‌سابقه‌ترین احتناق و سرکوب و وحشی‌گری و سکنجه و اعدام روز به روز حکومت می‌کند و خودش هم بی‌داند که هر لحظه دست از احتناق و سیرباران بردارد، امکانی برای حکومت کردن نخواهد داشت. رابطه‌ی همین حکومت روز به روز خمینی و ناحق و باز ارگان‌های سرکوبش به خصوص پس از رفسنجانی، بنام او استند به وجود شخص خمینی (با توجه به نقش‌ساز تعیین‌کننده‌ی او در این رژیم) است و طبیعی است که دیگر هیچ کس و هیچ مقام دیگری بعد از او نمی‌تواند نقای رژیم او را بپذیرد.

حاصل - از بین رفتن ۷۰ درصد کادر رهبری و ارگان حکومتی‌اش در نقاط مختلف کشور و بی‌آمده شدن مطلق رژیم، درینا محصول مقاومت انقلابی مسلحانه و به خصوص مرحله‌ی اول استراتژیک آن بوده است، در همین جا باسی باآوری نبود که سوکواری و "برنده‌خوانی‌های جانکاذ" امپریالیسم و به خصوص شخص سولیان (مقبر سابق آمریکا در ایران) پس از سرکوب خمینی به هیچ وجه تصادفی و بی‌حکمت نبود. آخر او (بهنسی) تنها نمانده‌های بود که نمی‌توانست آینده‌ی رژیم را با یک استحالتهای محوالتی و در خارج یک نظام بورژوازی کم‌رادر با ارزان‌ترین بها به نفع امپریالیست‌ها تعیین نماید (و در همین جا است که عظمت انقلابی و سربوست‌ساز مرحله‌ی اول استراتژی مقاومت، روشن می‌شود) سادسا - همان‌طور که می‌دانیم ماهیت و عملکردهای ضدانقلابی و ضدبسی رژیم خمینی و مقاومت انقلابی و سراسری مسلحانه و به همراه آن افساکری‌های حیثی مجاهدین بر علیه آن، رژیم خمینی را عرق در بحران‌ها و تضادهای لایمحل نموده و آنرا چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی متروک و مغفور و بی‌آبرو کرده است. انعکاس این مسأله در درون رژیم به صورت رشد تضادها و گسترش جناح‌بندی‌های درونی رژیم و صف‌آرایی آن‌ها در برابر یکدیگر بارز گردیده است.

از سوی دیگر در حالی که ساخت و یافت رژیم اساساً ارتجاعی است و مسخ از ۳۰ خرداد به بعد هیچ یک از جناح‌های داخلی آن از کم‌ترین مسروعت و تا نس بقاء برخوردار نیستند، در عین حال هیچ کدام از آن‌ها نیز (به خصوص پس از خمینی) به سادگی حاضر نخواهد بود به جناح‌قبیستش در دهد، یک لحظه تصورش را بکنید که بعد از خمینی و در شرایطی که از شاه مپره‌ای نظیر بهشتی هم خبری نیست، کدام یک از رجالگان رژیم می‌تواند حداقل بر تضادها و جناح‌بندی‌های درونی رژیم

ضد اسلامی و امثالهم را جمع بکند بتواند سرپا بایستد. نه، این غیر ممکن است. این رژیم، رفتنی است. باید هم برود و خواهد هم رفت. پیوسیده‌تر از آنست (از جنبه‌های مختلف) که امکان رفیم و امکان بقاء داشته باشد.

اگر هم امکان رفیمی داشت، قبل از بزرگ‌ترین جراحی‌سیاسی خودش بود، یعنی قبل از عزل آقای بنی‌صدر. صمنه معنای این پاسخ منقی ما به امکان رفیم، اینست که رژیم، آلترناتیوی در داخل خودش ندارد... آنقدر تصدیه برای ما مسلح است که رژیم، امکان رفیم ندارد که از قضا خوشمان می‌آید رفیم بکند. برای این که در چنین شرایطی همان‌طور که گفتیم همین که سرکوبی ولایت فقیه‌ی خمینی شل شد، تماماً یارده خواهد شد و خمینی هم دقیقاً این نکته را می‌داند... بنابراین رژیم به امکان رفیم دارد و نه آلترناتیوی در داخلش شانس وجود دارد... در این مورد بعداً بیس‌تر توضیح خواهیم داد. اما آنچه که از مثال‌های فوق مورد نظر ماست، اینست که بدلیل اهمیت نقش محوری شخص دیکتاتور در رژیم‌های سستی بر دیکتاتوری فردی، امکان آدامی حیات رژیم سراز خروج او از صحنه، در همان شکل و محتوای فعلی عملاً بیسر نیست. و برهم خوردن و حتی سقوط آن سیستم، بسیار محتمل و قابل انتظار است. بدین جهت، معرفی و "لاسه" کردن و جانداختن یک جانشین، به عنوان یک اقدام ضروری (اگرچه عملاً هم بی‌نتیجه نباشد) بی‌وسه برای این گونه رژیم‌ها مطرح و در دستور کارشان بوده است. این اقدام ضروری به ویژه در مورد رژیم خمینی دارای اهمیت و حساسیت بسیار بیس‌تری است زیرا:

اولاً - رژیم خمینی که به دلیل ماهیت ارتجاعی، فزون وسطاکی و صد بسوی‌اش قرن‌ها از فاعلتهای تمدن و تکامل جوامع بسری در دوران معاصر و مشخصاً از مرحله‌ی رشد جامعه‌ی ایران عقب‌تر است و نتیجتاً هیچ دستاوردی جز جنگ و تخریب و تباهی و فساد و جنایت ندارد، بنابراین بدون شک هیچ فرجه‌ی تاریخی برای بقاء ندارد. ثانیاً - رژیم خمینی بوجه با عظیم‌ترین و گسترده‌ترین مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه توسط بالنده‌ترین و پاک‌اخنده‌ترین جریان انقلابی و مردمی تاریخ ایران (سازمان مجاهدین خلق) است و هر روز و هر لحظه هم در زیر ضربات کوبنده‌ی آن قرار دارد. ثالثاً - در رابطه با دو عامل

اربعین حسینی را

گرامی می داریم

چنان در بد قدرت بدران عقیدتی و تاریخی خمینی عرق در نباهی و ظلمات بود ولی هرگز این جنین نبوده و نخواهد بود. اینک نیز در اربعین شهادت پیشوای راستین خود امام حسین علیه السلام و پس از عبور قهرمانانه از صبر سکوهمند سرد فیرآمیز و سراسر خون و افتخار با دجال زمان خمینی، و در هنگامی که بسیاری از مدعیان "اسلام" و "انقلاب" در برابر خمینی و حدای مورد ادعای خمینی که بی تردید جز خود او کسی نیست، سرفروود آورده اند. عهد و پیمان درین و تاریخی خود را به یاد می آوریم و در امتداد زندان ها، سکنده گاه ها، میدان های نبرداران و کسره های حوسین میدان های سرد بر علیه رژیم خمینی و پاسداران ظلمت و نباهی تکرار می کنیم:

(... قدرگزی بین اثنتین، بین الصلوة والذله وهیبت منالذله) آری ای کفتار بیرو خون آسام. و ای دشمن خدا و خلق! تو ما را بین مرگ سرح حسینی و ذلت سلیم و کرنش در برابر خود محتر ساحتی، اما بدان و خوب می دانی که چه دور است از ما بدیش نیک و ذلت. بین ما و بو حر دریائی از خون نیست. بین ما و بو جز کلوله و آتش داوری نخواهد کرد و ناسرگونی محوم و قطعی تو و حکومت بلید و ضد بشریات در مسیر محو هرگونه ارجاع و استبداد و استعمار و استعمار و تبیل به جامعه ی بی طبقه ی توحیدی بازخواهیم استناد و در این راه، تمامی هستی خود را همچون پیشوایمان و پیشوای همه ی آزادگان حضرت حسین (ع) نثار خواهیم کرد...

۱۵ آذرماه جاری مصادف با اربعین حسینی و چهلمین روز پس از حماسه ی جاودان عاشورا است. امسال در شرایطی اربعین حسینی را گرامی می داریم که خلق قهرمان ایران و فرزندان مجاهد و انقلابی اس در کمر یکی از خونین ترین و قهرمانانه ترین مبارزات تاریخ حوسین با خمینی جانش این سمبل جنایتکاران و بربدیان تاریخ است؛ همان دجال جنایتکار و خون آسای که در طول نزدیک به چهار سال خاکست بلند و سیاه حوسین سراسر ایران را غرقه در خون و آس و حنایت کرده و هر روز و هر ساعت دیوانه وار و لحام - کسخته، سر درخون با کبر و عداکارترین فرزندان عقیدتی حسن علیه السلام و دیگر آزاد مردان و آزادیان این میهن فرو می برد و در این راه آن جنان مرزهای حنایت و فساد را در بروردیده که روی تمامی مرتجعین حنایت بیست تاریخ را سفید کرده است اما از سوی دیگر در اوج قلای نبرد سرنوشت ساز با جنین اهریمن بلیدی است که ما مجاهدین - به عنوان رهروان پاکان حسینی راه حسین (ع) - از کلواکه حوسین تاریخ فریاد می زنیم. اگر بزید توانست بنجد در سحهی حقیقت بیفکند و با اراده ی خلق و سنت های تکاملی بسیرد و سرانجام به طور تاریخی بسروز گردد، خمینی نیز خواهد توانست، اگر حرکت نوقفده ی تاریخ و آگاهی روزافزون خلق ها را فریب و جنایات کسانی چون خمینی می توانست مانع شود و اگر آزاد زنان و آزاد مردان را در برابر جنایتی چون او سر تسلیم می بود، بی تردید هنوز هم تمامی

وبدینسان خود را برای رهایی خلق فدای کنیم

گزارشی از

نبرد و شهادت قهرمانانه یك مجاهد خلق

بقیه از صفحه ۱۰

کرد و از اهالی خانه خواست کلید ماشین را به او بدهند. اهالی خانه بی درنگ کلید را به او دادند، ولی پس از اندکی بررسی معلوم شد محله از این سو به سمت به وسیله ی پاسداران محاصره شده و امکان خروج نیست؛ حوزیرزی وی شدید بود و دیگر امکان نجاتی برایش وجود نداشت. الف که تمام راه ها را برای رهایی از جنگال خون - آسمان خمینی بسته دید و دانست که با دفاعی بعد به باران و همزمان شهیدش خواهد پیوست از آخرین فرصت استفاده کرد و در جمع خانواده که با حساسی حیرت زده به گرد او حلقه زده بودند از راه و آرزای مجاهدین و جنایات خمینی سخن گفت و دریایان اظهار داشت: ما تنها و تنها برای رهایی خلق و آزادی شما دست به این مبارزه ی خونین زده ایم و این چنین خود را فدای می کنیم، همسر من نیز یک مجاهد خلق بود که چندی پیش طی یک درگیری به دست پاسداران خمینی اسیر شد و در زیر وحشیانه ترین شکنجه ها به شهادت رسید و من نیز با لحنی دیگر به خواهران و برادران شهید و همسرم خواهم پیوست...

الف درحالی که به علت خونریزی به شدت رنگش پریده بود گفت: دختر کوچک من در خانه مانده؛ و سپس ضمن نوشتن آدرس و شماره تلفن ادامه داد: شما با این شماره تماس بگیرید و از بستگانم بخواهید که بیایند و او را با خود ببرند. در این هنگام تمامی خانواده بی گریستند. آنگاه الف سلاح خود را به دست پسر

تنها اجرای آخرین قسمت آن یعنی خروج من و خودش و گذاشتن دختر کوچک او در حمام، مانده بود. در این هنگام کلوله ای به کمر الف اصابت کرد وی لحظه ای از درد به خود بیخود ولی چند لحظه بعد به خود آمد و درحالی که به سوی پاسداران تسلیم می کرد، به من گفت که با گذاشتن بچه در حمام حانه و اجرای آخرین قسمت طرح، آجرا زار تکمیل من دختر کوچک را درحالی که به سمت از صدای کلوله ها وحشت زده بود و گریه می کرد در حمام گذاسم. خارج سوم دست و نام را محکم گرفته بود و با گریه و التماس می گفت: "خاله، بورا به خدا مرا یا خودت ببر، منو در حانه بگذار، مراد دست پاسداران بگذار... خاله... خاله برابه خدا منو یا خودت ببر". ولی در آن لحظات خاص وقت استادن سود و می دانستم در اینجا به هر حال احتمال زنده ماندن او بیشتر است بنابراین درحالی که هنوز صدای گریه دختر کوچک در گوش هام می پیچید او را در حمام گذاسم و بیرون آمدم و بعد از گذشت مساله به الف از حانه خارج شدم. هنگام رفتن، برای آخرین بار به الف نگاه کردم، گوئی پس از پایان یافتن طرح با توانی بیشتر به سوی پاسداران خمینی تسلیم می کرد و سعی داشت با خارج شدن از اتاق، خود را به خانه همسایه برساند.

(الف - ن) پس از رسیدن به یکی از خانه های اطراف در حالی که به شدت بر اثر خونریزی ضعیف شده بود به اومیلی که در حیاط پارک شده بود اشاره

۱۶ ساعت درگیری و مقاومت قهرمانانه سه مجاهد خلق علیه پاسداران خمینی در گرگان

ایران وطن من، اینک این خروش میلیتاری قهرمان است که در رگبار مسلسل هایش تورا به نام می خواند... لازم به توضیح است که در این درگیری و مقاومت قهرمانانه، ده ها تن از پاسداران ظلمت و تباهی آماج کلوله های آتشین این سه رزمنده ی مجاهد خلق قرار گرفته و کشته و مجروح می شوند و منجمله پاسدار جنایتکار یعقوب سلانی محافظ شخصی نورمندی طائی نماینده خمینی جنایتکار در نیروهای انتظامی به هلاکت رسیده و پاسدار دیگری بنام لعل قسنگ شدت مجروح می گردد. از آمار دقیق تلفات دشمن اطلاع درستی در دست نیست.

داده و می گویند. در این هنگام فرزندان قهرمان خلق، مجاهدین شهید عباس رخشانی، آسنه ابراهیم پور و مینا رضانی، پس از مقاومت نا آخرین کلوله و ازین بردن کلیدی مدارک سازمانی، تنها پیکرهای پاک و بی جان خود را برجای می گذارند و بدین ترتیب به تعهد خویش نسبت به خدا و خلق و تمامی شهدای سازمان وفا می کنند. قسمتی از آخرین سروده ی مجاهد شهید مینا رضانی که به همراه سایر همزمانش این حماسه پرسکوه را در برابر مزدوران خمینی آفریدند چنین است: "ایران وطن من، اینک این خروش مجاهد است

مجاهد را غافلگیر کرده و کار را سریعاً تمام کنند، بلافاصله با رگبارهای مسلسل افراد پایگاه روبرو می شوند. درگیری و مقاومت مسلحانه، همراه با شعارهای انقلابی و کوبنده ی رزمندگان مجاهد طی مدت ۱۶ ساعت، که از ساعت ۸ شب تا ۱۲ ظهر روز بعد ادامه داشت، مردم شهر و روستاهای مجاور را، از جنایت مزدوران خمینی و حماسه ی مقاومت مجاهدین، مطلع می کند. پاسداران خمینی جنایتکار که از مقاومت ۱۶ ساعتی مجاهدین به عجز آمده بودند، برای جلوگیری از عکس العمل مردم، پایگاه را با سلاح های سنگین و منجمله بسا آر-بی-جی-هفت، مورد هدف قرار

در جریان یورش وحشیانه ی پاسداران ضد خلقی به یکی از پایگاه های مقاومت در گرگان، سه تن از رزمندگان مجاهد خلق، طی یک درگیری و مقاومت ۱۶ ساعته، تعدادی از پاسداران را کشته و مجروح نمودند. خود قهرمانانه به شهادت رسیدند. گزارش مختصر این حماسه ی پاسکوه به شرح زیر است: ساعت ۸ شب ۳ آذرماه ۶۱، یکی از پایگاه های مجاهدین خلق واقع در منطقه ی بوعلی شهر گرگان، به محاصره ی پاسداران خمینی جلاد درمی آید. مزدوران خمینی که به خیال خام خود قصد داشتند با استفاده از تاریکی شب، رزمندگان

صاحبخانه داد و گفت: برای آن که زنده به دست مزدوران خمینی نیافتم و حسرت زنده دستگیر شدن خود را نیز به دل این سرسپردگان امام زدالت - پیشگان بگذارم از تو می خواهم که آخرین کلوله را در تقسیم شلیک کنی. ولی پسر صاحبخانه در حالی که می گریست و از خود بیخود شده بود حاضر نشد این کار را انجام دهد و سرانجام الف درحالی که شهادتین خود را بر زبان می آورد، با چهره های خندان آخرین نوان خود را در دست هایش جمع کرد و درحالی که لوله سلاح را به قلب خود نهاده بود با شلیک یک کلوله به زندگانی خود پایان داد. لحظه ای بعد که همه ی افراد حابه درحالی که برق خشم و کین از خمینی درخیم در دیدگانسان می درخسید و گرداگرد بیکر عرقه به خون الف جمع شده بودند، یکی از اهالی خانه در حالی که از شدت بعض نمی توانست به درستی حرف بزند، گفت: "به خدا قسم نمی گذارم کسی به حالت این اتاق دست بزند و این خون ها را پاک کند. اینجا باید موزه ی شهادت این مجاهد بشود و بعد از انقلاب همه بیایند و ببینند که این ها، این مجاهدین، چطور خود را برای آزادی ملت به آب و آتش زدند و بی هیچ جسم داشتی خود را فدا کردند... دوباره صدای گریستن بی اختیار همه ی افراد خانه بلند شد. خواهری که در پایگاه فوق مسئولیت سرپرستی دختر کوچک مجاهدین شهید (الف و ک) را به عهده داشت، پس از دور شدن از پایگاه فوق و وصل شدن مجدد به سازمان، تعریف می کرد: دختر بچه کوچک الف می دانست که مادرش به وسیله ی پاسداران خمینی دستگیر شده و در این رابطه همیشه به من می گفت: "خاله من ترا خیلی دوست دارم، من مامانی دانسم که خیلی خوب و مهربون بود اما حالا زندانه، خاله من ترا مثل مامانم دوست دارم، اما ترا به خدا اسم مامانم را جلوی بابا ببری، او مامان را خیلی دوست داشت و اگر اسم او را ببری خیلی ناراحت میشه... طفل معصوم نمی دانست مادرش مدت ها قبل در زیر شکنجه های وحشیانه ی مزدوران خمینی به شهادت رسیده و پدرش نیز این را می داند... اما آنقدر فکرتش در بند دیگر پدران و مادران این میهن اسیر و خونبار و جنایات خمینی است که نمی تواند بجز هرازگاهی به همسرش بیاید پیشد.

عملیات انقلابی واحدهای رزمندۀ مجاهدومیلیشای قهرمان

“واضربوا منهم کل بنان” سرانگستان رژیم را در هر کجا قطع کنید

عملیات روزمره‌ی رزمندگان مجاهد خلق، رژیم صدر خمینی را مجبور ساختند که برای جلوگیری از نارسیدن نور احتیاق، سوه‌های متعددی را به خدمت بکشد. هرچند که این روش‌ها نازکی ندانند و نمی‌تواند در سربوست محنوم رژیم خمینی کده‌ها را سقوط و زوال است اما تغییر این اجاد کند، ولی لازم است که با افزایش آگاهی و شناختن بنسبت به آن‌ها ضربه‌ها را بر بیکر این رژیم بوسیده هرچه بیشتر و کوبنده‌تر گردانیم. از جمله‌ی این روش‌ها استقرار جاسوس‌ها و خرجین‌ها، بیش در کوجه‌ها و حیاطان‌ها تحت پوشش‌های مخلف می‌باشد تا به کسب اطلاعات و جمع‌آوری اخبار، جهت شناسائی و تعقیب انقلابیون بپردازند. اجاد این روش‌ها خود به تنهایی بناگر انزوای دامنددار خمینی و رژیم در میان مردم می‌باشد.

بانگاه اطلاعاتی خودشان می‌کنند. این مزدوران که تعدادشان زیاد نبوده و بحدی چندانی هم ندارند، با تدری هوساری و دقت قابل تسخیر و شناسائی اند هرچند که سعی دارند با انجام کارهایی نظیر ترسیدن ریس و بوسیدن لباس‌های معمولی ماهیت واقعی خود را از دیگران مخفی نگه‌دارند.

آن‌ها مانند تمامی مزدوران خودفروخته، درازای انجام کارهای حیانت‌بارسان، از رژیم مزد و امکانات رفاهی دریافت کرده و غالباً نیز مسلح‌اند. عوامل سیاه و کمیته‌ها معمولاً با آن‌ها در تماس بوده و محل کارشان بانوق مزدوران سرکوبگر دشمن می‌باشد. و در صورت لزوم پاسداران و کمیته‌چی‌ها برای محاصره و حمله به یک پایگاه از مغازه‌ی آنان استفاده کرده و هم‌آهنگی‌های لازم را فیلا آنجا انجام می‌دهند.

این سرینجکان احتیاق و حفاق، علی‌رغم این که کوشش می‌کنند با انتخاب پوش‌های مناسب خود را با محیط هم‌رنگ ساخته تا شناخته نشوند. به هیچ وجه از دید خلق و رزمندگان مجاهدش مخفی نمانده و نمی‌مانند و جزای اعمال ننگین و کینفس‌نارادر بازو داماسخت وی‌امان دریافت خواهند کرد. در این قسمت ابتدا سه اطلاعاتی کامل رزمندگان واحدهای عملیاتی را می‌آوریم و برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب، فهرست‌وار به قسمتی دیگر از عملیات آنان اشاره می‌کنیم.

اعدام انقلابی "ابوالفضل خوشرو" یکی از مزدوران جاسوس رژیم خون‌آشام خمینی - جلاد

عملیات مجاهد شهید حسین تحصیلی واحد عملیاتی مجاهد شهید "مرتضی دانش" به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران هموطنان شریف و مبارز! واحد عملیاتی مجاهد شهید مرتضی دانش، پس از شناسائی

ابوالفضل خوشرو، مزدور جاسوسی که تحت پوشش یک میوه‌فروشی در زمینی جمع‌آوری اطلاعات بر علیه رزمندگان انقلابی خلق فعالیت داشت، وی را در پایگاه جاسوسی‌اش در خیابان شکوفه به دام انداخته و سپس با شلیک چند گلوله او را به هلاکت می‌رساند.

رزمندگان واحد عملیاتی پس از انجام موفقیت‌آمیز این عمل به سلامت صحنه را ترک کردند.

این هشدار است به همه‌ی مزدوران جاسوس خمینی تا بدانند که آن‌ها را از آتش قهر خلق گریزی نیست.

مرگ بر خمینی - درود بر رجوی نابود باد پاسداران جنایتکار واحد عملیاتی مجاهد شهید "مرتضی دانش"

به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران

واحد عملیاتی مجاهد شهید سعید شیرین زاده روز پنجشنبه ۱۸ شهریورماه طی عملیاتی که به نام معلم انقلابی، مجاهد شهید "ظاهر نقدی" نامگذاری شد، یکی از پاسداران رژیم به نام "یمینی" را به هلاکت رساند.

یمینی کدیپوسته مسلح به سلاح کمری بود و در منطقه‌ی تیموری در پوش یک مغازه‌ی آرایشگاه به جاسوسی برای رژیم اشتغال داشت، علاوه بر آن که مستقیماً در چندین مورد دستگیری انقلابیون شرکت کرده بود، در منطقه نیز جو رعبه و وحشت ایجاد نموده و علناً دست به تهدید مردم می‌زد به همین جهت شدیداً مورد تنفر اهالی منطقه بود.

هنگامی که واحد عملیاتی برای مجازات بچ مزدور، وی را به دام می‌اندازد، او مذبحخانه در صدد مقابله و تیراندازی برمی‌آید اما واحد عملیاتی با عکس‌العمل سریع، وی را در دم به هلاکت می‌رساند و با انفجار یک بمب قوی پایگاه جاسوسی وی را نیز منهدم نموده و سپس منطقه‌ی عملیات را به سلامت ترک می‌کند.

مرگ بر خمینی - درود بر رجوی نابود باد پاسداران جنایتکار واحد عملیاتی مجاهد شهید "سعید شیرین زاده"

اعدام انقلابی یکی از خبرچینان و سرسپردگان رژیم خمینی - جلاد معروف به عباس سوکتسی در شمس‌آباد (مجیدیه)

"عملیات مجاهد شهید احمد خطیر" واحد عملیاتی مجاهد شهید "حسن قدس" به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران هموطنان آگاه و رزمنده!

رزمندگان واحد عملیاتی مجاهد شهید حسن قدس در ساعت ۷/۱۰ بعد از ظهر روز شنبه ۶/۲۷/۶۱ با یک عملیات انقلابی یکی دیگر از مزدوران سرسپرده جاسوسان فعال رژیم خمینی جلاد را به نام عباس سوکتسی با رگبار مسلسل به هلاکت رسانده و پایگاه جاسوسی را که محل تجمع و تبادل اطلاعات پاسداران و بسیجی‌های حیانتکار بود، با انفجار بمب ضربه‌ای منهدم کردند.

رزمندگان، پس از انجام عملیات با دادن شعار منطقه را ترک کردند.

این مزدور به جرم همکاری با رژیم ضدستری خمینی و شرکت در شناسائی و لو دادن مجاهدین و ایجاد جو رعب و وحشت، سرانجام به سزای اعمال خیانت‌بار خود رسید

مرگ بر خمینی - درود بر رجوی سلام بر خلق - سلام بر آزادی نابود باد پاسداران ظلم و تباخی واحد عملیاتی مجاهد شهید "حسن قدس"

رزمندگان، پس از انجام عملیات با دادن شعار منطقه را ترک کردند.

این مزدور به جرم همکاری با رژیم ضدستری خمینی و شرکت در شناسائی و لو دادن مجاهدین و ایجاد جو رعب و وحشت، سرانجام به سزای اعمال خیانت‌بار خود رسید

مرگ بر خمینی - درود بر رجوی سلام بر خلق - سلام بر آزادی نابود باد پاسداران ظلم و تباخی واحد عملیاتی مجاهد شهید "حسن قدس"

باشد پیدا نکردند. این جنایت تنها نمونه‌ی کوچکی از اوج وحشت رژیم خمینی جلاد از مقاومت مسلحانه و عملیات حماسه‌آفرین رزمندگان مجاهد خلق و ملیشای قهرمان است. پاسداران ظلم و تباخی به دنبال کوچک‌ترین اطلاعات از رزمندگان مجاهد سرار پانسخنه وارد عمل می‌شوند؛ چشم‌بسته، بی‌هدف، کور و وحشیانه حمله می‌کنند و می‌کوبند. قربانیان این جنایات هرکس می‌خواهد باشد، مهم نیست؛ مهم، تلاش بدبوخانه و مایوسانه برای سرکوب نیروهای انقلابی و کوشش بی‌ثمر برای نجات خویش از نابودی است. چه بسیار از این نمونه‌ها که مزدوران رژیم به خانه‌های مردم حمله کرده،

تعداد دیگری از عملیات بر علیه مزدوران ارتجاع به فرار بر می‌یابند:

۱- واحد عملیاتی مجاهد شهید "ناصر رحمانی"، در روز چهارشنبه ۶/۱۷ طی یک عملیات انقلابی که به نام مجاهد شهید "علی صوری" نامگذاری شده بود، دوش از مزدوران رژیم را در نارمک تهران به سزای اعمال جنایتکارانه‌شان رسانده و اعدام انقلابی نمودند.

۲- در تاریخ ۶/۲۲/۶۱ یکی از مزدوران رژیم به نام صفاری طی عملیاتی تحت نام شهید "مهدی بولکی"، توسط رزمندگان مجاهد به هلاکت رسید. هم‌چنین دوش از مزدوران و فالان‌های مسلح‌محل، که به حال خام‌خود، قصد تسکیری رزمندگان را داشتند، به سزای خود می‌بخشیدند و یکی از آن‌ها کشته و دیگری زخمی شد.

۳- روز پنجشنبه ۶/۲۵ در حیاط کسارگاه، رزمندگان واحد عملیاتی مجاهد شهید "پیرام قاری" دوش از جاسوسان و خبرچینان رژیم ضد ستری خمینی را با گلوله‌های آتش خود به هلاکت رساندند و سالم به ناکاهشان نرگسند.

۴- واحد عملیاتی مجاهد شهید "محمد ناصر آموورکار" در عملیاتی به نام مجاهد شهید علی‌اکبر رراعب بیسه در حیاط نارمک یکی از عناصر نسج خلقی حسینی را به سزای خبرچینی و جاسوسی‌هاش رسانده و به حیات تنگنیش پایان دادند. این عملیات به تاریخ ۶/۳۰/۶۱ انجام گرفت.

یورش نا جوان مردانه پاسداران خمینی...

بقیه از صفحه ۱۶

افراد عادی را به قتل رسانده و پس به عنوان کشف خاندی سبی مجاهدین، روی آن تبلیغ نموده‌اند.

آری، آن‌ها، یک زن و مرد جوان را که جمیع ربطی به مجاهدین نداشتند، کشته و یک ساختمان به طنقه را ویران کردند. مردمی که شاهد این صحنه بودند به شدت علیه مزدوران خمینی برانگیخته شده بودند و علناً به خمینی جلاد قحش می‌دادند و بدوی می‌گفتند. مزدوران، که خود متوجه تاثیر سوء این عمل تنگنیشان شده بودند، با وحشت و دستپاچگی و نیراندازی هوایی به متفرق نمودن مردم، که هوشیارانه موضوع را تعقیب می‌کردند، اقدام نمودند.

این مزدور به جرم همکاری با رژیم ضدستری خمینی و شرکت در شناسائی و لو دادن مجاهدین و ایجاد جو رعب و وحشت، سرانجام به سزای اعمال خیانت‌بار خود رسید

بقیه از صفحه ۸

چگونه می توان رزمندگان را در صحنه نبرد یاری کرد؟

مشرف به در خانه‌ی ما سرگود چد پارک کرده بود و وقتی که علی (شوهرم) داشت وارد خانه می شد یک نگاه به او انداخته بود ظاهراً داشت روزنامه می خواند، ولی کارش غیرعادی بود پس از سربع ماشین را روشن کرد و رفت اصلاً ایستادنش خیلی غیر عادی بود؛ به علی جریان را گفتم، او گفت: ممکنست منتظر کسی بوده و چون طرفش نیامده رفت است، مساله زیاد مهم نیست، شب مستولمان (.. .) آمد و جریان را داشتم برای او می گفتم که یک دفعه زنگ خانه مان بدون رمز به صدا درآمد. از پتخودی آشپزخانه سرم را بیرون کردم، دیدم زن راننده‌ی تاکسی است گفتم: "الان، آمدم"، رفتم دم در، گفت سرتما از مسجد آمده بودند راجع به شما از من تحقیق می کردند که آیامی دانی، شوهرتی چکاره است، نماز جمعه می روند یا نه؟ چکسانی به خاندانتان رفت و آمد می کنند و... من گفتم: "والله من به کار کسی کار ندارم، خاندانم که زن خوبی است یک بچه ۱/۵ ساله دارند بنام عطا، دیگر چیزی نمی دانم بی حواسم توی جریان باشی." ارش تشکر کردم و آمدم به (M) گفتم، گفت: چند نمونه توی این منطقه داشتیم که از کالان مساجد برای شناسایی خانه‌ی تیمی اقدام کرده اند با توجه به این که یک نمونه‌ی تعقیب (البته نمونه‌ی ضعیفی است) هم علی داشت که احساس کرده بود تعقیب شده، تصمیم گرفتیم همان شب خانه را خالی کنیم.

باشد و بتواند به سرعت آن را بخش کند. نکته‌ی مهم اینست که در این گونه موارد نباید به علت ضعف ارتباط مستقیم، با اطلاعاتی که کسب می کنیم سرد و منفعل برخورد کنیم و به سیستم اطلاع دادن غیر مستقیم و ایجاد جو و فضای مناسب کم بها بدهیم.

در حاشیه این قسمت نیز بی مناسبت ندیدم که به یارهای از تاکتیک‌هایی که رژیم در دستگیری انقلابیون استفاده می کند اشاره کنیم تا بهتر بتوانیم حضور پاسداران و عوامل آن‌ها و با سوهی کارشان را تشخیص دهیم بدینیهی است که آشنائی با کارکرد دسین و ویژگی‌هایش و... باید یکی از کارهای روزمره مان باشد تا براساس شناخت از وی بتوانیم زنگ خطر را به صدا درآوریم.

آشنائی با یارهای از تاکتیکهای رژیم جهت ضربه زدن به انقلابیون

۱- مهم ترین سبوه‌ای که اینک رژیم جهت شناسائی انقلابیون بکار می گیرد، پهن کردن نور بازرسی‌های خیابانی است. بدین صورت که در خیابان اصلی و گاهی در خیابان فرعی، نیروهایش را مستقر می کند و به شانس گردی، موتور و کنترل افراد پیاده مبادرت می نماید. البته بسند به شرایط، نحوه‌ی بازرسی نیز فرق می کند بعضی اوقات افراد را بازرسی و حتی بازجوئی می کنند و از این قبیل.

سرنشینان ماشین‌هایی که مورد بازرسی قرار می گیرند می توانند با معطل کردن و اعتراض منطقی و غرولند کردن کاری کنند که ماشین‌های پشت سرشان متوجه شوند و علت ترافیک ایجاد شده را دریابند. هم چنین می توان در خیابان‌های دوطرفه با چراغ زدن و علامات اضطراری دیگر، انومبیل‌های طرف مقابل را مطلع نمود. وقتی رژیم در اماکن خلوت و فرعی و دور از خیابان‌های اصلی، نور بازرسی خود را پهن می کند ساکنین منازل اطراف و یا صاحبان مغازه‌های قبل از موقعیت بازرسی، می توانند نقش خود را به درستی بازی کنند؛ بدین نحو که در صورتی که مورد سوال قرار گرفتند به هر

شکل که شده حضور پاسداران را اطلاع دهند.

در مسیرهای هر روزه که جهت کار می روید می توانید هشیار باشید و توجه کنید که مثلا در چه ساعتی، در کجا و با چه تعداد نفرو... رژیم نور بازرسی پهن می کند تا در صورت برخورد با مجاهدین بتوانید گزارشات خود را به آن‌ها بدهید. هم چنین در اطراف محل سکونت خود می توانید نورهای بازرسی خیابانی را کشف کنید تا در صورت برخورد، آمادگی داشته باشید. طبعاً روشن است که اعلام حضور دشمن، صحن این می تواند در صورت رسیدن به دست مجاهدین به عنوان یک هدف عملیاتی سر واقع شود.

گاهی نیز رژیم مزدوران خود را در اماکنی به طور مخفی (مثلا سر چهارراه‌ها و یا برخی خیابان‌ها و کوچه‌های فرعی) مستقر می کند و به اصطلاح کسب می گذارد که باید نسبت به آن هشیار بود.

۲- استفاده‌ی مزدوران رژیم از مساحد و تسخ اقتصادی؛ عناصر رژیم برای کسب اطلاعات و بعضی اوقات برای تکمیل اطلاعات به مساحد مراجعه می کنند. آن‌ها از این طریق می خواهند پایگاه‌های نسبی و یا افراد مشخصی را دستگیر کنند. به همین جهت به همسایه‌ها مراجعه کرده و در مورد خاندانی تحقیق می کنند که باید نسبت به این تاکتیک آگاه بود و به موقع

زنگ خطر را به صدا درآورد. همزمان با انزوی هر چه بیشتر خمینی و به این دلیل که مردم نسبت به ماهیت ضدبشری پاسدار و کمیته‌چی پی برده اند و به سوالات آنان پاسخ نمی دادند، اخیراً مجبور شده اند که تحت عناوین دیگر به عنوان مامور مالیات و یا جهت بررسی وضع سابقه‌ی فرد جهت انتخاب شغل و یا مامور بانک مراجعه کنند و خواستار اطلاعاتی راجع به همسایه‌ها و دیگران شوند که باید به شکلی سریع آن خاندان و افراد را در جریان قرار دهیم.

۳- استفاده‌ی مزدوران رژیم از فالانژهای محلی؛ رژیم از فالانژهای محلی جهت خیرجینی و هم چنین کنترل محل و جاسوسی استفاده می کند. دیده شده است که خانه‌های این گونه افراد جهت تعقیب و مراقبت با یکاگ های نسبی رزمندگان محاهد مورد استفاده قرار گرفته است به همین جهت باید همواره به این گونه افراد توجه ویژه داشت. مثلا موارد متعددی دیده شده است که دکان‌های این گونه افراد مورد استفاده‌ی مزدوران کمیته‌چی و پاسدار به منظور شناسائی قرار می گیرد. این خیرجین‌های محلی با نگاه‌های رژیم در محل هستند؛ به همین جهت تحرک و تردد افراد غریبه به منازلشان را حتما باید به عنوان زنگ خطر اعلام نمود.

۴- حضور فرد یا افراد غریبه‌ی رژیم که جهت شناسائی به محل آمده اند؛ برخی از پاسداران رژیم و مزدوران کمیته‌چی ریش- هایشان را زده و لباس مرتب و به اصطلاح زیگولی می پوشند و در برخی محلات می ایستند و دنبال مجاهدین می گردند، برخی از آن‌ها حتی دکه می زنند

و خود را مشغول سیگار و آدامس- فروشی نشان می دهند و یا مثلا یکوانت میوه می آورند و به این وسیله حضور خودشان را در یک موقعیت مشخص توجیه می کنند. این گونه افراد به دنبال تعقیب و مراقبت هدف خاصی هستند. مثلا ممکنست خانه‌ای را مورد مراقبت قرار دهند تا در صورتی که کسی (براساس اطلاعات قبلی که به دستشان آمده) مراجعه کرد وی را دستگیر کنند. این گونه افراد گرچه ظاهراً مشغول کار مشخصی هستند ولی در حقیقت وظیفه‌ی اصلی شان جاسوسی و تعقیب و مراقبت و شرکت در دستگیری و کشتار مجاهدین می باشد.

دیده شده است که از معلولین جنگی و حتی بسجی‌های خردسال نیز در این موارد استفاده می شود، البته این گونه افراد معمولا دنبال هدف خاصی می باشند، و باید خیر مربوط به حضور این مزدوران را نیز بخش کرد.

۵- حضور افراد رژیم در محل جهت دستگیری؛ برخی اوقات که قرار می رود، رژیم پاسداران را به صورت مخفی در یک محل و یا خیابان ولو می کند تا در صورتی که فرد مزبور احیانا به سر فرار آمد وی را دستگیر کنند. این گونه مواقع حتما باید زنگ خطر را سریعاً به صدا درآورد، و حتی در مناطقی که موقعیت آن‌ها قبل از این محل واقع شده است یا بهتر بگوئیم در مدخل‌های این محل، مساله را بخش نمود. به این صورت که: آقا مثلا چی شده؟ اینجا پاسدار ایستاده است؟ حتما می خواهند منافقی را دستگیر نمایند؟ و...

(ادامه دارد)



بمناسبت ۱۶ آذر (روز دانشجو)

گرامی باد
خاطره شهدای دانشگاه

در سیزده آذر سال ۳۲، خون پاک بدن از فرزندان آگاه و مبارز دانشگاه مبارز راه آزادی و رهایی ایران گشت. حندی بر از کودنای تنگی ۲۸ مرداد و در آستانه‌ی ورود نیکون معاون رئیس جمهوری وقت آمریکا چون جوان شریک رجوی، بزرگ‌ساخت‌های به صرب‌کلوده‌ها و سرسره‌های نامورین سرسره‌دهی شاه، صحن دانشگاه را رنگین کرد. و ۱۶ آذر به عنوان سربلندی مبارزات فخریانه‌ی دانشگاه بر علیه امپریالیسم و ارجح در تاریخ ایران ثبت گردید.

اکنون سال‌های بسیاری از سیزده آذر ۳۲ می‌گذرد ولی از آن زمان ۱۶ آذر، یادآور مبارزات فخریانه‌ی نسل آگاه و رزمنده‌ی ایران بوده است و اینک نیز علی‌رغم آن که حکومت سیاه حسی بارها و بارها با ریجس خون دانشجویان و دانشگاهیان، در هر صبح و شام سائیده‌آذره‌های زیادی را با ابغادی بس عظیم بر و کیف مقاومت بوجود می‌آورد، یازدهم آذر را گرامی می‌داریم! اگر سیزده آذر سال ۳۲ را به گونه‌ی اولین ترکس انقلابی جسم خلق بس از کودنای سگی ۲۸ مرداد شناخته‌و آن را یکی از حلقه‌ات مبارزات نسل آگاه و انقلابی ایران بدانیم آگاه روسی خواهد شد که چگونه این حرکت فخریانه‌ی در حلقه‌ات بعدی خود و به دست انقلابیون پاکباز این میهن، حلقوم امیر-بالنسم و ارجح را فتود و با رشد و گسترش روزافزون خود بس از حدود سی سال بعد می‌تواند، هم‌اکنون نیروزگار را بر حسی دجال، این حرمه‌ی نساد و قریب و حیانت تمامی تاریخ سیاه نموده و در این رابطه دلایل جسم کور و اهریسی حسی خاش از دانشگاه و دانشگاهیان روس بر می‌گردد.

بس از ۱۶ آذر حرکت‌ها و مبارزات دانشجویی اشعاد و سعیری به خود گرفت و علی‌رغم جو حقتان و سرکوبی که رژیم وابسته شاه در سطح دانشگاه‌ها و جامعه گسترده بود، دانشگاه هم‌چنان پرخروش و سبزیده باقی ماند و نسل آگاه و ازجان گذشته‌ای را در دامان خود پرورد که سرانجام در رابطه با تکامل‌ترین سازمان انقلابی و بوحندی یعنی مجاهدین خلق ایران برچم نبرد و مبارزه‌ی

داده است. در اینجا ما توجه کلیدی دانشجویان و داوطلبین ورود به دانشگاه‌ها را دیگر بار به اطلاعیه مجاهدین خلق ایران مورخه‌ی اول آبان ۶۱ جلب می‌کنیم که در قسمت پایانی آن آمده است: " اکنون که پذیرش حداقل تعالیت در آموزش عالی کشور بر رژیم خمینی تحمیل گردیده است می‌توان و باید جمعیت و محیط دانشجویی و دانشگاه را به سایدی بست جنبه‌ی ارتباطی وسیع مقاومت انقلابی مسلحانه و برای مدارک فقام رهائی بحس عمومی بکار گرفت. در این رابطه هیچ سکی نیست که حسی علی‌رغم تمامی تلاش و نفلای جدانقلابی خود هیچ ساسی در «راکز علم و فرهنگ ندارد. این ضعف و زبونی حسی مضاف بر دلایل مسلم تاریخی که به تحلیل ماهیت رژیم مربوط می‌شود، در نردید و نزلزل به سالدی او برای بازگشتی دانشگاه‌ها نیز آشکار است. حسی به خوبی می‌داند که حر در تعرض ضد انقلابی و

خمینی جز این انتظاری نمی‌رفت " چرا که او مظهر پلیدی، چهل و ستم و ارجح است و دانشگاه پیام‌آور علم و برنی و به قول بدر ظالمانی سترک آزادی" ولی با این همه دانشگاه را در برابر دیو مهیب و خون‌آسام ارجح سر تسلیم نمود، دانشجویان مجاهد و مبارز انقلابی در هر شهر و روستا در هر کجود و حیابان در سخت ترین شرایط و در زیر حملات روزافزون اوباس و آدمکشان رژیم خمینی برچم مبارزه و آگاهی را برافراستند که داشتند و هرگز از نبرد باز نایستادند.

در مقطع تاریخی ۳۰ خرداد و در امواج حروشان خلق مجاهد-برور، بازاین دانشجویان بودند که در صفوف اول و همگام با دیگر فرزندان پاک باخندی مجاهد خلق به بس رفتند و آماج زکبار مسلسل‌های یاسداران سترک حسی شدند و بدس تربیت باجون گرم حوس بر باقیمانده‌ی ناچیز سروریت رژیم ببر کفتار خون‌آسام ارجح برای همیشه خط‌بطلان گسندند، از آن روز تاکنون دانشگاه هزاران دانشجو، اسناد و روستنفر متعهد و انقلابی را به میدان‌های نردنا پلیدترین و صدحلقی-برس حکومت تاریخ ایران روانه کرده و روانه خواهد کرد، هم‌اکنون بحس عظمی از سهدا و رندانان سیاسی و رزمندگان صفوف اول جنبه‌ی نبرد با رژیم صدیسری خمینی را دانشجویان و دانشگاهیان مجاهد تشکیل می‌دهند که در راه رهائی میهن و خلق از هیچ‌گونه ندادکاری دریغ ندارند و جس است که علی‌رغم تمامی تمهیدات میطانی حسی به منظور سرکوب خلق و هم‌چنین برای درهم کوبیدن سترک‌های آزادی می‌نریدد منتل آزادی و رهائی خلق بر فروع برار همیشه در سینه‌ی میدان نبرد سراسری حلسق در دست فرزندان رزمنده و مجاهد خلق می‌درجشد و ظلمات ارجح را به آس می‌کشد، در اینجا بی‌مناسبت نیست که در ارتباط با مسائل جاری دانشگاه‌ها بگذریم: جس به نظر می‌رسد که رژیم حسی علی‌رغم نصاد ماهوی و بیادیس با علم، آگاهی و فرهنگ نحت فشار سنگین اجتماعی که بارها باعث برانگیخته‌سدن اختلافات شدید در درون دستگاه حکومتی و مجلس صدحلقی‌اش گردید به برکزاری کنگور و بازگشتی تدریجی برخی رسده‌های دانشگاهی آن هم در چارچوب سدیسترین برنا‌ه‌های قرون وسطائی نقیش عقاید اجبارا بس

پرتاب تخم مرغ "رنگی" توسط هسته‌های مقاومت

در شرایطی که مزدوران حسی دجال می‌کوشند با ایجاد حقتان و بطلق بر جامعه، خاکبست لزان و بسیده‌ی مرجعین را از اعراض و طغان نوده‌ای در امان نگذارند، هسته‌های مقاومت با حداقل امکانات جسم و نفرت خلق سم‌رده را بس به رژیم ضدبشری حسی جانیکار ابراز می‌کنند.

از جمله این که احرا در نیران شاهد حرکات و اقدامات سالدی افشاگرانه‌ی هسته‌های مقاومت هوادار مجاهدین خلق بر علیه رژیم حسی دجال بوده‌ایم. یک نمونه آن برنات‌نخم-مرغ "رنگی" بر روی نصابر سطلانی حسی جلااد و رحالکان آدمخوارس می‌باشد تا بدیسربیت جسم و نفرت خلق را از وجود رژیم پلید و حیابیکار حسی، در کوچدها و حیابان‌های شهر به نمایش بگذارند.

این هسته‌های مقاومت در چندین مورد، اقدام انقلابی خود را در محل‌هایی روبروی مراکز سیاه از جمله سپاهمنطقه‌ی ۵ در خیابان نظام‌آباد انجام داده‌اند.

روش ابتکاری این هسته‌ها در تهیه‌ی تخم مرغ "رنگی" بدیسربیت است که: ابتدا در دوطرف نخم مرغ سوراخ کوچکی ایجاد کرده و بس از خالی کردن محتویات آن (مثلا با سرتک)، تخم مرغ را با رنگ مایع پر کرده و بس سوراخ‌ها را به وسیله‌ی چسب سدود می‌کنند. لازم به توضیح نیست که با توجه به نازک بودن

بوسندی نخم مرغ، بوجود اصابت آن با نصابر مقامات رژیم بلافصله سگسد و رنگها به طور کامل بحس می‌شود و سطح نصابر را در بر می‌گیرد. بملابند نمونه‌هایی از این اقدامات افشاگرانه با قسندارنج و نحل انجام آن اشاره می‌شود:

۶۱/۷/۵ - عکس حسی سرکوبدی بسجس واقع در بست بازار روز بالاتر از باشگاه دهیم.

۶۱/۷/۵ - عکس منظوری در همان محل

۶۱/۷/۵ - عکس حسی نفاط گلبرگ و نظام آباد داخل گلبرگ غری

۶۱/۷/۵ - عکس حسی در حیابان ۱۱۶ میدان رسالت

۶۱/۸/۳۰ - عکس حسی در حیابان نلام آباد، روبروی داروخانه سالار در رابطه با وحس رژیم از این اقدام ابتدائی و افشاگرانه بدنیست توضیح بدیم که عکس اول را مزدوران رژیم بعد از دو روز پاک کرده و عکس جدیدی گلشده کردند، عکس دوم هم به همین طریق، عکس سوم را یک هفته بعد پاک کردند، عکس چهارم را چهار روز بعد بانقت سسند و عکس پنجم را بلافصله ناصح روز بعد با رنگ سفید کاملا بوساندند و بعد از چهار روز دوباره همان عکس را گلشده کردند.

مروری بر بهترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی

صدای سردار

بقیه از صفحه ۶

برای شهید مجید شریف واقفی در دانشگاه شریف مراسم برگزار کردیم. در آنجا من ضمن سخنانی نسبت به انحراف از مسیر انقلاب و انداختن آن در کوران کشمکش‌های فرقه‌ای درونی هشدار دادم و این اشاره‌ای بود به حرف‌های هاشمی رفسنجانی، که چند روز پیش از آن زده بود. در همان حال باید به اصطلاح انقلاب اسلامی مراسم دیگری برای شهید شریف واقفی در دانشگاه تهران برگزار کرده بود که سخنرانی در آن نیز به عهده‌ی

که او همیشه، خودش را با "اسلام" یکی می‌داند. در این دیدار، خلاصه و چکیده‌ی صحبت ما، در برابر خمینی، عبارت بود از: آزادی، و در مقابل، خمینی ضمن سفارش ما به باصلاح اسلام، در لاف‌ها خواست تا مبارزه بر علیه مارکسیست‌ها را بر دوش ما بگذارد! در هر صورت، این ملاقات، اولین و آخرین دیدار رسمی سازمان با خمینی بود. پیش از آن، بعضی از برادران ما و در یک مورد، ناآجا که بادم هست

با خمینی و ارتجاع می‌کرد. اما به دنبال فرماندوم جمهوری اسلامی نخستین مسأله‌ی مهمی که در همان اوائل سال ۵۸ در فروردین‌ماه پیش آمد، جریان تعطیل دفاتر بدر طالقانی و عزیمت ناکهانی ایشان از تهران بود، که به

انحصار طلب واقع شود، کما این که، بعدها، خمینی نیز ناراحتی و عصبانیت خود را بروز داد و بدان مراسم اشاره کرد و با تحقیر و بوهین از دکتر مصدق یاد نمود و بدین ترتیب برای نخستین بار، خصم صمدی ارتجاعی صمدلی خود و حقد و کینه‌اش را نسبت به بهشت‌مطی و بیستوی فقید آن دکتر مصدق، نشان داد. این گونه برخورد های ضد ملی نیز پس از آن بارها تکرار شد. و وجهی از ماهیت ارتجاعی خمینی و دارودستی او را به اثبات رساند.

برای جلوگیری از مشتبه شدن ابور و قاطی شدن حسد و مرزها، کاملاً ضروری بود. در این سخنرانی، به خصوص موضوع انحلال ارس که برادران آن را عنوان کرد، دلساویر مرنجین و لبرال‌ها فرار گرفت و موجب تبلیغات و حملاتی بر علیه سازمان گردید. در حالی که برادران مسعود، سخنرانی‌اش در ۱۴ اسفند در اجتماع عظیم احمدآباد و بر برابر دکتر مصدق، این موضوع را توضیح داد؛ و روس کرد که منظور از انحلال ارس، این است که ما تمام پرسنل ارس را از کار و زندگی بیزاریم، و با اصلاً ارس نداشته باشیم، بلکه منظور، از پس بردن بافت و سازمان صحتی و ساهتماهی ارس و بی افکندن ارس می‌گردی بدخای آن است، که هم در درون خود، و هم با مردم، روابط انقلابی و مردمی داشته باشد. و همسند در کنار مردم بخاند در آینده نیز هیچ خطری از جانب آن، انقلاب را تهدید نکند.

ما یک نیروی انقلابی موحد بودیم، که هویت ویژه‌ی خود را داشتیم، و به دلیل همین هویت، نمی‌توانستیم سهمی در حکومت خمینی، داشته باشیم. ما ارتجاع و خمینی را می‌شناختیم و آن‌ها نیز کم‌وبیش ما را می‌شناختند، و درست به دلیل همین دو ماهیت کاملاً متضادی که ارتجاع و ما داشتیم، نه آن‌ها ما را به حکومت خود راه می‌دادند و نه ما می‌توانستیم در حکومت داخل شویم.

شرکت مشروط در اولین فرماندوم

پس از آن، بحسن آزمایشی مهمی که در بیس رو داشتیم، فرماندوم جمهوری اسلامی بود، که در تاریخ ۱۲ فروردین ۵۸ برگزار شد. ما ضمن انتقاد به شکل برگزاری این فرماندوم، و نحوه‌ی طرح سوال، با تعیین و ارائه‌ی محوی جمهوری اسلامی

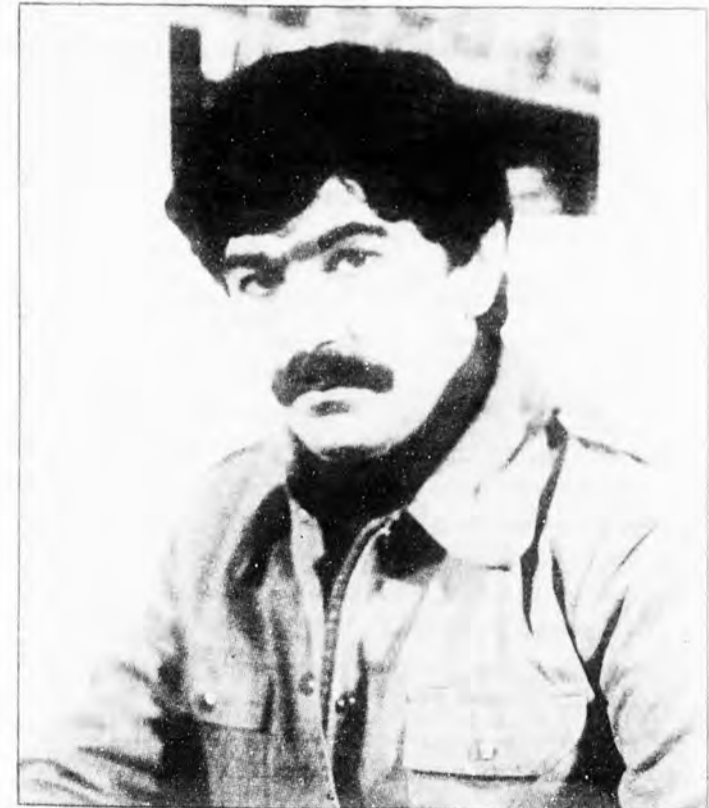
بی‌صدر بود. البته می‌دانید که بی‌صدر یکی از کسانی بود که در شکل‌گیری و اتحاد این جریان به اصطلاح انقلاب اسلامی، که بعداً یکی از دشمنان سرخ‌پوشی صدر شد، نقش مهمی بازی کرده بود. در نهمی خرداد سال ۵۸، مسأله‌ی سعادت‌ی که هم‌زمان موضوع کشمکش بیس برده‌ی من با و رزم بود، توسط همان باند به اصطلاح انقلاب اسلامی‌ها، با اسرار من معقول و محدود با رجوتی‌های سعادت‌ی در کمپدی سفارت آمریکا، علی‌سید و حسینی اجتماعاً پیدا کرد. ما ضمن توضیح مسأله به مردم، به رژیم اعتراض کردیم. زیرا اتفاقاً برخی از مقامات خود رژیم از ما خواسته بودند که مسأله را در آن شرایط علی‌سید بگیریم و دست به امساکری هم نزنیم. سعادت‌ی اعتصاب عدا کرد و مادران ما در دادگسری منحص شدند، این حرمانات، به نظاهرات و راه‌بیمائی هواداران ما بدست کاج دادگسری منجر شد، که حمایت‌دارها و فالانترها بدسرکردگی امیرالاسم آمریکا نسبت دهد و

خود برادرمان مسعود، در روزهای قیام با او دیداری غیر رسمی و کوناه دانستند. اما پس از آن، دیگر هیچ کس از ما، با خمینی ملاقاتی نداشت.

دستگیری مجاهد شهید محمد رضا سعادت‌ی

در این زمان، یعنی هنگامی که، ما در قم بودیم، برادرمان سعادت‌ی در تهران دستگیر شده بود. ما در بازگشت به تهران از این موضوع، مطلع شدیم و بلافاصله تماس‌هایی با مقامات مختلف رژیم گرفتیم و اقداماتی کردیم تا مسأله را برای آن‌ها توضیح داده و برادرمان را آزاد کنیم. لیکن معلوم بود که ارتجاع به خیال خودش آسوی خوبی بدست آورده بود و به راحتی حاضر نمی‌شد این دلساویر را از دست بدهد. آخر، آن موقع رژیم نمی‌توانست ما را به امیرالاسم آمریکا نسبت دهد و

عنوان اعتراض به خیره‌سری‌ها و خودکامگی‌های باند‌های ارتجاعی، که ارکان‌های مختلف را در اختیار گرفته بودند، صورت گرفت. سازمان قبل از سایرین از این جریان باخبر شد و آن را به اطلاع عموم رساند. موجی از حیرت و تردید و ناآواری و اعتراض، همه‌جا را فراگرفت. سرانجام، ماجرا با حضور بدر طالقانی در قم و رفتن او به نزد خمینی و پذیرفتن مسأله‌ی نسکلی شوراهای از طرف خمینی و بالاخره سخنرانی تاریخی بدر در فیضیه، بدیابان رسید. اما این جریان، در مجموع، ضربه‌ای بر بیکر ارتجاع بود و طبیعتاً نفسی هم که سازمان در آن بازی کرد، نمی‌توانست بادیده گرفتند سود و با موجب خشم ارتجاع نبود. بلافاصله به دنبال این جریان، خمینی که با آن موقع از ملاقات با ما خودداری کرده بود، نتیجه گرفت که بهتر است با ما ملاقات کند و این نشان می‌داد که خمینی زبان قدرت را بهتر از زبان‌های دیگر می‌فهمد. البته، شرط این دیدار، همان نامه‌ی مشهور برادرمان مسعود بود که ضمن آن شهادتین گفته بود. در دیدار با خمینی صحبت‌هایی رد و بدل شد. و به خصوص برادرمان مسعود حیرخواهانه با او سخن گفت. خمینی به تلاش‌هایی اشاره کرد که چند روز پیش از آن برخی از آخوندهای قم به خرج داده بودند تا مانع این ملاقات شوند و با، مطلبی از خمینی بر علیه سازمان بگیرند. خمینی گفت، من تاکنون بر علیه شما حرفی نزده‌ام، اما هر وقت که ببینم شما خارج از اسلام هستید، خواهم گفت. البته، منظور خمینی از "اسلام" هم کاملاً روشن بود، چون می‌دانید



از نظر خودمان و با مشخص کردن برنامه‌ی مرحله‌ای و انتظارات حداقلی که برای جمهوری اسلامی فائل بودیم، بدان رای مثبت دادیم. این معرفی و تعیین محتوی جمهوری اسلامی، از نظر خودمان هم در واقع بیانگر تردیدها و مخالفتی بود که ما با محتوی "جمهوری اسلامی" خمینی داشتیم و حکایت از تضاد ایدئولوژیک ما

اجتماع بزرگ ۱۴ اسفند ۵۷ بر سر مزار دکتر مصدق فقید، که تا شرکت سازمان و چریک‌های فدائی خلق، تشکیل شد، و به خصوص حضور بدر طالقانی در آن اجتماع و سخنرانی او، از آنجا که می‌توانست نخستین نشانه‌های تشکیل اپوزیسیون در برابر حکومت تلقی شود، طبیعتاً انعکاس خاص خود را داشت و نمی‌توانست مورد رضایت و خوشایند ارتجاع

جریان دستگیری برادرمان سعادت‌ی، که قدم بسیار مهمی در تشدید تضاد بین ما و ارتجاع - در همان اوائل - بود به موضوع کشمکش و مبارزه‌ی طولانی بین ما و ارتجاع مبدل شد.

از آن برآمدند، نظاهرات به حسوت گرانید و با کوسمائی حمایت‌دارها و بیروزی بده‌های ما با بیان یافت. این اولین رویارویی عملی ما با ارتجاع بود که وسعا منعکس شد و نگرانی‌هایی را برانگیخت. بدیده‌ی حمایت‌داری که مشخصاً حزب جمهوری و شخص بهشتی در بیس آن فرار داشت، به صورت یک ابزار

عامل آمریکا قلمداد کند، ارتباط با سووری با عامل روس‌ها بودن مناسب‌تر و جسیبندتر بود!! جریان دستگیری برادرمان سعادت‌ی، که قدم بسیار مهمی در تشدید تضاد بین ما و ارتجاع - در همان اوائل - بود به موضوع کشمکش و مبارزه‌ی طولانی بین ما و ارتجاع مبدل شد. در ۱۶ اردیبهست ۵۸، ما

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی

صدای سردار

بهدید و ارتعاب و سرکوب غیررسمی، از همان فردای پیروزی انقلاب، در خدمت ارتجاع قرار گرفتند و به خصوص حزب حاکم، که در دست برده سازمانده و گردانندگی این جریان سوم و حاسنار بود. از آن استفاده‌ها و در واقع سوء استفاده‌های فراوانی می‌کرد. در جریان راهپیمایی، اولین برخورد شدیدین با و حمایت‌دارهای ارتجاع عمل آمد و جانانچه گنم، با پیروزی باهم بایان یافت و جدهای ما راهپیمایی خودشان را با قصد معنی شده با عنوانیت تمام به انجام رسانیدند.

مسالدهی سعادت، بالاخره مسالدهی روز شد، ارتجاع می‌گوسدنا با معرفی آن به عنوان یک مسالدهی جاسوسی و با فلنداد کردن برادرمان سعادی به عنوان جاسوس، از آن برعکس ما استفاده کند، دولت رسماً اعلام کرد که در دستگیری و بازجویی از سعادی نفسی ندانند است. پدر طالقانی درباردی آن اظهار نظر کرد و گفت که، مسالدهی سعادی اصلاً جاسوسی نیست و اظهار تعجب کرد که، نمی‌دانم چرا همیشه در این ملک جاسوس روس می‌گیرند؟ تنها اشاره کردم، که آن موقع رژیم همور ناای حد به اصطلاح ضدامریالیست و ضد آمریکا تنده بود و ما راهم نمی‌توانست به آمریکا بست دهمد. در هر صورت، محض مادران با بنام پدر بایان یافت. برادرمان سعادی هم به بوضه‌ی پدر پس از ۱/۵ ماه اعصاب، به اعصاب خود خاشبه داد. اتفاقاً برای اطلاع بوضه‌ی پدر طالقانی

بازوی مسلح حزب جمهوری اشاره کرد.

در اردیبهشت ۵۸، مسالدهی محکومیت ایران در سنای آمریکا، به خاطر اعدام بعضی از سران و وابستگان رژیم شاه، پیش آمد. به دنبال آن، ما چهارم خرداد را که روز شهادت بنیادگاران سازمان بود، روز اعتراض به سنای آمریکا پیشینهاد کردیم و در آن روز، مراسم باسکوهی با



سخنرانی برادرمان مسعود و بنام پدر طالقانی در محل ترمینال خزانہ برگزار شد، که در همین مراسم ما پدر طالقانی را، به عنوان اولین رئیس جمهور ایران پیشینهاد و نامزد کردیم، که با استقبال بسیار بر سرور هم از طرف مردم مواجه شد.

خبرگان

بجای مؤسسان نقض عهد آشکار خمینی خانن

سیس، انتخابات مجلس خبرگان پیش آمد. خمینی، مجلس مؤسسان وعده داده شده در پاریس را، که می‌بایست متشکل از نمایندگان تمام مردم به تدوین قانون اساسی بپردازد به خبرگان ارتجاع تبدیل نمود و این نقض عهد آشکاری از جانب خمینی بود که در همان اوائل انقلاب صورت می‌گرفت. ما با اتخاذ مواضع اعتراضی و انتقادی و با تشکیل ائتلافی ابتدائی با چند گروه دیگر، در انتخابات خبرگان شرکت کردیم. ارتجاع

در این اولین انتخابات، نمونه و الگوی تمامی انتخابات بعدی خود را به نمایش گذاشت. تقلب به هر وسیله‌ی ممکن، نتیجه‌ی انتخابات فاعداً اعتراض و افشاکری ما را به دنبال داشت. چماق‌داری هر روز اوج می‌گرفت و چماق‌دارها در پناه حزب جمهوری به ناخت و نازهای خود علیه آزادی‌ها و نیروهای سرقی و سازمان‌های انقلابی می‌افزودند، مطبوعات زیر فشار و در معرض تهدید قرار گرفتند. به روزنامه‌فروشی‌ها، کتابفروشی‌ها و اجتماعات سیاسی هر روز حمله می‌شد و مراکز و دفاتر گروه‌های سیاسی مورد هجوم فرار گرفت. در مردادماه چماق‌داران پس از گرفتن مراکز بعضی گروه‌ها و استعمال سناد چریک‌های فدائی، متوجه سناد ما شدند. ما حاضر شدیم به سادگی و راحتی در برابر ارتجاع که خودش راپست چماق‌داران غیررسمی پنهان کرده بود، تسلیم شویم. خانواده‌ها و اعضا و هوادارهای سازمان، در روزهای بلند و گرمای طاقت‌فرسای تابستان و با سستی و کرسنگی روزهای ماه رمضان به دور سناد حلقه زدند، و این واقعا حماسه‌ای تحسین‌بر-انگیز بود. اما بالاخره ما سناد را تخلیه کرده و تحویل دادیم. اما نده چماق‌داران غیررسمی، بلکه به پاسداران و مامورین رسمی دادستانی به اصطلاح انقلاب، ما ارتجاع را مجبور کردیم که چهره‌ی خود را از پشت نقاب بیرون آورده و راساً و رسماً وارد میدان شود، تا همه او را ببینند. حتی شخص خمینی وادار شد که وارد میدان شود. و نقشی که پدر طالقانی در آن ماجرا بازی کرد نیز روشن است. به این ترتیب ارتجاع نتوانست حتی یک ساختمان را که در روزهای تمام توسط نیروهای خود ما تسخیر شده بود و ما حاضر بودیم اجاره‌بهای آن را نیز بپردازیم، در دست ما ببیند. ما ستادمان را، که باچشمان اشکبار بعضی خواهران و برادرانمان و در میان سرود ایران زمین و ترجیع‌بند "مرگ ظالمان" از محل بنیاد تخلیه کرده بودیم، عجلتا به‌خانه‌ها و قلب‌های مردمان، منتقل نمودیم. نشریه "مجاهد" نیز پس از انتشار ۵ شماره‌ی آن موقفاً تعطیل شد و این هم گام مهم دیگری در پروسه‌ی بروز و تشدید تضاد بین ما و ارتجاع بود.

جنگ کردستان

در این زمان رویدادها و مسائل کردستان به‌جنگ و درگیری کشیده شده بود،

ارتجاع و خمینی به تحریک احساسات و عواطف مردم در این زمینه پرداخته و به جوی هیستریک دامن می‌زدند. سازمان برای موضع‌گیری در برابر کردها، تحت فشار قرار می‌گرفت. ولی ما اگرچه جنگ داخلی و برخورد قهرآمیز با رژیم را در آن شرایط، درست نمی‌دانستیم، مع‌هذا نمی‌توانستیم مسئولیت رژیم را در این آتش-افروزی که از ماهیت ارتجاعی و درماندگی‌اش در حل مسائل و مسجمله حل مسالدهی ملیت‌ها عااشی می‌شد، نادیده بگیریم و منلا کردها را محکوم و یا علیه آن‌ها موضعی اتخاذ کنیم. رژیمی که در شهرستان‌ها و در تهران با ما آن‌چنان رفتار کرده و حقوق و آزادی‌های نیروهای سیاسی را برنما پایمال می‌نمود، مشخص بود که در کردستان هم مسئول و مقصر است. قبلاً نیز وقتی سخن بر خورده‌ها در کردستان در اسفندماه ۵۷ پیش آمده بود، ما ضمن حمایت و دفاع از حقوق خلق کرد، تسببت بداین قبیل بسآمدها هشدار داده بودیم. و در رابطه با رویدادها و درگیری‌های کنند نیز تجارب مشابهی داشتیم. البته سیاست ما در آن موقع این بود که، به‌عنوان یک نیروی انقلابی سراسری، از دخالت عملی در این قبیل مسائل که می‌توانست به تعارض پیش از موقع ما با رژیم منجر شود، خودداری کنیم؛ که البته سیاست درست هم، همین بود و به خاطر دارید که ما در این رابطه، به چریک‌های فدائی خلق نیز که در این درگیری‌ها وارد می‌شدند، هشدار داده بودیم.

درگذشت ناگهانی

پدر طالقانی

در یامداد ۱۹ شهریور، ناگهان پدر طالقانی درگذشت. انتشار خبر درگذشت پدر، انفجار عجیب و بی‌سابقه‌ی جمعیت و توده‌های میلیونی سراسر کشور را، که نالان و نگران به خیابان‌ها ریختند، به دنبال داشت. شاید هم مردم، به طور غریزی، احساس می‌کردند که یک وزنه‌ی تعیین‌کننده‌ی تعادل و اطمینان را در صحنه‌ی سیاسی جامعه از دست داده‌اند. در هر صورت ما هم پدر طالقانی را که در روزهای سخت و در برابر ارتجاع، غمخوار و یشتیانمان بود، از دست دادیم؛ و برای بزرگداشت او وارد صحنه شدیم مراسم ما در دانشگاه تهران و سخنرانی برادرمان مسعود راحتاً به یاد

پدیده‌ی چماق‌داری که مشخصاً حزب جمهوری و شخص بهشتی در پشت آن قرار داشت، به صورت یک ابزار تهدید و اوعاب و سرکوب غیررسمی، از همان فردای پیروزی انقلاب، در خدمت ارتجاع قرار گرفته بود؛ و به خصوص حزب حاکم، که در پشت پرده سازمانده و گرداننده‌ی این جریان شوم و خیانتبار بود. از آن استفاده‌ها و در واقع سوء استفاده‌های فراوانی می‌کرد.

انقلاب دیگر تمام شده است!" او را در حیات زندان اویس، در حالی که به شدت ضعیف و لاغر شده بود، ملاقات کردم. اما آن موقع، نمی‌دانستم که پس از آن، دیگر هرگز سعادت را نخواهم دید. البته مسالده‌ی سعادی حل شد و به عنوان موضوع مبارزه‌ی

مروری بر مهم‌ترین وقایع سیاسی و تاریخی مجاهدین در دوران حکومت خمینی

صدای سردار

دارید. به هرحال پدر، در مجموع، بیش از همه به ما تعلق داشت. ما نوار صحبت‌هایی را که پدر در دیدار خود با ما، پس از آزادی‌مان از زندان، ایراد کرده بود، منتشر کردیم. پدر، قبلاً گفته بود، که فعلاً یعنی در آن شرایط - آن نوار را منتشر نکنیم، زیرا می‌دانست که آن صحبت‌ها حقدار می‌تواند موجب خشم مرتجعین شود که پدر را همیشه، به خاطر نزدیکی‌اش به سازمان و حمایتش از مجاهدین، ملامت و ستم کرده برای او ایجاد ناراحتی می‌نمودند. و یادمان هست که بعدها خمینی در یکی از سخنرانی‌هایش، که ظاهراً همان سخنرانی ۴ بهمن ۵۹ بود، از پدر طالقانی به عنوان "آخوندی گول خورده" یاد کرد که منظور او این بود که، پدر طالقانی از ما، یعنی از مجاهدین خلق، "گول" خورده بود! به هرحال، پدر در گذشت. به روشنی معلوم بود که فقدان وی عامل تسرع کننده‌ی دیگری در جریان تسدید تضادهای موجود جامعه، و منجمله تضاد بین ما و ارتجاع، خواهد بود. ضمناً بد نیست بگویم، آخرین باری که من پدر را دیدم در نیمه شعبان یعنی حدود دو ماه پیش از درگذشتش و در جلسه‌ی کوچک در یکی از باغ‌های کرج بود که او ما را بپذیرفت و خطبه‌ی عقد ازدواج برادرمان مسعود را قرائت کرد. بعد از آن من دیگر موفق به دیدار پدر نشدم. در اوایل مهر ۵۸ "مجاهد" دوباره منتشر شد و ما گفتیم، راه پدر طالقانی را نباید آخر ادامه داده و هرگز اجازه نخواهیم داد که فرصت‌طلبان و عوام‌فربانان با

کردن ظاهری اسم و رسم پدر هم راضی نیستند. آخر طالقانی هم تسلیم ارتجاع نشده بود و مرتجعین نمی‌توانستند این گناه را بر او ببخشند! اما علی‌رغم میل مرتجعین، پدر نمرده است، و بازمانی هم که مجاهدین باشند، پدر هم چنان زنده خواهد بود. حیران‌کننده، در غیاب پدر و با نقص مقررات و قوانین پیش‌بینی شده، به اصطلاح بررسی و تدوین قانون اساسی را ادامه می‌داد. در این صحن دولت موقت، در پشت پرده، هوای انحلال خبرگان به سرش زد و برای اس کار از اعضای دولت امضاء جمع‌آوری نمود. اما وقتی خبر بدخمی رسید، خمینکی شد و بازرگان و دولت موقت را سرخای خود ساختند و بدین ترتیب، معصیت کبیره‌ی غیر قابل گذشتی در پرونده‌ی دولت موقت میهن‌دس بازگان به ثبت رسید.

موضعگیری بر علیه

قانون اساسی خمینی

بالاخره قانون اساسی دست بحب خبرگان، بیرون آمد. گروه‌ها و جریان‌های سیاسی در برابر آزمایش سیاسی جدیدی قرار گرفتند، "موضع‌گیری در برابر قانون اساسی"! خمینی، قانون اساسی دست‌یخت خبرگان خود را ناپسند کرد و گفت: "انحراف اسلامی در آن بد چشم نمی‌خورد"! اما ما بدان رأی ندادیم! و در واقع، آن را

چماق داری هر روز اوج می‌گرفت و چماق دارها در پناه حزب جمهوری، به تاخت و تازهای خود علی‌بسه آزادی‌ها و نیروهای مترقی و سازمان‌های انقلابی می‌افزودند، مطبوعات زیر فشار و در معرض تهدید قرار گرفتند. به روزنامه‌فروشی‌ها، کتابفروشی‌ها و اجتماعات سیاسی هر روز حمله می‌شد و مراکز و فواتر گروه‌های سیاسی مورد هجوم قرار گرفت.

بزرگ کردن اسم و رسم پدر، راه و هدف او را مسخ و از محتوا نهی سازند. هر چند که بعداً روشن شد که فرصت‌طلبان و عوام‌فربان حتی - به بزرگ

مقطع اشغال سفارت تا آزادی کروگان‌ها، بلکه پس از آن و هم - اکنون نیز و حتی در آینده هم باید جستجو نمود... به دنبال اشغال سفارت، دولت موقت بازگان سقوط کرد. ارتجاع ناکهان به اصطلاح ضد امپریالیست شد! برای ما و برای هر نیروی دیگر واقعاً ضد امپریالیست نیز در آن چنان شرایطی از جامعه چه چیزی بهتر از این بود؟ می‌بایست از این جریان و هم -

واقعاً چه عقوبت سختی! لاند سرانجام کروگان‌گیری و جریان آزادی کروگان‌ها و انضاح و رسوائی ارتجاع را بر سر آن، و آثار مهلک و بنیان‌کن این جریان را در تشدید و پیچیده‌تر کردن و لاینحل نمودن تضادها و مسائل و مشکلات رژیم، به یاد دارید. و وای بر کسی که با جریانی که خود را چیزی جز آنچه که واقعا هست، وانمود کند. در هر صورت جریان اشغال سفارت و کروگان -

سر محتوا، آری! و در اینجا، این در واقع دیگر محتوا بود که از نظر ارتجاع و خبرگانش و خمینی تعیین می‌شد و ما نمی - توانستیم به چنین محتوایی برای جمهوری اسلامی رأی بدهیم، و

اما سرانجام وبال چنین دغلبازی و نعل وارنه زدن برگردن ارتجاع و مرتجعین افتاد و عقوبت آن گریبان‌شان را گرفت و واقعاً چه عقوبت سختی! لاند سرانجام کروگان‌گیری و جریان آزادی کروگان‌ها و انضاح و رسوائی ارتجاع را بر سر آن و آثار مهلک و بنیان‌کن این جریان را در تشدید و پیچیده‌تر کردن و لاینحل نمودن تضادها و مسائل و مشکلات رژیم، به یاد دارید. و وای بر کسی که با جریانی که خود را چیزی جز آنچه که واقعا هست، وانمود کند.

جریان از ضد امپریالیست نمائی ارتجاع، استفاده‌های لازم را در جهت منافع خلق و انقلاب، در مسیر اهداف و آرمان‌های واقعا ضد امپریالیستی و ارتقاء فرهنگ و روحیه‌ی ضد امپریالیستی مردم و پیشبرد و پیشرفت سازمان‌بطل آوریم. گذشت زمان نشان داد که ما چه خوب در این زمینه موفق شدیم. البته ما قبلاً گفته بودیم که در هر عملکرد و موضع ضد امپریالیستی، از رژیم حمایت خواهیم کرد. و این راهم از روی اعتقاد و درست می‌گفتم.

بر آن، به نام اسلام صحنه بگذاریم. این موضع ما فاعداً کساحی و دست لایعفر دیگری در نظر ارتجاع و قدم دیگری در جریان تسدید تضادها بود، اما چه می‌شد کرد؟! ماقبل نشان داده بودیم که اهل برخورد‌های تسخیر و اهل حب و راست‌زدن نیستیم. در عین حال، اهل سوداگری و فرصت‌طلبی و مایه - گذاشتن از اصول هم نبودیم. اعتقادات و هویت و مسئولیت - های ایدئولوژیک و سیاسی ما، این اجازه را به ما نمی‌داد که به آن به اصطلاح قانون اساسی رأی مثبت بدهیم. در هر صورت قانون اساسی در آذربایجان به فرماندوم عمومی گذاشته شد و نتیجه‌ییر البته مانند سایر فرماندوم‌ها و انتخابات از پیش روشن بود! ماهم گرچه بدان رأی نداده بودیم، اما گفتیم و اعلام کردیم که چون به هر حال اکثریت مردم آن را بپذیرفته‌اند، ما در عمل بدان ملتزم خواهیم بود. لکن پیش از آن، یعنی در آبان ماه، حادثه‌ی دیگری اتفاق افتاد و داستان طولانی دیگری شروع شده بود.

خیمه شب بازی

به اصطلاح

ضد امپریالیستی خمینی

اشغال سفارت آمریکا و جریان کروگان‌گیری، جریانی که تمام تحولات سیاسی جامعه را، بعد از این تاریخ به نحو تعیین کننده‌ای تحت تأثیر قرار داده و بر آن‌ها سایه افکند. تأثیرات این جریان، در مسیر تحولات سیاسی جامعه، چنان دامنه‌دار است که آثار آن را نه تنها در

ما قبل نشان داده بودیم که اهل برخورد‌های تسخیر و اهل چپ و راست زدن نیستیم. در عین حال، اهل سوداگری و فرصت‌طلبی و مایه گذاشتن از اصول هم نبودیم. اعتقادات و هویت و مسئولیت‌های ایدئولوژیک و سیاسی ما، این اجازه را به ما نمی‌داد که به آن به اصطلاح قانون اساسی رأی مثبت بدهیم.

اگرچه می‌دانستیم که مواضع ضد امپریالیستی رژیم از هیچ عمق و اصلاتی برخوردار نیست. به هر حال سفارت اشغال، و کروگان - گیری صورت گرفته بود، اما ارتجاع از جریان اشغال سفارت و کروگان‌گیری و کروگان‌ها، به مثابه‌ی دستاویزی برای فریبکاری، در جهت فیضی انحصاری قدرت سیاسی، لحن مال کردن، از میدان بدر نمودن نیروهای دیگر و گستردن سلطه‌ی سیاه‌استبدادی خود، استفاده می‌کرد و در سایه‌ی آن چه مقاصد شومی که از پیش نبود و می‌دانیم که خلع شعار نمودن نیروهای انقلابی و به ویژه سازمان از همان ابتدا یکی از انگیزه‌های این اقدام بود. اما سرانجام وبال چنین دغلبازی و نعل وارونه زدن برگردن ارتجاع و مرتجعین افتاد و عقوبت آن گریبان‌شان را گرفت و

نامه‌ای از: محمدحسین حبیبی

ازدواجی درامتداد خط انقلاب و اسلام

آقای مسعود رحوی، فرماندهی عالی سیاسی - نظامی ایران - مجاهدین خلق ایران! گرچه معروف است و می‌گویند که ازدواج یک مسأله خصوصی و یک رابطه دو جانبه‌ی فردی است، اما وقتی مجاهد خلق اعلام می‌کند: "همه‌ی هستی و نیستی، ام، هندی باس و عبادت برای خدا و درحقیقت خدا قرار دارد" (۱)، درواقع سعاری را بنا و معیار خود ساخت است، که براساس آن، اعتبار عام این قول عمومی درهم ریخته می‌شود. زیرا در این معیار، مجاهد خلق به عنوان عنصر موحد و مسلط، گرچه ایثار نمی‌کند که او نیز باید عمده‌ی انسان‌ها مسائل کلی و جزئی، عمومی و خصوصی دارد، اما از سوی دیگر مدعی شده است که وی حتی در جزئی - برین و خصوصی برین امور نیز جهت گیری نوعی خود را از یاد نمی‌برد. بنابراین، مسأله‌ی ازدواج بنا با خانم فیروزه بنی‌صدر، گرچه بقینا زیرسای عاطفی دو جانبه‌ی فردی دانسته و باید امری "خصوصی" تلقی شود. اما تردیدی نیست که به حسب و حیثیات دیگر آن نیز بوجه شده و ایجاد "عمومی" آن نیز از نظر دور نبوده است. به عبارت دیگر، این ازدواج در ضمن خصوصی بودن آن، به نظر می‌رسد تاریخ از دورنگری‌های سیاسی و اندیشه‌ی لوریک نبوده است و حتی با مقداری تاویل و بنا به سه دلیل می‌توان آن را حرکتی سنجیده و سجاغانه درامتداد خط انقلاب و اسلام دانست.

اهمیت اول این ازدواج مربوط به پیام سیاسی آن در سطح داخل و خارج ایران می‌باشد. زیرا این سوئد و ناسوتی می‌تواند وسیله‌ی عاطفی مطمئنی تلقی شود که مجاهدین درحقیقت نصیب سوئد سیاسی خود یا آقای بنی‌صدر پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، "نیروی انقلابی" مجاهدین در مورد حفظ تراز و وفاداری به پیمان تاریخی خود با نیرویی که مرحله‌ی انقلاب، شرایط داخلی و مسأله‌ی معادلات قدرت های جهانی ضرورت ایجاد با آن را به طور استراتژیک اجابت کرده است، تا دیروز فقط "حرف" خود را به گرو گذاشته بود. اما اکنون برای خاطر جمعی بیشتر همه‌ی آن‌هایی که می‌نرسند قول و قرارهای امروز مجاهدین مانند قول و

قرارهای "بلبات" های کامبوج از آب درآید، قدمی فراتر گذاشته و عاطفه‌ی پاک و بی‌آلایش یعنی یکی از گران بها ترین گوهرهای گنجینه‌ی مجاهد راهم به امانت سپرده است.

اهمیت دوم این ازدواج را باید در پیام اسلامی و ایدئولوژیک آن جستجو کرد. یعنی همان نکدی طریف و ستار مینعی که در "جمع بندی یکساله" سازمان نیز به آن اشاره شده بود باید توجه نمودن و حتی توصیه‌ی سازمانی کردن به "ضرورت ازدواج‌های مختارانه"، آن هم در جنبش سزاطی، عشق یا فلسفه‌ی آن برای بعضی ها روش نباشد. اما با کمی توجه و تأمل به تحارب تاریخی به ویژه در ارتباط با ادیان، ضرورت این توصیه را بیشتر می‌توان دریافت کرد. زیرا معمولاً وقتی گروهی، مردمی یا ملی در شرایط سخت و سیاه قرار گرفته و یا خود را وقف هدف‌های ناشکوه و بزرگی کرده که حتی تا به ادبیت گنانه شده، از نظر اجتماعی و روحی در زمان آن‌ها زمیندی مساعده‌ی برای پندایش و پرورش بماللات مریاضانه و صوفیانه شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، در چنین شرایطی انسان‌ها یا دو چندان متفاوت و متضاد روبرو می‌شوند. از یک سو یک دنیای عینی و واقعی که سراسر آن را اسارت، ظلم، استبداد، تاریکی و نپاهی فراگرفته است و از سوی دیگر یک دنیای آرمانی که در جسم انداز ذهنی و بی‌پایان آن، سراسر آزادی، زیبایی و عدالت می‌درخشد. بی‌تردید در اینجا دو انتخاب پیش می‌آید: در انتخاب اول می‌توان با پست‌ها زدن و اغراض از حیثان تاریک و ساه عینی به حیثان آزادی و زیبایی‌های ذهنی پیوست. در انتخاب دوم می‌توان جریان عکس را آغاز کرد. یعنی به جای فرار کردن و عمق شدن در دنیای زیبای ذهنی و آرمانی، کوشش کرد تا دنیای زیبای ذهنی و آرمانی را به دنیای زشت و تاریک عینی منتقل نمود و آن را دگرگونه ساخت. تفاوت و تضاد این دو انتخاب، هم بسیار روشن و هم بسیار عمیق است.

در انتخاب اول، انسان رهائی خویش در "خود" را می‌بیند و در نتیجه از جامعه می‌برد تا با آنکه به تلاش‌های ذهنی و درون گرایانه‌ی فردی به دستگیری نائل شود. بدین دلیل

و براساس این دیدگاه، اوج آزادی انسان زمانی تحقق می‌پذیرد که او بتواند در سراسر ساعات شانزده سرتیا به دانه‌ای بادام " بسنده کند یا به کلی به عزایز طبیعی خود پشت بیاورد. در انتخاب دوم، راه دیگری پیشنهاد می‌شود: راهی که با ۱۸۰ درجه تضاد، درست در آن سوی این انتخاب قرار دارد. در اینجا، انسان آزادی خود را رهائی، رهاندن و آزادی جامعه‌ی خویش، می‌جوید. بدین دلیل نیز، بدحای تلاش‌های مریاضانه‌ی فردی، بر مبارزات رهائی بخش اجتماعی و تاریخی انسان‌ها تا کند می‌شود.

گرچه به نظر می‌رسد ادیان نوعی آزادی انسان را در رهائی اجتماعی او دنبال کرده‌اند، اما چنین می‌نماید که در طول سیر تحولی خویش، به ویژه در شرایط سخت اجتماعی، جوهر مردمی و جامعه‌گرایانه‌ی آن‌ها به تحریف گسسته شده و سرانجام به آتش راهبگری و ریاضت‌کشی‌های فردی تبدیل می‌شوند که باید آن را نوعی فساد در عمقده با اصول عقیدتی نام نهاد. ظاهراً با توجه به حسن نحاری است که اسلام از همان آغاز تصمیم می‌گیرد، به طور جدی با جریونده‌های این فساد به مبارزه برخیزد. به ویرد آن که در آن شرایط سخت بحرانی و مبارزاتی سال‌های اول، نشانه‌هایی از گرایش به زهد و عبادت‌های عارفانه یا سائل به زندگی ریاضت‌گسسته‌ی درویشی حتی در زمان بعضی از صحابه‌ی بزرگ به‌عمر نیز دیده شده بود. بنابراین، در اینجا است که لازم می‌آید بیامیز، اسلام را آتش زنده بودن و زندگی کردن معرفی کند و صراحتاً بگوید: " لا ریحانیه فی الاسلام " (در اسلام ریاضت و راهبگری نبوده و ممنوع می‌باشد) و یا همین طور، از سوی دیگر، اعلام می‌نماید:

"النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی" (ازدواج سنت من است در نتیجه کسی که از آن دوری جوید، از بیرون من نمی‌باشد.) مطلق بودن گفته‌ی اول و شدید بودن توصیه‌ی دوم در مورد ازدواج کسه ظاهراً امری فردی و خصوصی تلقی شده و نباید به عنوان یک شرط ایدئولوژیک معرفی شود، ممکن است ناسی از جدی بودن

همان خطری باشد که در آن روزها به صورتی آرام و نامحسوس، جوهر "نوحید اجتماعی" اسلام را تهدید می‌کرد و در نتیجه پیامبر را به مقابله و جاره‌جویی اساسی فراخواند. شاید به همین دلیل باشد که وی به حیث این که سایدی این تهدید با نفوه ولی حظرباک را برای همیشه از سر اسلام دور کند، به عنوان یک سنت‌گذاری، و غنی‌رغم ناباوری بسیاری از راهنان صورت گرای سنی، بلافاصله بعد از مرگ حدیث، ازدواج محدود می‌کند که بعدها حسن‌سیوه نیز از سوی جاسسین برحق او، علی، دنبال می‌شود. گرچه با نصیحات و سنت‌گذاری‌های بیسوان اسلام، برگ دنیا و سنت بازدن به سادی‌ها و حیات این حیثی مرکز نتوانست به صورت یک جریان یا گرایش مسلط مذهبی در اسلام رسیده پیدا کند، اما مع الوصف بعد از حمله‌ی المکار معول در ایران نوعی رهبانیت و صوفی‌گری شایع شد که خود را قرآنی و اسلامی معرفی می‌کرد. سایرین، بعد نخواهد بود در این زمان نیز بر اثر حمله‌ی المکار حبیبی که از جنبه و حیثی حتی وحشتناک تر از آن بلای تاریخی می‌باشد، دوباره نوعی گرایش رندگی درویشانه رایج شد و حتی دامندی آن به پرسندگان مجاهد نیز سرایت کند. زیرا در آن روزها نیز تعدادی از دسته‌جات صوفیه از درون "علات سبعه" یعنی تندروترین گروه‌های شیعی و اسلامی بیرون آمدند. بدین دلیل، وقتی در جمع بندی یکساله‌ی سازمان گزارش می‌شود که در بعضی از واحدهای تسکیلاتی، مواردی به چشم می‌خورد که تعدادی از برادران و خواهران به لحاظ عدت تاثرات عاطفی گفته‌اند از این پس ترجیح می‌دهند تا با آن عمر محدود بمانند...". در واقع رنگ خطری اعلام شده است که ممکن است امروز نامحسوس، جزئی و معدود باشد، اما بی‌تردید در صورتی که توری و به طور جدی با آن مقابله شود، می‌تواند جنبش رزمنده‌ی مجاهدین را هم از جوهر انقلابی آن خالی نماید. و حتی در فردائی نه چندان دیر آن را تبدیل به یک جنبش مریاضانه یا راهبانانه تبدیل نماید. بنابراین، توصیه‌ی موکد سازمانی به ازدواج - های مختارانه و پیشگامی شما در

این سنت‌گذاری نه تنها می‌تواند حرکتی درامتداد خط اصول و سنت‌های اسلامی تلقی شود بلکه درواقع باید آن را تصمیم‌گیری سنجیده و دورنگرایانه‌ی حیثت واکسیده" کردن جنبش مجاهدین در برابر این طاعون تاریخی ادیان و جنبش‌های جامعه‌گرایانه‌ی نوعی معرفی کرد.

بعد سوم اهمیت این ازدواج را باید در پیام روانسازانه‌ی آن دید. زیرا لازمه‌ی هدایت پرورنده‌ی یک جنبش، علاوه بر داشتن یک ایدئولوژی مناسب استراتژی واقع‌گرایانه و تاکتیک درست، وجود رهبرانی است که دارای اغضای بولادس‌و روحیه ای سرک باشند. چرا که وقتی میل حوادث از هر سو سرازیر می‌شود، آن چنان فشار غیرقابل تحملی وارد می‌آورد که حتی بزرگ‌ترین شخصیت‌ها را نیز ممکن است از نظر روحی و عصبی به لرزل اندازد. باید احتیالات عصبی برک مرد دورساز تاریخ معاصر بسری، لنین، در آخرس مقاطع رهبری انقلاب سوروی، ساهدی برای مدعا باشد. بدین دلیل، این ازدواج از سوی دیگر سائکر قدرت روحی و عصبی فردی است که در عین رهبری یکی از حساس ترین، سربست سائزترین و ساید هم برضایعترین مبارزات انقلابی، می‌تواند آرایش روانی خود را حفظ کرده و زندگی عادی و طبیعی خویش را نیز ادامه دهد.

پس، این تصمیم‌گیری علاوه بر پیام‌های سیاسی و ایدئولوژیک آن می‌تواند یک خاطر جمعی بسیری باشد برای همه‌ی آن‌هایی که، به عنوان تنها امید، راه نجات ایران را در رهبری و مبارزات سازمان مجاهدین خلق ایران می‌جویند.

در پایان ضمن تقدیم تبریکات صمیمانه و عرض سادباش‌های فراوان، امیدوارم که این وصلت و شادگامی امروز شما فال نیکی باشد بر ایران و وصلت - گرفته و شادگام فردا.

سلام بر آزادی - سلام بر خلق و سلام بر همه‌ی شهیدای مجاهد و سائزی که در راه آزادی خلق از جان شیرین خویش نیز گذشتند.

باورنی:

(۱) اشاره‌ای است به آیه: "قل ان صلاتی و نسکی و مخیای و ما تلی لله رب العالمین".

"مجاهد" در میان آتش و خون

بقیه از صفحه ۲

تشکیلاتی گواہ اینست که این گونه قادر به پایان رسانیدن موفقیت آمیز مرحله اول استراتژی مان نمی بودیم و از طرف دیگر قوانین نظامی و امنیتی حاکم بر مبارزه ما و رژیم نشان می دهد که با انتشار "مجاهد" در آن مرحله ضربه پذیری سازمان و میلیشیای مجاهد خلق به نحو غیرقابل قبولی بالا می رفت. چراکه در مرحله اول گرچه با حداکثر توان رزمندگی مان - اعم از اعضا و میلیشیای مجاهد خلق - تهاجم کردیم ولی با کیفیتی پیشبرد عملیات نظامی، از آنجا که از پیچیدگی بسیار بالائی برخوردار بود به عهده مسئولین بالای سازمان قرار داشت و در نتیجه ارتباط گسترده با تیم های نظامی و میلیشیای مجاهد خلق و به طریق اولی ارتباط (ارتباط مستقیم توسط نشریه) با هواداران دورتر و مردم در اولویت های بعدی قرار می گرفت که می توانست توسط "صدای مجاهد" نیز به طور نسبی تامین گردد.

پس از طی موفقیت آمیز مرحله اول و از موقعی که وارد مرحله دوم شدیم وجود نشریه (به عنوان مکانیسم اصلی ارتباطات و سازماندهی اجتماعی) الزام آور می شود. چراکه همان طور که در جمع بندی یکساله مطرح شده است عملیات مرحله دوم خصلت ضد اختناق دارد و بایستی هرچه گسترده تر به بدنه نظامی دشمن ضربه وارد کرد و چون عملیات این مرحله به نسبت مرحله اول ساده تر است، به همین دلیل، نیز قادر خواهیم بود که نیروهای گسترده تری را وارد صحنه ی نبرد کنیم. اما وارد کردن نیروهای گسترده احتیاج به ارتباطات گسترده تر دارد. ارتباط در جهت کسب آخرین رهنمودهای مسئولین و فرماندهان، آموزش و انتقال تجربه، در جریان اخبار قرار گرفتن، آشنا شدن با تاکتیک های نظامی دشمن و شیوه های مقابله با آن، آشنائی با سیاست های عملی سازمان و...

ارتباطی الزام آور که ارتقاء سیاسی و نظامی هواداران، هسته های مقاومت و تیم های عملیاتی میلیشیای مجاهد خلق را توسط شیوه های متناسب در شرایط حقیق و دیکتاتوری شدید نظامی به طور سازمان یافته تامین نماید. ارتباط گسترده و الزام آوری که فوقاً به آن پرداختیم در این مرحله مکانیسم ویژه ی خودش یعنی "مجاهد" را طلب می کند. استدالات فوق براین

آماده ی جنگ و دارای تربیت و تربیت پذیری سازمانی و مشتاق رابطه است "مروج و سازمانده" می دانیم و به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران و به نام هزاران شهید مجاهد خلق و به یاد دهها هزار اسیر، بدانتشار مجدد "مجاهد" اقدام می کنیم. بدیهی است که انتشار مجاهد علاوه بر ضرورت (اصلی) فوق از ضرورت های بسیار زیاد سیاسی و اجتماعی دیگری نیز برمی خیزد، که به علت وضوح، از تشریح آن ها صرف نظر نموده و تنها به ذکر این نکته قناعت می کنیم که از این پس نیز همچون گذشته محتوای "مجاهد" اساساً روی به مردم - ترین مسائل و نیازهای مبارزاتی صحنه ی نبرد سراسری در داخل کشور خواهد داشت. اگرچه پیشاپیش نیز روشن بود که این نشریه نه یک نشریه ی خبری معمول،

بلکه اساساً در نقش ارگان پیشتاز جنبش رهایی بخش عمومی خلق سخن می گوید و مطلب می نویسد.

تشریح این نکته نیز ضروری است که امروز "مجاهد" با پشتوانه ی ۱۷ ماه تجربه ی سیاسی و نظامی و تشکیلاتی مبارزه ی مسلحانه ی انقلابی مجاهدین خلق در برابر رژیم سفاک و دجال خمینی انتشار می یابد. آموزش ها، تجارب و خاطرات و حماسه های ۱۷ ماه گذشته آنقدر انبوه و متراکم و آنقدر گسترده و عمیق است که نه هیات تحریریدی "مجاهد" را توان منعکس کردن همه ی آن ها است و نه صفحات "مجاهد" را گنجایش آن؛ لحظه، لحظه ی زندگی هر مجاهد خلق متضمن بسیاری از احساسات و عواطف و تجربه و آموزش است. حتی نمی توان امید داشت که بتوانیم بالاخره روزی حق مطلب را درباره ی شهدا و اسرا و رزمندگان مجاهد خلق و غم ها و دردها و شکنجه های بی حد و حصرشان و امید آن ها به نابودی خمینی، دجال و پیروزی خلق و ایجاد جامعه ی آزاد، توحیدی و عاری از طبقات را بیان کنیم.

از گلیه ی نیروهای میلیشیای مجاهد خلق و هواداران در خواست می کنیم تا در امر توزیع و حتی الامکان تکثیر "مجاهد" مارا کمک کنند. از هر طریق ممکن "مجاهد" را به دست خواستارانش برسانید. اخبار و گزارشات نظامی، سیاسی و اجتماعی را برای ما بفرستید. تکثیر و توزیع "مجاهد" گام بزرگی در جهت ایجاد ارتباط و در قدم های بعد نابودی سرانگشتان دشمن و شکستن طلسم اختناق است.

واقعیت مبتنی است که ما به لحاظ نیروی رزمنده ی سراسری کمبود نداریم و مسالده ی فزاینده ی مقاومت مسالده ی تامین ارتباطات مکفی است. به این عبارت برادر مجاهد مان مسعود رجوی که از جمع بندی یکساله ی مقاومت مسلحانه استخراج شده است توجه کنید:

"اگر حرکت جامعه را جوشان و دینامیک نگاه نکنیم، اصلاً مسالده مان، کمبود نیرو و افراد نیست، بلکه مسالده، مسالده ی ارتباطات است، ارتباطات مکفی که بشود بر اساس آن نیروهای جوشان و خروشان مان را سازمان داد." لذاست که امروز مجدداً نشریه را در این مرحله از مبارزه ی مسلحانه ی انقلابی و تنها برای سازمانی مانند مجاهدین خلق که دارای نیروی گسترده و جان برکف،

قیام سراسری مردم، در همین جا خاطره ی مجاهدین شهید، محمد بقائی، احمد شادبختی، اردلان صفی یاری، سیاوش ارشادی، علی قضاوی خوراسگانی، جلال هاشمی وند، اکبر طریقی، فرح ترابی، صمد حاجی نژاد، زهره گودرزی که در تحریریه و اجرایی "مجاهد" و هم چنین محمد تقی آسیم، محمد صدیقی، باقر آل اسحق، ذبیح الله ملکی، مصطفی شانده چی، جلیل سواد نژاد، بهروز شیردل، حسین فردوسی، حمید اشتری، تقی افشار، حجت الله آوزمانی، محسن آل اسحق، تقی اوسطی، حسین گرمی، محمد مدنی، مجتبی فرشید، علی صابونی که در گادر چاپ و توزیع نشریه در تهران فعالیت می کردند و هم چنین هزاران خواهر و برادر

در گذشته "مجاهد" همراه با در برداری و مخالفت و با حداقل امکانات مالی و تدارکاتی، تحریر، چاپ و توزیع می شد. امروز نیز نه امکانات مالی و تدارکاتی ثابت و معین داریم و نه چشم انداز مالی و تدارکاتی قابل اعتماد. ولی با این همه، هم به پی گیری و تلاش و کوشش و خستگی ناپذیری مجاهدین خلق ایمان داریم و هم به حمایت های بی دریغ شما، و این هردو ما را یاری و تشویق می کند.

مجاهد و میلیشیای مجاهد خلق که در تهران و شهرستان ها امر چاپ و توزیع "مجاهد" را قبل از ۳۰ خرداد یاری می رساندند و طی ۱۷ ماهه ی گذشته به دست خمینی جلا بد شهادت رسیدند را گرامی می داریم و بار دیگر عهد می کنیم که راه آن ها را، راه مجاهدین خلق، راه خدا و خلق را مصمم تر از پیش ادامه دهیم.

نکته ی آخر آن که در اولین شماره ی "مجاهد" در تاریخ اول مرداد ماه ۱۳۵۸ در سرمقاله تحت عنوان مردم و مجاهدین نوشتیم:

"... این که در کار خود تا چه حد موفق خواهیم شد بسته به شماست. ما مستقل از شما در نهایت هیچ چیز نداریم. کار خودمان را با پشتوانه ی گذشته ی مکتبی و انقلابی و در جهت پاسداری از ارزش های انقلاب و خون شهدا آغاز می کنیم. استمرار و ارتقاء کارمان بسته به این است که شما در این مسیر تا چه حد خدمت ما را بپذیرید و ما را یاری کنید..."

امروز نیز همان گونه هستیم و همان را می گوئیم. در گذشته "مجاهد" همراه با در برداری و مخالفت و با حداقل امکانات مالی و تدارکاتی، چاپ و توزیع می شد. امروز نیز نه امکانات مالی و تدارکاتی ثابت و معین داریم و نه چشم انداز مالی و تدارکاتی قابل اعتماد. ولی با این همه، هم به پی گیری و تلاش و کوشش و خستگی ناپذیری مجاهدین خلق ایمان داریم و هم به حمایت های بی دریغ شما، و این هردو ما را یاری و تشویق می کند.

از گلیه ی نیروهای میلیشیای مجاهد خلق و هواداران در خواست می کنیم تا در امر توزیع و حتی الامکان تکثیر "مجاهد" مارا کمک کنند. از هر طریق ممکن "مجاهد" را به دست خواستارانش برسانید. اخبار و گزارشات نظامی، سیاسی و اجتماعی را برای ما بفرستید. تکثیر و توزیع "مجاهد" گام بزرگی در جهت ایجاد ارتباط و قدم های بعد نابودی سرانگشتان دشمن و شکستن طلسم اختناق است.

با ایجاد کمترین شکاف در اختناق و دیکتاتوری قرون وسطائی و ضد بشری خمینی مطمئناً بساط ظلم و ستم و جنگ و خونریزی فرو خواهد پاشید و با قیام خلق رایحه ی آزادی به جای تعفن استبداد وزیدن خواهد گرفت.

پیروز باشید

پیام برادر مجاهد مسعود رجوی خطاب به اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور و دست اندرکاران نشریه اتحادیه

پیام ها و اخبار شورای ملی مقاومت را در اقصی نقاط جهان به گوش ایرانیان و جهانیان رساندید، شما علی رغم تحمل محدودیت های مختلف و انواع مشکلات مادی و تئوری های مربوط به مقاومت در خارج از کشور، تحت تعقیب و آزار تروریست ها و مراکز جاسوسی دشمن ضدبیشتری مان حمیتی؛ رایت شرف و افتخار یک خلق در بحیر را به شانه های زندگی و مبارزه مستمر و بی امان او در همه جا به اصرار در آورده و حفا حائز خدمت آگاهی بخش و افشاگرانه عظیمی در یکی از حساس ترین مقاطع تاریخ این میهن سوزده گشته اید.

بنابراین کار خلاق، متحد، گسترده و عظیم شما آن هم در شرایطی که غبار یاس و انفعال و چند دستگی - دامان بسیاری از مدعیان بی عمل را فرا گرفته - پیوسته بخشی بسیار ضروری از تمامیت مبارزه ای مرکب و زندگی بوده است که هم اکنون میان خلق ما و رژیم دجال و ضدبیشتری حمیتی در جریان می باشد. از پیرو با توجه به صداقت و آمادگی جانبارانه ای انقلابی عموم شما، بار دیگر تکرار می کنم که میان مبارزات شما و مبارزات خواهران و برادرانمان در کشورهای مقاومت مسلحانه ای انقلابی و ارجح شدگانه ها و جوخه های اعدام حمیتی، هیچ مرزی وجود ندارد و همی این محاهدت ها تماما در آرمان و ستر خروشان واحدی که همانا مسیر رهائی خلق در رنجیرمان است به هم پیوند می خورد و یک گام می شود.

باتشکر مجدد از همی مسئولان و تهیه کنندگان و توزیع کنندگان نشریه اتحادیه، موفقیت روزافزون همی شما را در تعمیق و گسترش روابط و فعالیت های انقلابی تان، بر ابعاد بین المللی و بدویزد در رابطه با کلیدی هموطنان خارج از کشور آرزو می کنم.

به دنبال اسرار آخرب سماره ی نشریه اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور و درآساندی انتشار مجدد "مجاهد" برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول اول و فرماندهی عالی سیاسی - نظامی سازمان مجاهدین خلق ایران، برای اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور مسئولان، تهیه کنندگان و توزیع کنندگان نشریه اتحادیه بیامی فرستاده است. من کامل بنام بدین شرح است:

بنام خدا
و
بنام خلق قهرمان ایران

باتقدیر مبارزات خستگی ناپذیر اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور

اتحادیه انجمن های دانشجویان مسلمان خارج از کشور
مسئولان، تهیه کنندگان و توزیع کنندگان نشریه اتحادیه
خواهران و برادران عزیز!

با سلام های انقلابی و توحیدی - درآساندی انتشار مجدد "مجاهد" از جانب تمامی خواهران و برادران رزمنده و مجاهدتان در سراسر کشور صمیمانه ترین تقدیرات و تشکرات انقلابی را به فرد فرد شما تقدیم می کنم.

شما تا این تاریخ مصاف با برهمدی مسئولیت های خود، قسمت مهمی از وظائف مربوط به ارکان رسمی سازمان - "مجاهد" را نیز بردوش کشیده و در نخستین فاز مقاومت انقلابی مسلحانه و ناچندی پس از آن، با فعالیت های شباندروزی و بی گیر خود در همی ایام سال و تحت هر شرایطی، پیام های مجاهدین خلق ایران و پیام ها و احبار مقاومت انقلابی مسلحانه و هم چنین

تلگراف مسئول
شورای ملی مقاومت
به نخست وزیر اسپانیا
در باره ممانعت
غیر قانونی
از ورود گروهی
از هموطنان ایرانی
به اسپانیا

آقای نخست وزیر "اسپانیا"
قبل از هر چیز خود را
موظف می دانم که از گلک های
بشردوستانه ای اسپانیا در باره ی
هزاران تن از هموطنان ایرانی که
از تروریسم وحشیانه و قرون
وسطانی حمیتی بد اسپانیا
پناهنده شده اند تشکر کنم.
مظنا مردم و مقاومت عادلانه ی
سراسری ایران، کشورها و کسانی را
که در سیاه ترین ایام تاریخ
ایران در کنارشان بوده اند هرگز
از یاد نخواهند برد.

آقای نخست وزیر،
در حالی که اسپانیا هیچ گونه
محدودیت قانونی و یا لزوم اخذ
ویزا برای ورود ایرانیان به
اسپانیا قایل نبوده است، دیروز
اطلاع یافتیم که دهها تن از
ایرانیان - در میان آنان کودکان،
زنان باردار و افراد مریض نیز
بوده اند - پس از فرود در
مادرید به نحو غیر مترصدی از
ورود به اسپانیا محروم شدند و
محور به بازگشت گردیده اند.
علی هدا مقاومت عادلانه و
مردمی ایران ضمن ابراز تأسف
شدید از آنچه در فرودگاه
مادرید بر هموطنان ایرانی
گذشته است، لازم می داند
جناب عالی و دولت اسپانیا را با
توجه به شهرت آشکار جهانی
رژیم حمیتی در نقض کامل و تمام
عیار کلیدی حقوق اولیدی
انسانی مردم ایران و اعمال
وحشتناک ترین نوع کشتار،
اختناق و شکنجه در ایران، بد
رعایت حقوق انسانی هموطنان
پناهنده ی ایرانی که مورد تاکید
و پشتیبانی کمیساری عالی
پناهندگان سازمان ملل متحد و
تمامی سازمان های جهانی مدافع
حقوق بشر نیز هست، جلب
نماید.

امیدوارم دمکراسی جوان
اسپانیا هم چنان که پرسیم های

بمناسبت
۱۶ آذر
(روز دانشجو)
در صفحه ۲۲

۱۶ ساعت درگیری و مقاومت قهرمانانه
سه مجاهد خلق بر علیه
پاسداران خمینی در گرگان
در صفحه ۱۹

سرانگستان رژیم را
در هر کجا
قطع کنید
در صفحه ۲۵

نامه های خود را برای "مجاهد"
و هم چنین رادیو "صدای مجاهد"
به آدرس های زیر ارسال دارید:
انگلستان
BM BOX 9090
LONDON
WC1N 3XX
ENGLAND
اطریش
Pf: 6
1110 WIEN
AUSTRIA

کمک های مالی خود را به حساب های زیر واریز نموده و
حواله های آن را بدیگی از آدرس های مقابل ارسال دارید:
انگلستان
Midland - Bank ple
281 Chiswick High Road
London W4 4HG
England
A-Khodabandeh
N. 91. 82078
از خارج فرانس
BANK SOCIETE GENERAL
N°: 58133126 Mr. EBRAHIM AG. CENTRALE ETRA
(PARIS FRANCE) code guichet 03002
در داخل فرانس
B.N.P. PONTOISE 1269652

دمکراتیک و منشور جهانی حقوق
بشر اقتضا می کند با مراعات
حقوق انسانی پناهندگان ایرانی
موجبات استحکام پیوند ملتین
اسپانیا و ایران را بیش از پیش
فراهم سازد.
باتشکر
مسعود رجوی
مسئول شورای ملی مقاومت
۲۹ نوامبر ۸۲
برابر
۶۱ / ۹ / ۸
* * *

دستور محوری روز:
گسترش هسته های مقاومت مسلحانه در سراسر کشور برای انهدام پاسداران سرکوبگر ارتجاع،
شکستن طلسم اختناق و تدارک قیام رهائی بخش عمومی